

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عليه والصلوة على نبيه وعلى آله واصحابه المهديين بهدایت  
وبوخرائه فرشی ضعیف وثقیف قاهر متفرک سودی کما بهما حقیق حاصله ذنبه مغفورا  
وعیبه ستورا ایدر که بر کون اشرف اوقاتن راسع ساعین سرآمد و سرافرازانیا اولاد  
وجوه شریفان و عنقریطانک عکس شرعیله و محفل فیض مشرق و مستعدا و ملق بستر  
اولی التعلیم بحر العلوم و سیاق الالهام بنج مرقن خود کافیه که طایفه و اقیه و درویش  
کافیه و دیگر اولاد فی ایشاد که اولاد ی که بخواهد در حجاب جانک و نوع و سبب مجلی حجاب  
برده افتاعنی و حجاب ستاعنی فراید رترکی بس که بر شرح اولاد فی ناکیم شکلاتنی بیان  
و مفصلاتی عیان اید و عباراتی معلوم و آنحال استنعم قانونی مضبوط و مسوول و رابط  
و شیعی اندوم که بنایت بر دان و حجت و دستان بوقتیته نیک حصولی مراد فی التفات  
موصوله را ندان اول واجب سعادت و هدیه و خلقه نشین و یوب و بس اهل حق و اهل حق  
یک طوب که برز و بفرس سده بانه سوز برین ر و تقلدی اگر چه کم تر کی عبارت طرافدن دور  
لکن امانو مقدر و در وجود که بوالصورت خیر دست نیز اولاد فی تعال و و بیکر بین القاب  
و ولت نصب ساحت است صاحب حجت عالی و اب فراید و عالی شرف ذات شریف که کفر  
رفیق علی ششم شهادت ارب فضا بدو شوا عنقریطه که سحت نیغیه بخطر حال انانسل  
و اماند شمس فلک اقبال بدعاش شرف و کمال نور ساحت جهنم باهر و نور سعاد  
و جنة سندن زانها مدار و سر دارانیا که آقا کیجی باند حسن انانام حایو نیله مطرز و  
مغنون قلم الال انیال افرانمان مطرزة بطراز امانه و رقاب الناس مطوقة بطوق الاله  
ما برق انعام و مطوق الحکم معلوم و لا کلا الدین عبد الرحمن سیوا فنیته سنگ خرفن  
علوم بوبه کما فیض و معلوم و تحصیل او لعدرا ایشاد بر فروع و اثار موقوفه و موقوفه

امیر اوجاق

امیر او ایستاد که در لیل و نهار و اسب و عنقه او بر می نمود و او را یک سر و گردن  
 بر دواجی صد یک بونق مناب و افش و اونی و سبب و ضمنی یک ایلم که معلوم او که در علم  
 اختلاف الیه پس او که بخت بر تقسم انباری اما نام کتاب و در حفظ او تقسم بر مع  
 تاریخ و خضد ابن ابی ملکه دن روایت ایلم که حضرت امام عمر خلافت زمانه مدینه  
 بر اعوانی کدی و دیر که الله تعالی بخت انزال الیه و کنایه فایم او خود بر بر کس و  
 کسین او خود ایم پس بو کاسوره بر نون تعلیم ایلم که باشد و دیر که کن الله بر  
 من المشرکین و رسوله لانک کسیر لهن که انوای دین بپور دیر که دیر که الله تع  
 رسولن بر عیدر که الله تعالی رسولن بری ایس بر ده رسولن بری ام و دیر که پس  
 بو سوره حضرت امام عمر ایستاد و اعوانی دعوت ایلم که دیر که اعوانی الله  
 رسولن بخت بر او کوسن اعوانی دیر که یا امیر المؤمنین بن مدینه کلام و قرآن  
 شریفی بزم و دیرم قرآن او که بک و بک که غاسوره برای تعلیم ایلم که و دیر که  
 ان الله بری ن المشرکین و رسوله پس دیرم که الله تع رسولن بر عیدر که الله تع رسولن  
 بری ایس بر ده بر او کورم حضرت امام دیر که بویل و کلام اعوانی دیر که یا نبی دیر که  
 یا امیر المؤمنین پس امام دیر که ان الله بری ن المشرکین و رسوله لانک کسیر لهن  
 اعوانی دیر که بر ده و الله بری او کورم الله و رسولی بری او لایس بر ده انون مکره  
 عمر تنبیه ایلم که قرآن شریف تعلیم ایلم که ان الله تع رسولن بر عیدر که الله تع رسولن  
 ام ایلم که یا نبی و وضع ایلم که اما ابو القاسم عبد الرحمن بن الحنفی الزنجی نحوی اما کلام  
 کتاب بن عثمان الی او الاسود و فیلن روایت ایلم که دیر که بر کورم حضرت امام علیه  
 وادرم که بنشین آشفه الیوب مکره طالشیم یا امیر المؤمنین نه زکرت دیر که  
 که بو سوره شمر که یعنی بفرده دین شسته پس دیرم که بر کتاب وضع ایم اصیل عرب  
 دیرم که اگر بویل ایلم که بری ایس بر ده و بخت الله تعالی رسولن انون او کورم الله تع











ان تر جمله است ا نشانه تقدیر ارفع مبتدا الحرف نظار فروع خبر در و بوجله اولایه در  
 آنجوان ار از نه عا طلی حرکت ایکه والا اول و او حرف عطف لا اول نظار فروع مبتدا  
 اما سابق یک حرفه ان یعنی ان مذکر کبیر را اید یعنی دعا لا اول اما اقران با خود  
 و الا اول اما ذواقران در با خود و جبر و را عا بر ان خلاصه منصوب منقول بغير خبر کبیر  
 یقترن یعنی اما متعلقه از از منته نظار فروع و مضایق الیه در با خود تک و انقضیه  
 نظار فروع و صفه از از منته تک و اول از نه نظار فروع منصوبه ثانیه در و جائز در کبر الیه  
 از منته در و بوجله خبر مبتدا در و مبتدا خبر جمله اسمیه بمعطوفه کبر الیه اول از منته در  
 جمله سابقیه اول و اعا بر سابو کبیر اش اسم اش الحرف کبیر لوا بر و الا  
 مبتدا انفصل خبر و جمله معطوفه فایسته محصل ترکیب نو اوج قسمه مخفی در زیر  
 حالی یا نسنده مضایه دلالت بر یاد و کلامه یکجی به یعنی نسنده معنای دلالت الیه  
 حرفه در زیر او غیره معنای دلالت اید را از جمله لای که وضع ترکیب اعتباریه  
 ما بعد از که اسم متعلق اول و دخی معنای تعریف دلالت اید یعنی لا مله ترکیب اول و دخی  
 حیثیت تعریف دلالت اید را در سیراد و اتان بویل در نفس و او کی به یعنی نسنده  
 معنای دلالت اید اول معنای تک بر جزئی با اوج زمانه کبری اوله که ما غیره و حال و اید  
 با خود اوله یکجی یعنی نسنده معنای دلالت الیه و اول معنای تک بر جزئی زمانه  
 متعارف اوله یکجی سنده و او کی نسنده معنای دلالت الیه و اول بر جزئی اوج  
 زمانه کبری اوله اوله حاصل حرفه معنای یوقر بل که متعارف اوله و دخی تک اوله  
 معنای دلالت اید و وضع ترکیب اعتباریه اما اسمان معنا و اریکن بر جزئی اوج زمانه  
 بر سده و کلامه فعلان معنا و اید که بر جزئی اوج زمانه کبری بر سید معلوم اوله که بو  
 تعریف سده اندر تک و دیکر نوشته اوزره در اما سید و کلامه کبر که بر حرفه معنای  
 و اریکن دلالت از منته مستقل کل فیه میله محتاجه و العلم عند الله و قد علم بذلك

مذخر و اید منها و او حرف عطف فایسته قد بین و قد علم دیگر و قد حرف تشریح و او حرف تفریق  
 علم نفس باض مبتدا المنقول بذلك باعوف استعانت و باعوف سبب و ذلك اسم اشار  
 بعید فایسته و باطله عا بر معجز و علم به متعلق قد تعریف جامع و مانع دیگر علم تک  
 فایده مقام فاعله مضاده کلامه اول و اید منها حرف بیان و ضمیر کلامه خبر فایده  
 را بعد کلمات تفسیه جابر معجز و را عا بر ان خلاصه و صفت واحد در حصول ترکیب  
 تحقیق ظاهر اوله که بکلامه کبیر مذکور بله اوله ناعه تک بر تک تعریف جامع و مانع  
 الکلامه ناقص کلمتین بالاستناد الکلامه نظار فروع مبتدا اسم موصول و یا اسم موصوف  
 یعنی النطق ان کلمتین مالتظان و تعین نفس باض مبتدا منته و تحسنه مستتر  
 ناعه اسم را بعد و کلمتین منقول به هر چه و یا کلامه باعوف استعانت و یا کلامه  
 الحاق نفس به متعلق و یا مصدر مخفی و فایده صفه را یقترن متلب و یا کلمتین ملکی  
 بکلامه کلامه ترکیب کلامه انقض سوزه در بر از و اگر حرفی انقضیه اصل متعلق بر  
 لفظه که یک کلامه دل ترکیب اوله حقیقه و یا کلامه کلامه تک بر سبب کلامه انقض  
 اوله پس متعلق اسم فاعله در سینه اوزر مجموعید و متعلق اسم منقول اوزر  
 بر بر سید مثلاً زید قائم و سبب متعلق در سینه کوفانی پس متعلقه متعلق بر اوله  
 استناد و مرا کلامه اصل متعلقه دلالت در مثلاً سید الکفر در و فصل فاعله استناد  
 اولان استناد اسم و متعلقه دلالت در اما زید اید قائم و یا زید قائم اید و سبب  
 اید قائم و قائم اید اولان استناد متعلقه دلالت در کلامه متعلقه خبر و یا کلامه  
 حاصل استناد کلامه یک کلامه بر بر سید و جمله نسبت یک کلامه کلامه فایده ویر و حاصل کلامه  
 بر لفظه استناد و سبب یک کلامه متعلق اوله و لا یلزم فایسته فایسته اسمین اوزر اسم  
 و فصل و او حرف عطف و لا یلزم فایسته استناد الیه و دیگر فایسته اسم اشار  
 کلامه فاعله و اشارت کلامه با خود و متعلق کلمتین بکلامه با خود مذکور و فایسته

اوله کلامه



یا خود است و آنچه معقول و لازمه قدرتی را عرفتند و اینها همین هستند و مستثنی شده  
 مخدود و موقوف و تدبیر و لایق آن ذلک فیضی است از اقسام البته الهی و او  
 عوق عطف است معطوف بر اسم و فعل اسم و بوجه فعلیه تعطف و جمله اسمیه  
 کلام الفتن در محمول ترکیب کلام و باین ترکیب است و باین موقوف و باین  
 حکمتین است و باین است و باین معقول و لازمه حاصل و لازمه اقسام شده در آن  
 یکی اسم و یکی فعل و یکی موصوف و بر فعل و بر فعل و بر فعل و بر فعل و بر فعل  
 یکی ترکیب کردن زیرا کلام است و لازمه که باین است و باین است و باین است و باین است  
 حاصل و لازمه آن یکی اسم و یکی فعل و باین است و باین است و باین است و باین است  
 که فعل است و اوله کلمه است و باین است و باین است و باین است و باین است  
 باین موقوف است و باین موقوف است و باین موقوف است و باین موقوف است  
 باحوال از این است که اسم نظام موقوف بر اسم موصوف و باین است و باین است  
 ماضی باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 دلایلی فی نفسه ده دلایلی متعلقه مضاعف را باین معلوم است و باین معلوم است  
 لغظ تفسیر لایق است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 وقت است ماضی حاصل فی نفسه لایق است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 علی ماضی فی نفسه لایق متعلقه کما عرفت و باین معلوم است و باین معلوم است  
 که لام فعل و اولان تیغ و دلالت اید و وضع ترکیب اعتباری است که سابق اوله غیر  
 جمله صفت و فصل اند و حاله زیر معاده معقول و یا خود دلالت مستند را تا فخر  
 الاسم دل خبر خود و یا خود و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 معناد و یا اما صفت و باین موقوف لغظ خود و مضاعف است و باین معلوم است  
 موقوف جزء ماضی باجه متعلقه مقرر نه لازم لغظ خود و مضاعف است و باین معلوم است

القول

از این است صفت از این و جمله فعلیه جمله در و یا صفت را باین معلوم است و باین معلوم است  
 محمول ترکیب اسم بر کلمه در که تفسیر و باین است و باین است و باین است و باین است  
 انضامیه و یا باین معنای دلالت الیه حرف که باین معلوم است و باین معلوم است  
 معناد اوله فسخ که باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 اقسام نشانه خود و نه است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 اقسام نشانه خود و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 مصنف حقیقی که باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 ذکر الیه که باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 و کلام الیه و الاضافه و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 من حرف اسم رابع ضمیر مضاف و دخول نظام موقوف بر اسم و باین معلوم است و باین معلوم است  
 لغظ خود و دخول مضاعف الیه و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 یا ماضی و دخول خبر تدبیر و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 و الیه استاده متعلق و ضمیر اسم راجع و الاضافه استاده معطوف و باین معلوم است و باین معلوم است  
 ماضی به معطوف محمول ترکیب اسم باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 دیگر خبر زیر اسم علامه و خواص خود را ماضی فاعله ای که باین معلوم است و باین معلوم است  
 خبر تا ابتدا باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 و صریح اما خبر و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 عذرا و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 اشباهه باین و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 سند الیه و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است  
 او کورین سند الیه و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است و باین معلوم است







راجع در محضول ترکیب انواع شوال حرکت و بمثل و قد که اول حرکت و بعد و بعد  
 مرتباً خواهی مختلف اوله بعضی قسده انواع نفس اختصار و بعضی قسده مابالا اختصار  
 مصنف بیوردی که یعنی حرکت و هر قدر که اسم مرکب از حرفی انگشت بسیل مختلف اوله  
 تا کم اختلاف و مابالا اختلاف و دلالت ابلیه اسم مرکب از وزین متعارف اولان معنای یعنی  
 فاعلیت و معلولیت و اضافت معنای معنیه اسم فاعله افعال باین در متعارف دیگر  
 یعنی عوام معانی اسم مرکب از وزین به مثل لفظی در حاصی که فاعلیت و کاه معنویت  
 و کاه اضافت معنای است اقتضای در انواع رفع و نصب و جزم فارغ علم العالیه و  
 النصب علم المنعولیه و الجزم علم الاضافه و او حرفی مطلقاً انواع لفظی رفع مبتدا اضافت  
 معرب راجع خبر رفع لفظی رفع خبر و نصب انما معطوف و جزین به بولیه فارغ مبتدا  
 و فارغی تفسیر علم خبر مبتدا اضافت العلم العالیه و یا حرف مصدر در یعنی اسم مرکب یا علی  
 اولی سید حقیقه فاعلی که و یا کما خبر آن و سایر مضافات که با خود دیا و سببی در یعنی فاعله  
 منصوب عالمه که مبتدا و مستند الی اولی و خبر در جمله آن جزئیاتی اولی و آن باینکه  
 خبرنده و مطلقاً یک بر بر نرفته و بر وجهی اعتبار انوار فاعله و النصب علم المنعولیه انواع  
 سابق کبیر و یا بنده حرف مصدر اوله یعنی حقیقه منقول اوله ماضی غیر محکم و یا کما  
 سایر منصوب که و یا حرف نسبت اوله یعنی منقول منصوب حالت اول حالت فضا ندر فضل  
 اولی مستند معنوی که و آن باینکه مستند اوله انگشت مستند و کان باینکه خبرنده و ماضی  
 و انگشت خبرنده و ماضی علم تام اولی مستند و فاعله واقع اولی مستند و فاعله الجزم علم الاضافه اولی  
 سابق کبیر و بنده علم الاضافه دیگر نیز اضافت مصدر در در اندیشه انما و یا کما و کما  
 مکرر مصدر فاعله احتیاج بود و در جزم متخانی بود در رفع و نصب که پس احتیاج  
 اشعار ایدر یا کما احتیاج بود در محضول ترکیب انواع انواع اسم او در رفع و نصب  
 و در پس رفع اسم مرکب فاعله اولی مستند علامه را حقیقه فاعلی که و حکم و تقدیر را سایر

مکلفات

بنیاد بر یکدیگر و در جمل افعال را بر مفعول نصب و بی اسم هر یک مفعول الی الیک  
نشاید را بقدرت سماعی که و یا حکما بر مفعول است که خود علم اضافی بر مفعول  
علامت زید که و یا حکما سماع و تقدیر که یعنی موزاناً اتفاق و میر که سبب که در مفعول  
زید و حسن الی وجه که عامل را به مفعول المعنی المقصود لایواب عامل لغیر مفعول مبتدا و الف  
و لام مضاف الی دین بدلر متذکر عامل الاسم در پس لام مفعول ایوان اولور و کام مفعول  
یا اسم و صوفیه جار و مجرور مفعول به متعلق در مقدم اولکه ایضاً ایوان و ضمیر جار و  
مایر را جملر و یا حرف سبب و جاروف استعانت به مفعول نفس مضاف معلوم تحصیل دیگر  
و المعنی تقدیر بر مفعول فاعلیدر المقتضی تقدیر بر مفعول مضافت لایواب جار و مجرور  
متعلق در المقتضی به محال منسوب مفعول به غیر مبریدر فصل متعلق الی صدر و و با مضاف  
مایر و جملر به خبر مبتدا و و بوجله مایر که جمله الیه یعنی فاعله مایر که به مفعول  
تخصیص لایواب عامل لغیر و اگر مفعول به خود بر مفعول متعلق باشد در کانونیک سبیلر و یا مضافت  
سبیلر انوالی متعلق و موجب معنی حاصل اولکه کفایت و مفعولیت و اضافت در مضاف  
ضرب زید و ضرب مایر که آنکه سبیلر زید مضافت حاصل اولکه پس آثار مضاف  
قلیدر ضرب زید و ضرب مایر که آنکه سبیلر حاصل اولکه زید که مضافیت مفعولیت  
پس نصب افعالات قلیدر و حررت بریده با عاملر که آنکه سبیلر حاصل اولکه زید و  
مضافت اضافت پس جر افعالات قلیدر پس عامل غیر و مفعولیت و مفعولیت و اضافت غیر  
ازاب غیر یا اولکه قند تبر و قنایم ازاب با مایر و یا و اولر اولر سبب ازاب با مایر که  
حرکات ثلثه ایلام و یا اولر اولر ایلام ازاب با مایر فحیه محمولر و یا مایر ازاب با مایر و  
با ثلثه ایلام و یا ایلام حرکات یک اولر اولر و یا مایر اولر و یا مایر اولر و یا مایر  
اقسام ششگرت سبیلر بیانه شروع ایلام و یا مایر با مایر مقدم ایلام و ثلثه ایلام اولر  
تقدیم ایلام نیز افعالات ایلام حرکات ثلثه ایلام اولر اولر و یا مایر و یا مایر و یا مایر



والجاء المكسر المنصرف بالفتحة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جوازا لم يمتد انما منصرف  
 الجوز المنصرف صفت مفرد والجمع معطوف مفرد مفرد المكسر صفت جمع والمنصرف صفة  
 بوجه الصفة در بالفتحة جاز جواز بل ظرف مستوف قد يترتب متعلق بيان احوال خبرية  
 سبيله رفعا منصوبا در ظرف قبل بين وقت رفعا والظرف جازا اوله رفعا معيضة ويصدر  
 نوعي يرب بالفتحة رفعا وبكسر ويا تميز اوله بالفتحة رفعة تقديره والفتحة نصبا بالفتحة رفعا  
 كبدر وانما معطوفه والكسرة جوهه بوليه در محمول كركب اسم مفرد منصوب  
 وجمع مكسر ظرف جازا كذا حال رفعا لانه ايمه در وعاء نصبر مفتحة ايمه وعاء في كركب  
 كسره ايمه در معلوم اوله كرفه ونصب وجو القابا ايمه در وعاء مفتحة وكسره القابا يناد  
 وضمة مفتحة وكسره مشكور وعاء اواب وبنابيتان جمع الموشات الم بالفتحة وكسره  
 جمع نظار مرفوع مبتدا الموشات مضاف اليه در الت لم جمعه صفت بالفتحة جازا جوبله  
 محقة يعرب به متعلق خبر مبتدا در والكسرة انما معطوف جملة كسرية اعرابا في محل توفيق  
 جملة ابتدائية محمولة على كركب جمع موشات سالم الف وناحية جمع اوله جمع مشكور في امر  
 ايمه كركب كسره ايمه بوليه اواب جازا رفعا ضمما ايمه در ونصب وجوه كسره ايمه در  
 بونه نصب جوهه بايمه در وجمع مفرد ساكنه كركب كسره ايمه جمع موشات نبت نكره كركب  
 كركب نحو باسنة ورايت باسنة ومرتبه باسنة غير المنصرف بالفتحة والفتحة بغير نظار  
 مرفوع مبتدا مضاف المنصرف بالفتحة خبر مبتدا بين رفعا ضمما ايمه در والفتحة انما معطوف  
 بين نصب وجوه فتحه ايمه در بونه جوهه بايمه در نحو باسنة اجمد ورايت اجمد ومرتبه اجمد  
 احوك وابوك وحوك ووهوك وفوك ووفوك احوك نظار مرفوع مبتدا در زير ارجح  
 واوله در مضاف اوله خبر مضاف وغيره كركب بوليه معطوفه حوك ده كاف خطا يفسر  
 او فنور زير اجمد عورتك ايرت كنه صغر زير اجمد مضاف اوله الا ضمير موشة وهن  
 لفظي ذكره في كسره مستجاب اوله انشاده مستعمله كسره ادب بركه وضعت فيم

والفتحة

والافتح القبيح بوجه كسره والفتحة مضافه وذو لفظ ضمير مضاف وكذا زير اجمد  
 اسماء اجناس مضاف اوله معلوم اوله كذا وور كسره مفعولات واوله در و سبب  
 واوله در كلام الفصل في در اضافة مرفوعة في الفيف مرفوعة رايك واوله ايمه ذو واوله  
 دور دنده اضافت غالبه در و سبب في ده والفتحة اضافت لا ايمه در مضافه منصوبه  
 خبر كان او مفعول تقديره اذا كانت هذه الاسماء مضافة فهو حاله فصل تقديره  
 مفعول كان كذا بالواو دلالات ايمه زير ظرف متعلق في مرفوعة متعلق كركب  
 اوابا في مرفوعة تقديره ابوك واخوانه يعرب بالواو والالف والياء حال كون  
 هذه الاسماء الستة مضافة والظرف في انما متعلق وغيره جوهه در انكلم مضافه  
 بايمه اوله ممتكلم بالواو خبر مبتدا در بالواو كذا في انكلم من مرفوعة اوله سبب اواب  
 بالواو وكذا انوني باسنة مرفوعة ايمه بوليه راجح احوك واوله كركب باي ممتكلم  
 غير مضاف اوله مرفوعة في ثمة ايمه اوابا واوله راجح مثلا احوك وابوك ورايت  
 احوك وابوك ومرتبه ايمه ورايت ايمه ورايت ايمه سبب ممتكلم في انكلم  
 واوله بعضه اوفق اوله استين الفية ايمه ممتكلم في انكلم مضافه  
 اليه مضمرة وائن وانسان بالالف والياء المضافه مرفوعة مبتدا وكلا انما مرفوعة  
 مضافا مضافه بوجه اوابا واوله ايمه مرفوعة جوهه مضافا لفظه متعلق بوليه  
 احتراز ايمه فاعله اضافته كذا اوابا مرفوعة مرفوعة جوهه مضافا لفظه متعلق بوليه  
 بوليه ايمه وائن كذا مضافا مضافه وائن كذا بوليه بالالف خبر مبتدا در بين رفعا  
 الفله در والياء انما معطوف بين جوهه بايمه در باسنة مرفوعة اوله مرفوعة جوهه بايمه  
 كذا مرفوعة ورايت كسره مرفوعة بوليه اجمد ورايت اجمد ومرتبه اجمد واوله واوله  
 بالواو والياء جمع المذكرات لم يجمع مرفوعة مضافه واوله واوله واوله  
 وكل جمعه معطوفه وعشرون اجمد مضافه واوله اجمد مضافه واوله مرفوعة







حرف عطف واقع لفظ رفوع عدلان به معطوف قدر و منها واحد لفظی باند و غیره  
 راجع در تقویم فصل مضارع معلوم خشنده ضمیر طاع راجعه و واحد نه و مقامها متوکل  
 معنول فیله در و مضارع نشی ضمیر نه که عاید در عدلان و بوجله واحد نه صفدر  
 و فیه عدلان یار صله و با صفت اوله و لکن متعلقا بیل جمله مبتدا در خصوص ترکیب  
 غیر منصرف بر اسم معرب که الله یکجمله طو فر عدلان یکی علق بولنه یاخو و طو فر عدلان  
 بر علق که ایکسینک بر بنه قایم اوله یح یکی علق ایله که تاثیر بر بنه ایله وجه  
 عدل و وصف و تانیث و معرفه و عجمه ثم جمع ثم ترکیب و النون زایده من قبلها  
 الف و وزن الفعل و هذا القول اقرب وجه محله رفوع مبتدا عدل لفظ رفوع  
 خبر و باقی که افخم معطوف و زایده لفظ رفوع صفت النون در الف و لام زیاده بیاخو  
 بیلدر موصوفه بیلدر و النون نون زایده و یا مبتدای محذوفه بر در تعدس یک یه  
 زایده و جمله معرفه در موصوفه بیلدر که النون در وصفه بیلدر که فیها الف در و لام  
 زیاده بیلدر یاخو و جمله مذکور صفدر و متوکل موصول صفدر تعدس و ینیع النون القرف و حال  
 کوننا فایده یاخو و اعین تعدس اولس و النون اعین زایده و حرف جر قبلها یاخو و راجع و محذوف  
 النون راجع ضمیر الف لفظ رفوع فاعله قبلها در و یاخو مبتدا مقدم خبر در و بوجله است  
 آخری در انوئیه و یا حاله زایده فاعله عدلان و هذا محله رفوع مبتدا و القول لفظ رفوع  
 صفتی و با عطف بیان و تقرب لفظ رفوع خبر مبتدا در و جمله معطوفه در و یح عمل یکجمله  
 محصله ترکیب و یح عدل و یح عباد ستمند در نظم در زلفش او با یه بیلدر  
 موانع القرف شمع کلمات اجتمع شتان منها فاعله القرف تقرب عدل و وصفه معلوم  
 اوله که معرفه تنوینیه او فو حق کرک که نوز اوله بونکا بجر سبط دیر رجم خود یکجمله  
 سالم مستعمل و کل که ابیاتی تعقیب ده مخالفه بعضی ثم ایله عطف ایله یکی فظ و ان  
 ایچونده فقط و هذا القول تقرب سیدر که نظمه یعنی عکس نظمه ایراد ایک حفظ

تقریر

تقریر زیر کلام منظوم حفظ آسان قد کلام مشهور دل باخو دامت سعادته بر سر  
 علق و یک تقریر سیدر خلیج و کل زیر احقیقده علق طو فر که ایکسید ترکیب و کل یاخو  
 علق طو فر در یک صوابه زیر عدد دتن اختلاف الیله بر بعضیلر دیدر طو فر در  
 و بعضیلر دیدر ایکسید و بعضیلر دیدر اراون بر در کس طو فر در یک صوابه  
 تقریر سیدر یعنی او وجه معجیدان بواسطه بر عمل مذکور نظم ذکر اولان ترتیب از ره  
 بیان سیور مثل عمر عدلدر و آخر مثال و صفدر و طلیه تانیث و یح و معرفه  
 و زین مثال معرفه و یا تانیث معصوم تانیث ایکسید سیدر مثال ایراد ایک  
 زیر اشتباه ظن او لنور طلیه تانیث لغت مذکور حقیقه ایله ایچون فاعله نون  
 صیغه اوزره که تو خبر زفات طلیه دیر ارا و بر اعراسه شالجه و معرفه و معرفه  
 مثال جمع و معصوم کر مثال ترکیب و عمر ان مثال الف و نون و آخر مثال زین  
 مثل خبر مبتدا و محذوف تقریر یح مثل عطف فاعله در جری فتح ایله باقی که افخم  
 معطوفه در و حکم ان لاکس و لاسنون و حکم لفظ رفوع مبتدا و ضمیمه فاعله ایراد  
 غیر منصرفه ان محققه ران دن تعدس ان مثال در لافعی جنس ایچون در کس  
 فتح اوزره بنه اسم و خبر محذوف فیه در و جمله خبر مبتدا در که حکم در و لاسنون  
 کس کسیدر و انکا معطوفه محصله ترکیب غیر منصرفه فاعله و انکا اوزرین مرتب  
 اولان اشترک و حاقه یح ایکسید مثل اوله و فو جعدون و بابرین که ایکسید شمع  
 قایم اولور انک کس و تنوین اولیه تعبدینه است و وارد که کنند منع قصد در  
 تبعی و کل بعضیلر دیگر که لایق فاعله جری و تنوین داخل و لمقد زین او طو فر علق  
 که ذکر اوله بر یک بر ستمند فر عیدر شال عدل معد و لک فر عیدر و وصف و موصوفه  
 فر عیدر تانیث تذکرش زیر اول عالم دیرین حکم عالمه تقریف تذکرش فر عیدر  
 زیر اوله بل دیرین حکم ارجع کلام عده و یکس فر عیدر زیر اهراده اصله اول



انما قرشتنمدر جمع واحد فریدر ترکیب افراش فریدر نیز از نواده اصل افراش نو  
 مخصوص اولان وزن قرشتنمدر پس قرشتان فرشتان نسبت فرع اولور پس اولکه  
 که بر سده بوعلتدن ایکی علت جمع اوله و یا بر علت ایکی علتک برین بطور انده  
 ایکی فریت بولغور ایکی بو طریقه فیلد شایا اولور که انده سهم نسبت ایکی فریت  
 بولغور برین لشتقاق چهندن که قرشتنمدر مصدر دن که سمد بر سید افاده  
 چهندن در نفس افاده ده سهم بخواجهر اکامهم اندن مستغنی درین چونکه اسم  
 بواکی فریتله شایا اولکه اندن ایکی سهم منع ایله بکر فیلده یوقدر برین کسه  
 و برین تنویندر کسه دیک که بدینک نیز که غیر منصرف جمع و از نایست بگویم  
 جامع نصید در مرتب یکه جمع مؤنث سالم و جمع مذکر سالم بونک عکسجی در  
 انده نسبت یجور در و جوز صرف للضرورة اولتناسب مثل سلاسل و اغلا  
 جوز فصل مضارع معلوم یعنی یفتح و لا یفتح دیکدر نایم ضرورت و غیر ضرورت شامل  
 اوله صرف لفظ مرفوع فاعلیدر غیر منصرف راجع ضمیر مضارع للضرورة جار و مجرور  
 جوز بر متعلقدر او حرف عطف للتناسب متعلق جوز بر مثل سلاسل مضارع الیه  
 و اغلا انما معطوف بونک مثلاً اضافیله جوار اوله نیز از مقول اولان نیز کربلا  
 حکایت طریقه واقع اولشدر حصول ترکیب جوز ننگ معنای یفتح و لا یفتح  
 دیکدر نیز ایچوز دن ایکی صورتد بیلد هر ننگ و عدم ننگ جواز و دیر لیک  
 بویلد کل بل که ضرورت و زینچون و قایم ایچون صرفی واجیدر اگر چه تناسب  
 ایچون جائیز در واجب و کل پس جواز دن مراد مکان عامدر که جانب عدم دن  
 ضرورت سلبه معیدر یعنی منع مرقدن ضرورت یوق دیکدر ایکی ضرورت  
 وقتند وجوبه فی شایا اولدر و تناسب قند جوار صرفی و عدم جواز فی قند بر  
 ایکی ضرورت و زینچون غیر منصرف و کندی قلمی منظوم نسفی دیباچه سنده که

تمام و کمال و کماله ناماقولالت ثانی و کماله و کماله سیه معلوم درین  
 و یوم دخلت الخ و عشره فقلت لک الولیات انک مرسل و مستطاع الرند و بکر کن  
 لک باخبر البرایا سیدنا کوکن فی العرفه مصطف ضرورت شعرا یچون مثال البرایا لیکه  
 و تناسب ایچون ایلمدی نیز از و زینچون غیر منصرف و کندی قلمی جوقدر نامناسب یچون  
 آذر سلاسل و اغلا و سیر ایکی سلاسل لفظی اغلایه مناسب اولغیچون صرف  
 ایکی و نامایوم مقامها الجمع و انما التائیت ماسم موصول الی الصلة النبی یاخود اسم  
 موصوف ای شیئی فی علة یقوم نفس مضارع بناء معلوم قند مستکن ضمیر فاعل عاید  
 مایه مقام مانتصوبه نظر فیه و علتیه راجع ضمیر مضارع و جمله صله در و یا صند مایه  
 و مایه سلبه و یا صند ایله ابدال کلا مرفوع مبتدا الجمع مرفوع ضمیر مبتدا الف التائیت  
 الجمعه معطوفه اصل النان ایدی اضافیله نون دشدی پس التقدساتین اولکه تائیت  
 الفیلد لام تعریفدن نیز از و صله ساقط اولور تائیت الفیده التفاء سکیه یچون  
 پس انما التائیت فالور مراد الف جملی و جمله در حصول ترکیب شول بر علت طغوز  
 علتدن کایکی علت مقامه قائم اولور ایکی علتدر که بر بند مکرر بولغور برین شتای یچون  
 و اصل و یاغ اولان جمیدر نیز از انده جمعیت مکرر اولور با حقیقه کالب و اولر  
 و انما یکم که یاخود حکم و تعذیر بله شتای جموع بر سیده و اصل اوله یعنی عدد و حرف  
 و حوات و سکن اندن حقیقه و اصل اوله اما حقیقتدن تکرار جمعیت یوق مبدع و یج  
 یک ایچونجی الف تصور ایله و یا عدد و ایله اولان سهم در جمله و جمله یک نیز از اولان  
 بر سیدی ایکی علت مقامه قائم اولور بر سیدی تائیت بر سیده لزوم تائیت در یعنی  
 بولغور بولند هر یک بر ده سهم تائیت لازمدر که نون مغرافی اولماز بالوضع جمله دیر  
 جمله دیر و جمله دیر که هر دیر بر سیدی سهم لازم اولکه تائیت اکثر سیده و کندی  
 ابد که بونک که کرده تائیت مکرر اولکه پس کویا که بر بند ایکی علت موجود در







با چون عدل تعدیر اید و نظایر نه عمل بخون و کل مصنف فی بنی تم زیر اجازت بدین  
 کبیری بنی فلور بر پس بزم فخر مزه داخل دکل اکثر بنیم دیگر زیرا افتخار الی  
 فعال وزن او زره اولنگر بنی فلور بر بل کفر منصرف فلور را بدست سبب بنایان  
 اندر عدل تعدیر اید و بساکناسی انرا جمله ایکناجتاج بود و الوصف شرط ان کون  
 وصفاتی الاصل فلا تقفه العلیة السیمیه فلذلك حرف اربع فی مرتب سیمیه اربع  
 و امتنع بسود و ارقم الحیة و ادم لغید و ضعف منع افعی الحیة و اجدل المقص و ایل  
 لظایر الوصف لفظا مرفوع مبتدا و شرط مبتدای فی مضافه و وصف راجع غیره ان حرف  
 نصب یکون فاعل مضارع در افعال ناقصه ان منصوب بدان حرف فیل مستند غیر عاید  
 و وصف فی الاصل خبر یکون در و بونفس جمله خبریله خبر مبتدای ناید و بوضویر یلمبتدا  
 اوله خبر در و بوجمله کنایه اید ان محقق بوقی جمله ابتداء در فاق و جواش شرط یفوی  
 شرط ربط ایدر لا تقفه نفس نمی استقبال فاعل مضارع راجع و وصف العلیة لفظا مرفوع  
 فاعله فعلت حرفی را بطایفه الامر حرف جزایک اسم اشارت را یکی خبر مذکور تا و یلم  
 بر سیمیه صله اولمقدر بر سیمیه سیمیه ضروری مکرر یا خود شرط ان یکون فی الاصل  
 اشارت اوله پس یارب و یارب فی مرفوعه متقدرا و زینه متدم اوله اسم افعال خبر  
 حرف فاعل فاعل مرفوع مرتب نفس و ارقم سیمیه مفعول بغير حرفی اربع لفظا  
 مجرور وصفند رسوخ و جمله قائم مقام فاعله حرف فاعل اصل ترکیب فی مرتب سیمیه اربع  
 و اوقر و عطف امتنع فاعل ماضی معلوم معطوفه حرف فیلسود لفظا مرفوع فاعله  
 امتنع کن و ارقم سودیه معطوفه لیمیه جارب مع الحروف و متعلقه عذوقه تعدیر امتنع  
 بسود و ارقم حال کنایه صفتین لیمیه و ادم معطوفه ارقم به لتقید لیمیه کیدر لوازه  
 و ضعف نفس ماضی بنا معلوم معطوفه حرف بمتنع لفظا مرفوع فاعله ضعف کن  
 افعی تعدیر مجرور و مضاف الیه در مضاف و لیمیه اوله کیدر اوابان و اجدل معطوفه افعی نه

والتق

و لتقیر یحیة کیدر و اجدل معطوفه راجده و لتقیر سیمیه کیدر محصول ترکیب  
 حرفی مانع اولان و مضاف شریط اجدل و لتقیر یحیة اصل و ضعفه بولون تعدیر و صف  
 افعیة غلبه سیمیه ضروری یعنی سیمیه منع حرف اوله اجدل و اضعف و اضعف  
 یک حاطیله و وصفیت اصلیه سیمیه عارضه ضروری و سیمیه اصلیه به وصفیت عارضه  
 ضروری و بر بل که وصف اجدل البتة منع ایدر و عارضی منع ایلز البتة و وصفیت اصلیه شرط  
 اولوب غلبه سیمیه ضروری و بر مبرکچون اربع افعی منصرف اوله مرتب سیمیه اربع  
 ترکیبندون زیرا اصل وضعده عدد معینک سیمیه صکره سیمیه الله و وصفیت عارض  
 اولمقدر غلبه سیمیه وصف اصلیه ضروری و بر مبرکچون اسود و ارقم و ادم منصرف  
 اولمقدر زیرا اسود اصل وضعده بر سیمیه صکره صکره قره بلانده استعما الی الیل  
 و ارقم اصله بر الی الی وضع اوله صکره آق الی الی قره بلانده استعما الی الیل و ادم  
 اصله بر سیمیه وضع اوله صکره قره در دره بوقایده استعما الی الیل و بر سیمیه  
 غلبه سیمیه عدم حرف اوله سیمیه صکره و وصف اصی و وزن فعلانته که استعما  
 اول بولم کیدر عدم انرا فاده و صف اصی شرط اوله و یفوی یلمبتدا اسم اولان افعاله  
 و جوقه و غنة اسم اولان اجدلی و الی الی و اجدلی و اجدلی و اجدلی و اجدلی و اجدلی و اجدلی  
 منعی منع اوله زیرا بونکر و کن وصف اصلیه جزم بود و اقا غیر منصرف ایدن دیر که  
 افعی فو تندر بر کما لایق معنستند در و اجدل عدل دندر که فو تندر معنستند و اجدل صلاته  
 که تحلیل معنستند در زیرا بولم غایتله و فاده سیمیه طیرور که دکل عرب بونکره شادم  
 ایدر یحی بر ایز فال ایدر ان انیة بلک شرط العلیة و المعنیه کذلک و شرط ختم  
 تأثیره الزیاده علی التثنية او تحکک الاوسط و العجته فمندی مجرور و زینب  
 و سفر و ماه و جود و متنع فال سیمیه بونکره شرط الزیاده علی التثنية فمندی مجرور  
 و عطف متنع التثنية لفظا مرفوع مبتدا و شرط مبتدای فی مضافه ثانیة راجع غیره



العلمیة لظهور نوع خبر مبتدای نادر و جعل خبر مبتدای اولی و بوجه دیگر ابرار علی  
 یوق جمله ابتداء خبر و المعنوی مبتدای خبر و صفته تعدیه و انانیت المعنوی  
 کذلک محله خبر و خبر مبتدای ثانی بالکتابه و شرط لظهور نوع مبتدای  
 مضافه فتمتة تخمده تاثیر معنوی راجع خبره از باره خبر مبتدای رابع  
 التثنية از باره متعلقه او و حرف عطف حرکت معطوفه را از باره متعلقه  
 الاوسط او جمع انما معطوفه بر فہند مبتدای بخور فصل مضارع بناء معلوم و صرف  
 فاعل مضافه بر ہندہ راجع خبره و جعل خبر مبتدای و بوجه دیگر اسمیہ جواز شرط متقدر در  
 المتعبر و اذا کان کذلک فہند بخور صرف ہندہ راجع خبره خبر مذکور ابراد ایکہ ثانی  
 معنوی ایکن لفظہ کورہ علامت ثانیث بوقدر باخود لفظہ ہند دیگرہ و زینب  
 مبتدای و ستر و ماہ و جور معطوفہ در زینبہ متع خبر مبتدای خبریہ متع کل واحدہا  
 باخود و خبریہ بر متع تقدیر اولہ فہند تر فان حرف شرط استی ماضی بایہ و  
 فصل شرط بہ جار و مجرور معنوی بہ خبر خبریہ رستیہ نگ و خبریہ ثانیث معنوی بہ  
 راجعہ مذکور قایم تمام ماعلیہ رستیہ نگ و خبر شرط مبتدای مضافہ ثانیث معنوی بہ  
 راجع خبریہ از بارہ خبر مبتدای و بوجه دیگر اسمیہ جواز شرط را بخون اولہ فا  
 اولہ مقدم متعرب مبتدای و خبر شرط مذوفہ جواز واقع اولہ خبر تقدیر فہند فاذا  
 ہذا مقدم کذا و غریب متع خبر مبتدای و خبر معطوفہ در مقدم متعربہ محصورہ رستیہ  
 ثانیث لفظی کذا ایله اولہ یعنی اللہ اولہ انکنا مع حرف اولہ و کذلہ شرطی علم اولہ  
 یعنی اولہ اسم مؤنث علم اولہ کک عایشہ و فاطمہ یکہ ثانیث معنویہ شرط علم  
 او لمقدر یعنی ایکہ سیدہ در منع حرف وہ شرط علم او لمقدر الا بوقدر حرف و ارد  
 کہ ثانیث بالآءہ علمیت منع حرفہ و چون یکہ شرطیہ را ثانیث معنویہ جواز یکہ  
 شرطیہ را ثانیث معنویہ منع حرفہ تاثیر یکہ و چون یکہ شرطیہ او یکہ رستیہ نگ

خبریہ او انکنا یکہ یکہ حرکت او چون زیادہ او لمقدر زینب یکہ انجی بہ حرف و  
 متعرب او لمقدر او چون خبریہ علم او لمقدر یعنی لفظ علم او لمقدر حاصلہ عدل غیر دلیل  
 او لمقدر پس چون یکہ ثانیث معنویہ حرفیہ از بارہ جواز و چون یکہ شرطیہ بولندی عدم خبر  
 جازیرہ ایکن سبب بولندی غیجول یعنی ثانیث و علم از یکہ ثانیث معنوی زیادہ ایله  
 بولندی غیجول عدم حرفیہ و اجیدہ و مسعودہ و تحرک کس سطر ثانیث معنوی و ماہ و جورہ  
 عجمہ ایله ثانیث معنویہ بولندی و خبریہ رستیہ لایب بقدر غیرہ او چون یکہ شرطیہ بولندی  
 ایا اگر ثانیث معنویہ بر مذکرہ اسم ایسہ کہ شرطیہ اولہ سنگ او چون حرفون زیادہ  
 او لمقدر را یکہ قدم کہ ثانیث معنویہ بر راجعہ ای علم ایسہ بر منصرف او کورہ زینب مذکورہ  
 اسم او لمقدر مؤنثون اعبارا و لا ما پس با یکہ غلیظہ منصرف اولہ اما مغربہ ثانیث  
 معنویہ مذکرہ اسم ایسہ بر حرفون متعرب او کورہ زینب او چون حرفون زینب یکہ شرط  
 بولندی شرطیہ و خبریہ بل نور المرفہ شرطیہ ان کون علمیتہ المرفہ مبتدای شرطیہ  
 مبتدای ثانی مضافہ بر معنیہ راجع خبرہ ان حرف واجب کون فصل مضارع افعال  
 ناقصہ در منصوبہ در ان حرفیکہ اسمی فتمتہ مستتر راجعہ بر معنیہ علمیتہ خبر کون  
 و کون اسمیہ و خبر مبتدای ثانیث مبتدای ثانی خبریہ اسمیہ خبر مبتدای اولہ کہ یکہ  
 ابتدائیتہ در حصول ترکیب مانع حرفہ در دو خبریہ موقوفہ در یعنی تو بعد زینب  
 منع حرفہ سبب اولان تو بعد زینب موقوفہ و کذلہ پس منع حرفہ تاثیر یکہ شرطیہ  
 او لمقدر زینب اعداد فہند مضمرات و مہمات و معربہ بالآءہ و بالاضافہ و علم در  
 مضمرات و مہمات مینا تندر غیر متعربہ جو مہماتہ نہر لایہ و اضافہ اولان خود  
 غیر متعربہ منصرف فلو رس فاکہ الا خوف علی حاصلہ مانع حرفہ اولہ تعریف علیقدر الجیہ  
 شرطیہ ان کون علمیتہ فی الجحیمہ و تحرک الاوسط او زیادہ علامت التثنية فہند حرفون  
 و شتر و ابرہیم متعرب الجحیمہ مبتدای شرطیہ ثانی مضافہ بر عجمہ راجع خبرہ و ان







و بولید حالیه معتقد در شرط و جزا و نیز که نقد قبیل در عاقبت رابط بود در تقدیر  
تقریب قیاس فاعل محموله برای شرط و جمله شرطیه خبر مبتدا در اینجا مبتدای فاعله و خبر در  
اعنی هو العجب و جمله اسمیه بهذا القول و مبتدای فاعله فاعله محموله خبر مبتدای فاعله  
مستکن بخشنده منعول الم بستم فاعله سر اول عاید و جمله صفت اعنی در باخ و خبر که  
مخدوفه خبر بعد از خبر در عینی و فاعله به متعلق موازنه بخبر و در عینی و مضاهر  
سر اول را به راجع ضمیره و او حرف عطف و قیاس برای قیاس اعنی بکدر انوار به جمع خبر بعد از خبر  
سر و اللفظ مضافه تقدیر مصدر در قیاس یعنی قید هذا القول نقدیه و فاعله باخ و  
عقده ای قیاس به جمع لغرض ذلک باخ و عاقل مخدوف مصدر در ای قدر تقدیر و اضافی باخ و  
اعنی در تقدیر و بکدر بعضی وجهه دانی تخلی واریکن کثر سوا و دن اعراض الیک و اذا  
ظرف زمان معنی شری مطلق حرف فاعله فاعله محموله فصل شرط قائم تمام فاعله فاعله خبر  
عاید سر اول فاعله حرف عطف رابط جوابه و لانا فیه حینه در هشکال فتح اوزره بینی  
اسمی و خبر که مخدوف در تقدیر که الاستمال فاعله خبر و جمله جزای شرط در اینجا چون اوله فاعله  
داخل اوله و نحو مبتدا و مضارع الیه در رعا و جزا منعول بخشنده مقدکال کن  
خبر که در کتاب خبر مبتدا و مضارع الیه در رعا و جزا منعول بخشنده مقدکال کن  
الفخ مخدوفه و تشوین و بویه و محمله که ظرف فاعله منصوب اوله تقدیر و نحو جواب  
فی حال الترفع و الخبر کائنات محموله ترکیب الیک یک فاعله قائم اوله جمعه شرط صفة  
مشتدای جموع و زنی اوزره اوله تقدیر که اولی متوجه و اوجسی الف الذل صکره  
ایک حرف و یا او حرف اوزره حرفی ساکن و یا حرف مشددا کالب که که الکلیک بعد  
و انایه که که انفاک جمیدر بولر اکثر کره جمیع اوله اندر اما بر کره جمیع اوله صلیح  
کبیر بولر که مراد وزن عر و صیدر صرغی کل بولر که بر دانی کبیر را عیال و لانا فاعله  
جمیع اوله زنی که در پیش شرطیده و اتم اولش انتن صوابات بوسه غیره و مراد از

مؤید از جنس فرق ایچون کن قدر روی الیه دوم کی و قره نمره یک نیز تا وقفه و بار  
قلب اوله اوله یک نایل اوله مؤید و زنی اوزره اوله فر از نه و جیایه که کره  
وطایعه و زنی اوزره یک جدا الف ذل صکره ایک حرف اوله و غنه مثال در مصایح القول  
صکره او حرف اوله و اوسته یکس اوله غنه مثال اما فر از نه و طایعه و صلیح  
کسایه مؤید در نیز اجماع شرط ثانی که سبیل فوت اوله و حضا جعنا الفخ جوا  
سؤال مقدور در تقدیر سؤال بولر که حضا جبر سر طلال جنسه عکله از نه و جوعت مله  
ارسلان اسسه دید که یک پس بولر جمعیت بولر از صیغه مشتدای جموع خود کسایه  
منع و فن دکله بل که جمعیت شرط بولر اوله خبر مقدم و اوله که یکس خبر مقدم  
جمع اوله بولر دکل بل که جمعیت اصلیه ایچون زیر اجماع منقوله مخدوفه خبر مقدم  
البطل معنیه ایکه منع مرده معتبره جمعیت اصلیه صی جوبه برده و عیس که مرده  
و سیکر ده مؤید در نیز اجماع بنیس اوزره سلم و احد و سر اوله الیه خبر مقدم  
مقدور در تقدیر سؤال بولر که مخدوف در سر و الیه معنیه نه مخدوفه منقوله جعد بولر  
خود منع الیه الیه بولر وجه جواب بولر که با کما جعد وزن و مشر حل الیه باخ و  
تقدیر فرض الیه که جمیع سر و الیه که مخدوفه مستعمل الیه برینه سر و الیه معنیه  
ایک بولر فاعله اوله و فاعله الیه که استماله حرف اولی اکثر در پس یک دید که  
که لفظ جمیدر که بعبیده وزن و مشر نه حل اوله و فاعله یعنی دانی و فاعله  
که و یک دید که بعبیدر تقدیر اسر و الیه که جمیدر یعنی فرض الیه سر و الیه خبر اوله  
ایک بولر باخلاف خبر مقدم و اوله مخدوفه در اما مخدوفه اوله که استماله مخدوفه خبر مقدم  
جمیدر و تحقیقی بیدر بوجه تقدیر و الیه جواب که استماله مخدوفه خبر مقدم  
اوسته یکس و اوله و فاعله زنی اوزره اوله یک جواب که که و او که دعوی که  
رفع و حاله فاعله بیدر صوبه نه باخ و اوله و اندن تیون عرض الیه نه باخ و



















وصفت مشبهه بکے عام زیر فاعل استاده کوره و زیر فاعل ابرو شمشیر فاعل استاده کوره  
 والاسم انسانی فاعله فلک کما یاز ضرب علامه زیر و امتنع ضرب علامه زیر والاسم انسانی  
 و ان حرف نصب کی نفس صریحاً یا معلوم منصوب بران و غیره و مستکن فاعله فاعله فعل  
 مفعول به و ضمیر فاعله و جمله تا و مفعول به خبر متدارد فاعله و لام حرف جر و کلام  
 اشارت بر اصل و مجرور در لایط جار مجرور و کلام متعلقه باز یقدم اولی جبراییم  
 جاز تا مضی معروف و خبریه اشک بکے و علامه مفعول مضی قدر زیره راجع ضمیره و زیر فاعله  
 و بکلام تاویل مفعول جازیه فاعله و اشک جازیه فاعله و بکلام و امتنع مضی معروف  
 مفعول به جازیه و ضمیر بکین کلمه علامه فاعله و زیره مفعول به و بکلام فاعله و امتنع در  
 حصول ترکیب اصل و یزیده اولی مفعول در اولی و سه و فی لفظه زیاده ضایع  
 ایدی یعنی اولی بود که فاعله فاعله یا نند و واقع اولی بلا فاعله یعنی فاعله فاعله  
 و کسند و خبریه واقع اولی اولی و کچون ضرب علامه زیره ترکیب جازیه و کچون  
 اما ضرب علامه زیاده جازیه اولی زیره اولی و کچون ضرب علامه زیره ترکیب جازیه و کچون  
 و کل خبریه تبه مفعولان مقدم و المقدار اما نایند لفظ و تبه اما قبل الکرر در  
 بواسطه بودله جازیه و کچون و اذا انتی الاعراب لفظیها و الفریضه او کان  
 مضی متصلاً و وقع مفعول بعد الا او معناه و جب تقدیمه اذ ابر کلمه در معنی  
 شرطی متضمن خلاصه و در ظرف فاعله عالمی جواب در انتی تا مضی معروف الاعراب فاعله  
 لفظی منصوب بر غیر فاعله ای حیث التعلیل لاس حیث التفسیر و الخیر ای انتی لفظیها  
 فیها تبار مجرور و لانتی یتعلقه فاعله مفعول عائد و الفریضه الاعراب مفعول  
 او و فاعله کان افعال ناقصه دن در مستکن اندک لیس فاعله عاید مضی خبر کان در  
 متصلاً ضمیر بعد خبر و و باصفت ضمیر در وجه مفعول و اذا انتی الاعراب او حرف  
 عطف و قیام مضی معروف مفعول فاعله و مضی قدر فاعله راجع ضمیره بعد منصوب در ظرفیت

اوزه و مضی قدر لفظ الیه او معناه مفعول قدر الیه و مضی قدر الیه راجع ضمیره و ب  
 کلام مفعول قدر و اذا انتی جمله سنده سابق بکے و جب تا مضی معروف تقدیمه فاعله مضی قدر  
 فاعله عائد ضمیره و جمله فاعله شرط و اقدار و اذا انتی در محموله و جب فاعله  
 کم فاعله و مفعول به اعراضه انتی اولی و لیس خبر مضی جزیی بکے خبریه و مفعول اولی  
 بونک بکے یعنی لفظ و معنی بخلاف مضی موسی سوسیک و الکال الکثری یا خو فاعله  
 فاعله متصل ضمیر بر زاده لیس خبریه و یا خو فاعله متعلق الی اذن صکره واقع  
 اولی کما تادیر و خبریه و جب تقدیم یعنی خبریه و مفعول اولی برده است  
 صورت ترکیب جمیع سنده تقدیم ایک واجب اما اعراب و غیره متعلق اولی برده است  
 احراز ارجون و اما فاعله ضمیر متصل اولی و خبریه برده زیر اتصال انفصال بقدر و اما  
 مفعول اذن صکره واقع اولی و الا توسط الیه یعنی ارا رنده واقع اولی و تقدیمه  
 و تا خبریه حصر مطلوب متعلق اطلال و خبریه ضرب زیاده بر اذن مفعول زیر خبریه  
 عمرو و حصر در بونک بر لیکه عمرو و غیر بونک مضی و لفظ جازیه در اما خبریه  
 الا زیاده مفعول مضی و خبریه مضی و خبریه مضی و خبریه مضی و خبریه مضی  
 آفرده ضایع اولی جازیه در پس کبر بر خبریه متعلق و لیس حصر مطلوب متعلق  
 اولی و اذا اتصل به ضمیر المفعول و وقع بود الا او معناه او اتصل به مفعول  
 و هو غیر متصل و جب تا خبریه و اذا اتصل و اذا انتی کبر اعراب فاعله متصل متعلق  
 و ضمیر فاعله راجع در ضمیر فاعله متصل در مفعول مضی او وقع بود الا او معناه او  
 تا هر در سابقان او و ذکر کبر و کجی اتصل مضی معروف مفعول فاعله متصل در  
 ضمیر مضاف الیه در راجع فاعله و او فاعله او کلام مفعول مضی راجع در فاعله و غیر  
 خبریه مضی قدر متصله و بوجه حالیه در و ذوالکال مفعول ضمیر در و جمله حالیه سابق  
 اولی یکی جل و اذا اتصل به مفعول مضی قدر و جب تقدیم کبر اعراب و بوجه



ترک بود  
واقعه اول  
زید  
معمول عرب

[illegible]

کائنات جو رب

که جواب سوال مذکور در مقدمه من یکیک جواب و هر یک را یکیک ضارع یکیک متعلق  
مخصوصه نام وقت نمائند و با عارف تعین یکیک متعلق و با ضارعه و مختصه ضارعه  
معطوفه و معارف و با مصدریه جار مجر و به مختصه متعلق بطریق قابل مغز و در مثال  
ایجاب معنیه الطولاج فاعل بطیخ در ضاف فاعل و زره همتش زیر امر و معنی  
و وجوب معطوفه جازه عبارت یعنی بخند و خندا و اجابا مثل جار مجر و به واجیه متعلق  
ان حرف شرط فعل مقدره داخل واحد فاعلید من حرف بیان المشکیب مجر و در مثله  
استخبارک ماضی معوق مستکن فاعلی عاید اده و عاف مغولی و به فعل مقدره فاعله  
مفتقر در جمله محذره در انما فاعله محصله ترکیب گاه اولور که فاعلی رفع المبین  
فعل قرینه قائم اولور قد خذف از جواز طریق جواب سوال مقدر اولور یدر مثلاً  
سنگ زید دیدگش یک من قائم دیدک جوانده یعنی قام زید دیگر دیدگش قام زید  
ویرسن و دیدگش زید ویرسن یا کفر و ضرار نهشلی پسند که که زید برین نهشلی مرتبه  
سویلر دیگر زید برین نهشلی اجنبین و افغلو سوال کلری که کم افغلو جوانده و دیگر  
ضارع افغلو یعنی عاجز و ذلیل الا اعیور افغلو خصوصت و قنده اعدا ایلد زبرا  
عاجز کز ظنیه و ذیل کز معنی ایدی و داخلی که خطب آجوب افغلو خطب و اسط  
و وسیله خبر نهند دلیل کنند ویر لر یعنی اوستن و کیر اسنر نهند سنبین کنند  
دیر لر فاعلی یکیک متعلق اولیخه دیدک اولور زید یا افغلو یعنی میطیلر یعنی مهملک زید  
اهدک ایلد کزنده او کوئی به خطب متعلق اولیخه دیدک اولور که زید به خطب افغلو مانی  
مهملک اهدک ایلد کچول زیر اظہیر صارعین و معین ضعفا و معطف مختصین ایدیه  
و گاه اولور که فاعلی رفع المبین غیر وجوب طریق خذف ایدر لر ابوات کریمه ویر کیر کیر  
وان استخبارک احدی از المشکیب در تفسیر بود الہام معتبر اولور فچول استخبارک فعلی  
خذف اید و ب و اہام واقع اولور یک شکره مثیلہ تقبیل ایلد اید بونک کے مواضعه







زیرا اول اوکی عاملن فاعل حذف ایدر ملک کنی تار و جرو و بیل خلافت متعلقه جاز ماضی مفعول  
و خشنه ضمیر عائد ایمانی نیست که معنی مذکور در زیر افان اعلت قولی افان دلالت ایدر خلافت  
مصدر حذف و فاعله نقد بر سبب جواز مخالف قول الفراء یا حاله جاز ماضی اعلت ای حال کون  
هذا القول مخالف قول الفراء جاز و جرو و بیل خلافت متعلقه و حذف ماضی معلوم ضمیر  
بازره مستند ضمیرت به مفعول و مفعول به در حذف کنان حرف شرط استغنی  
فعل ماضی مجهول فعل شرط عائد جاز و جرو و بیل قائم بر ماضی فاعله استغنی کن و ضمیر مفعول  
راجع و فراء شرط اخذ و حذف غیر بیسمله تغیر اکن استغنی عنه حذف لامر کید  
ان لا دنون لام ادغام اوله کیمسرا لا اولی ان حرف شرط و لام حرف نفی مقدم  
بر فعل داخله و یعنی الکی مستغن و یکدر ظاهر است شرط و بوجه مفعول اکن استغنی فیکدر  
موصول ترکیب اگر عامل ثانی به عمل ایدر ملک جبر علی قولی نه اوکی عامل فاعل علی ایدر تغیر  
فاعلی اضمار ایدر سیم اسم ظاهر موافق تشبیه و جمع تذکر و ثانی ضمیر منی و اگر منی زید  
ضربانی و اگر منی الزیدان ضربونی و اگر منی الزید و انما او حذف ایکنس کانی بکنیزا  
کسانی اوکی عاملت فاعلی حذف ایدر اضمار قبل الزیدون اضمار ایدر و ب زیر اضمار ضربنی  
و اگر منی الزیدان و ضربنی و اگر منی الزیدون ای اوکی فاعل اقتضا ایدر کن ثانی به  
عمل ایدر ملک جابر و ثانی آیه مخالفه زیرا اول اوکی به عمل ایدر سیم انسانی فاعل اقتضا  
ایدر سه اضمار ایدر مثلا ضربنی و اگر مانی الزیدان و ضربنی و اگر مونی الزیدون اوکی کسی  
فاعل اقتضا ایدر سه حال ذکر اولان کیدر اما مفعول اقتضا ایدر سه حذف ایدر سیم انان  
استغنی اول و سیم و اگر او کدر سه اضمار ایدر سیم مناسبتی مطلق و حسبیت زیره منطلق  
زید احسب بانکس بر مفعولی حذف جابر و کدکدر اضمار نه جابر و کدکدر فاعله اضمار قبل  
الذکر لازم حکم و دیو فقدر افان اعلت الاول اضمرت الفاعل فی ثانی و المفعول  
علی التحذیر الا ان منع مانع و فاعله و قول اسراء القی کنی و لم طلب علیس من المال سیم

نفس المعنى وان اختلفت الالفاظ فالتعريف <sup>فان</sup> وان اختلفت الاشياء كقوله اوردوا واهل  
معلومه فاعليه على المختار جابر وجرور وبل متعلقه عامل منقول الالفاظ استثنائية  
مستثناة من حذفه اكر متصل بقدر اوله فغيره اضرت بالمنع على الوجه المختار في جميع  
المواضع التي تنازع الفعلان فيها الالفاظ موضع متعلق بان يمنع مانع وان توفى ناصب منع  
منصوب بضاعه ومانع على متعلقه مضاع معروفي منصوبه بان يمنع مانع يعطفه وضير  
فما طلب فحسده فاعليده وقول مبتدا مضاعه امره بكونه القيسه كذا في ما في موقوف  
منقول ولم عرف جزم واطلب مستفعل مجزوم لم ايل وضير مستعمل ان فحسده فاعل وقيل  
فاعل كذا في درس عرف بيان متعلقه فاعله والمال مجزور ومن ايل وجعل منقول قوله  
وليس فعله افعال فحسده اصله ليس في بانك كسر ليه حكمه بانها في قياس اوزره  
ساكن فليكن فحسده مستعمل مع ما عثر قوله ومنه ضير وجعل خبر مبتدا لام عرف  
ف وجرور در انكلمه هذا معنى به جابر وجرور بل متعلقه ليس به محصوره كذا  
ان اكر نفس اوله بمنع عامل اوله اعل التبرك كذا كونه افعال احكام اوزره عامل بانك فاعله  
انده اخبارا كذا بين تحضر بني وكرمان التبريدان وضرب بني وكرمان التبريدان اة  
منقول ليه عامل فاعله اخبارا كذا بين قول فشا اوزره تحضر بني وكرمانه زيد ضرب بني  
واكرضها التبريدان ضرب بني وكرمانهم التبريدون وجميع زمانه عامل فاعله اخبارا كذا بين  
مكرهم بر ما في ظهور ايله سيل اخبارا كذا بين تحضر بني وكرمانه فحسده وجسمتها متعلقين التبريدان مطلقا  
ايكونه حسيه على ان يترك منقول اوله كذا و التبريدان ومطلقا منقول ان ي  
وحسبهما منقول اوله اخبارا كذا بين اخبارا كذا بين كذا منطلقين در زير اسفل واخبار  
اوله منقول اوله مخالف اوله كذا و اكر تشبه اخبارا اوله مرجع اليه مخالف اوله  
كذا منطلقا در تشبيه ده وبعده ومرتبه وكونه بكار فاعله واما انما القيسه  
قولي كذا في ولم اطلب فليس في المال تنازع بانده دليل زير امعاده فساد واور كونه فاعله



جوابه که در بیان کماله القیس افصح شواهد بر بویله یکین او کلمه فعلی است که کنانی در کماله  
 اقضا ایدر و لم اطلب علی ایدر مدی که منقول اقضا ایدر بیور و یکم بویله و کلمه بلکنه کنانی فیلد  
 توجیه ایدر فاعلیته و لم اطلب بر مقدار که لجد و مشرق در مصاحبه کنانی فیلس بن المال و لم اطلب  
 المجد و الشرف و یکم نه کریت ثانی پوشا دلالت ایدر و کلمه اسعی لجد مؤنث و قد بیدرک  
 المجد الموشل انشائی الکی یکین محمولی اگر بن ادنی معیشت سنی ایدریم یعنی معیشتک  
 دیر لکن جو وسیله فایح از جفته رضا ویریم بنگامانگ فیلد کنایت ایدر و کلمه و دوش  
 و عظمت طلب از دوش اما بویله و کل ملکه جرد و شرف مؤنثه یعنی موصله سنی و کوشش ایدر  
 پوشه بنم انشائی اما بویله و کل ملکه مؤنثه و ملکه میده ایدر شوب و اصل او بیور که یاسین بوقر  
 کماله بنحو آنکه کلمه حاصل الکی فاعل یل فیلد توجیه ناقص لازم کلور و یعنی ادنی معیشت  
 کنایت ایدر و بانی معیشتی طلب الیک لازم کلور زیرا او بیور یعنی انتفا ایچونز فخر  
مفعول الم یستم فاعله کل مفعول حذف فاعله و اقیه هو مفاعله و شرط ان تغییر صیغه  
الفعل الی فعل اولی و فاعله مفعول ابتدا موصول الی الفعل الذی یاموصوفه الی فعل  
 لم یجازه یستم خبر خود را فاعله و علامت جزم لام الفاعل مفعوله فاعله نائب عن الفاعل  
 لم یستم خبر فاعله و بوجهی که در و یا صفت رایه بویله مضاف الیه و کل خبر مبتدا  
 مضاف قدر مفعول الم یستم و یا مبتدا یخذه و فیه خبر اوله و او کلمه مبتدا خبری مقرر اوله  
 تعدیه من المرفوعه مفعول الم یستم فاعله و هو کل مفعول حذف فاعله محمول و فاعله نائب  
 عن الفاعله و جمله صفت کل در و ضمیر مفعول را جعد و اقیه ماضی مجهول نائب عن الفاعل  
 معهود و مفعول التقید یعنی ضمیریه اوقیم مقام ضمیریه تا بیکم نائب عن الفاعل و کلمه  
 اقیهیه فخر مفعول را جعد مقام مفعول فیه در اقیهیه نائب فاعله را جعد و شرط مبتدا  
 مضاف قدر مفعول الم یستم به راجع ضمیریه آن حرف ناصبه تغییر استقبال مجهول صیغه  
 نائب عن الفاعله الفاعل مضاف الیه الی حرف جزم و فصل خبر و در آن فیلد جزی

تعبیه در زیر النظم را و خبر مفعول و زن فاعله و فاعله فاعله خبر و بویله مفعول تغییر بویله  
 انما مفعول محمول ترکیب مفعول الم یستم فاعله فاعله و نائب عن الفاعل و فایح مقام فاعله  
 ایدر یوننه مراد مفعول فعلی و شبهه فاعله لم یکن فاعله یعنی فاعله و شبهه فاعله مفعوله  
 که فاعله فاعله بیل انکید بس فعلی محمول ایدر و فاعله فاعله و بویله مفعول یزید فاعله  
 ایدر راجع مرفوع ایدر و بویله مفعول یزید ذکر ایدر را و بویله الیک شری صیغه فعل تغییر  
 او لقد یعنی ماضی و ماضی مرفوع الیک بمحمول الیک که ثانیه و زاید اند و لا یقع  
 المفعول الی فعلی و علامت و الا انشائی و باب علت و المفعول الم و المفعول الم و کلمه  
 و او اوجه المفعول یزید یعنی لم یکن لم یکن یزید یوم الجمعة امام الایم خبر باشد یزید یزید  
 فاعله یزید فان لم یکن فایح سواء و الا قول یزید باب علت اولی زمانه و لا یقع فعل  
 نمی استقبال المفعول فاعله انشائی صیغه و من حرف بیان خبر و در آن مضافه علت  
 و الا انشائی و باب علت مفعول مفعوله و فاعله لم یستد و المفعول الم و المفعول الم  
 که لکن خبر مبتدا و در و او انظر زمان مفعله شری مقصود و بویله ماضی محمول فاعله شرط  
 المفعول به فایح مقام فاعله تعیین ماضی مجهول موقوف و ضمیر ستر فاعله عائد المفعول به  
 تعیین متعلق و ضمیر بارز عائد مفعول الم یستم فاعله و بیلنداره و بقیه انکار مضاف  
 مذکور کرد و بوجهی که در آن شرطه مفعول ماضی مع و فیه ضمیر ستر انشائی فاعله و ضرب  
 ماضی مجهول و زید فایح مقام فاعله یوم الجمعة طرف زمان امام طرف مکان بهم خبر  
 مفعول مطلق شدید صیغه فی داره طرف مکان بهم تعیین ماضی موقوف و زید فاعله  
 و بوجهی مفعول مفعوله و ان حرف شرط و لم حرف جزم یکین ماضی مع و قد افعال  
 ناقصه و ان لم ایل خبر و در فاعله ضمیر ستر ستر را جعد مفعول به و خبر ستر و در فاعله  
 و ان لم یکین مفعول مذکور و جاز در کم یکین تا مده اوله تعدیه که ان لم یجد المفعول به  
 مضافه فاعله فاعله و اوقیم مقام فایح ماضی و بویله شرطه و اوقیم مقام فایح ماضی و بویله شرطه و اوقیم مقام فایح ماضی



[illegible]

حرف التثنية والفتح المستند لهم رافعة لظاهر نحو زيد قائم وما قايم الزيدان وما قايم الزيدان  
 فان طابقت مفردا جاز الامران مثل قائم زيد ومنها مقدم خبر ضمير مرفوعة راجعة  
 لبعض نسخه ومنه رضيعي مثل كسنة عائذ وبعض نسخ المبتدأ والجزء واقدر وهو  
 ما قبله وما بعده من خبره زيد فاعل حكمة جميع مرفوعة عن مراد كسنة ومنه بكم  
 بوسلوب اوزر كسنة روض فاعله انا اياك انكف اياك يحسن المبتدأ متوقفا مبتدأ والجزء  
 معطوف فالجواب عن حرف تفسير هو خبر متصل بابتدأ الثاني ان اسم لفظا بانه خبر  
 مبتدأ الثاني وجمله خبر اوله واقل خبر له حكمة مستأنفة الخبر وصفت كسنة عن حرف  
 جوال عوامل بحرور دعن حرف صلة متعلقه بحرف الجر الكفظة صفت جوال مراد ما يشي  
 عوامل ويربني ان عامل الفعلي بوليد كسنة احواله الخبر ضمير ندن اليه نائب عن الفاعل  
 مستند عاينك وضمير اسم راجد راجع وحرف عطف الصفة ليس معطوف الواو  
 صفة بعد ظرف مكانه واقعة تحت ضافه حرفه واول بغيره والفتح بغيره معطوف  
 الكسنة بهم مضافا اليه رافعة حاله واقعة مستند ان لظاهر متعلق رافعة متعلق  
 مبتدأ محذوف وزيد مبتدأ وقايم خبر وجمله مضاف اليه وحرف لنفي قائم مبتدأ والجزء  
 ساكنة الخبر فاعله راقايم الزيدان انك بكي وبواكي كسنة قائم حكمة مستند  
 فان حرف شرط طابقت ففصل من حرف مفعول في حكمة خبر فاعل راجد الصفة  
 الواقعة بغيره موصوف مقدره صفة سماء واقفا مضافا اليه كسنة مفعول راجد  
 ماضى معروف الامران فاعله راجد شرط ماضى فان طابقت الصفة الواقعة بوجه  
 سماء مفردا جاز فيها الامر خصوصا كسنة مرفوعة عن مبتدأ وضمير بعضه راجد  
 مرفوعة مبتدأ وضمير بعضه معلوم اوله كلام غيره رفعه اقوليا اسلم بذكر فاعل  
 وقايم تمام فاعل ومبتدأ وضمير خبره وجر التثنية في نفس ليس يشي باو كسنة ولا كسنة  
 مبتدأ اي كسنة اسم اوله كسنة لفظا وبانه خبر احوال لفظية مساعدا وفيه سبيل







جائز و کلام و قد يكون المبتداء مكره اذا خصصت بوجه تام مثل لعبد مؤمن خير من شر  
وارجل في الدار ام امراءه و ما حد خبر منك و شر اشر ذئاب وفي الدار رجل و لا علم  
وقد وقع نقيل يكون مضارع موقوفا فاعل ان فاعله المبتداء بهم مكره خبر اذا  
محلا منصوب ظرف يكون در كصفت ماضی موقوف نقيل يائس و ضمير مستتر فاعل  
عائد نكره بوجه جار مجرور محلا منصوب متعلقه در كصفت فعله تام صفة  
بوجه در و تاكيد لا يجوز في زاير و بوجه جار مجرور و اذا انكناضا قلته شر  
مبتدای مخذوفه مضارع و لعبد مكره مبتداء مكره در مؤمن صفة خبر خبر من  
مشرک خبره متعلقه بوجه جار مجرور و در مضاف اليها اول مضاعف و ارجل مبتداء وفي الدار  
ضمري و ام و فاعله امراءه معطوفه بوجه جار مجرور و فاعله و فاعله واحد مبتداء و خبر خبر  
و تملك خبره متعلق و شر مبتداء اخر ماضی موقوف مستكن فاعله راجع شر و اذا  
منعوله بضمها فنزله و جمله خبر مبتداء و في الدار خبر مقدم و جن مؤمن مبتداء و سلام  
مبتداء و عليك خبري بوجه لرب كبريه معطوفه در كصفت مكره معلوم اوله مبتداء  
اصل موقوفا و لقد راما كاه مكره اوله و رجا ن بر و جمله كصفت كسب اليه كالكسب  
شيعه و بشر انك فقت اوزره اوله و لعبد مؤمن ككعبه مؤمنه و كاهه شامله مؤمن  
كديك كعبه كاهون اواض اليك عوم و شوي تليس ابر و بوجه فريد يولي و ارجل  
في الدار ام امراءه بوجه مكره متعلقه عليك كصفت كسب اليه ككعبه مؤمنه و كاهه شامله مؤمن  
داره و ايكه جنگ بر و اريكه نعيم دن و نوال ايل برين بوجه مكره متعلقه كصفت  
كسب ايل نكره كعبه و انا احد خبر منك بوجه موقوفه عليك كصفت كسب اليه ككعبه مؤمنه  
خبري يوق بوجه كسب جميع خبر ان افراد دن خبر يوق و يكدر برين سخن خبر برين كصفت  
و نعيمين ايكه و شر اشر ذئاب بوجه مبتداء مكره در ليكن كصفت كسب اليه ككعبه مؤمنه  
فاعل اوله و تملك خبره ما و اشر ذئاب الا اشر در فاعله بوجه مكره اوله و لقد راما كاهه مؤمنه

اوزينه مقدم و اشد و وصف قوتنه در پس كوايكه موقوف اوله و اوكا كعبه مؤمنه  
ديكر ككعبه مؤمنه سنوندين مستغنا صغيله موقوف در تفسير شر عظيم و يكدر ككعبه  
وجه اوله ناطق هر قدر بوجه خبر مبتداء بر موش كوايكه جفته ككعبه جاذبه دن زاده  
عاجز قل و في الدار رجل ككاهه خبر ظرف اوله و مبتداء اوزينه مقدم اوله اول مبتداء  
اوله ككعبه ككعبه خبر مقدم و مبتداء بوقت و صغده در پس كوايكه مبتداء بوقت  
مذكور در اول خبر ككعبه مقدمه قوت موقوفه در اءا ككعبه ظرف اوله و لمسه و مبتداء بوقت  
مقدم اوله و لمسه مبتداء نكره و اولى لابق و ككعبه مشا قايه جل جائز و ككعبه زير اظره و انشاع  
وارد ككعبه بوجه بوقدر و سلم عليك بوجه مبتداء مكره در نكته كصفت كسب  
ايهش اي ككعبه مكره كوايكه ريش سلام نكته بغيره و ككعبه سلام منصوب ايكن  
مرفوع ايل بر و و ام و استرا فصد يلعبد يلعبد ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه  
مكره و خبر ككعبه حاصل اوله ككعبه مبتدای نكره اوله ككعبه مدار صحتي حصول فائده  
مذكور ككعبه ككعبه زير ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه  
نفسه صحیح و ككعبه شوكه ككعبه بوقدره مدون اوله ككعبه مذكور در مبتداء مكره  
خصوصا فائده موقوفه اوله و چون ككعبه انقض الساعه جائز در و رجل قايه جائز و ككعبه  
والخبر ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه  
و ما وقع ظرفا لاكثره مقدمه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه ككعبه  
موقوفه فاعله فاعله و انده مستكن سمي عايد خبره و جمله خبريه و جمله فعليه  
خبر مبتداء در مشا مبتدای مخذوفه خبر در زير مبتداء و ابوه مبتدای ثاني و قايه خبره  
ثاني و ثاني خبر خبر مبتدای اوله و جمله مضاف اليها و زير مبتداء و قايه ماضی موقوف  
و ابوه فاعله و فاعله خبر مبتداء و بوجه معطوفه زير ابوه قايه ككعبه ككعبه  
موقوفه فاعله و انده سمي و عايد خبره و جائز در خبري مقدمه زير ابوه و انده



اقسام متعلق و بوجله اول شرطی و قدر انکچون جوابه فاعل اول مشد رشتی و اولی  
 الخ جملہ فلانہ فیہا من عائد و جائزہ کہ فاعل و عطف اول و اخیر قد یکون جملہ حلیہ  
 معطوف و قدر و فاعل یصل یخلف مضارع محمول تختند ضمیر مستکن نائب عن العائد  
 و عاید رعایده و یکسم موصول و مایه موصوف ای اخیر الیک و اجز و وقع ماضی معروف  
 و اندہ مستکن فاعل عاید مایه و ظرف حاله و وقع نکت فاعل ان و جملہ صلہ در  
 و مایه صغیر مایه و مایه سید و مایه صغیر معنای شمر طامض در مبتدا فاعل اکثر  
 مبتدائی نامی ای اکثر النحاة انه حرف در و وقع مشتبہ بالفعول و مایه مایه  
 مایه و مقدر خبری و جملہ جارج و در مقدمه متعلق و ان اسمیله خبریہ مبتدای  
 نامی در معروف تقدیر نہ یعنی تقدیرہ جملہ و یکمکہ مبتدائی نامی خبریہ خبر در شوال  
 مبتدایہ کہ معنای شرطی متضمن اولی انکچون فاعل اولی کہ محصول ترکیب  
 کاہ اولو کہ مبتدای خبریہ جملہ اولو بونخل اشارت اید کہ خبرہ اصل افرد  
 زیر الکلامش بر رکیند مصنفک و عبارتی حاصل خبر جملہ مثال اولی و یکمکہ  
 کاہ خبر جملہ اولو زیر التعلیف خبر انشا مله و صا قدر و مبتدای حکم نیمہ  
 کم معروف اولو جملہ ایله اولو زب ابوہ قائم جملہ اسمیہ خبر اولی غنہ مالہ و زید  
 قائم ابوہ جملہ فعلیہ خبر اولی غنہ مالہ پس ہر برہ کہ خبر جملہ اولی و یکمکہ  
 ایچون بر عاید لاند کہ ای مبتدایہ ربطا مایہ زیر جملہ جملہ اولی غنہ مالہ مستفرد  
 افادہ پس انابر ربطا کہ کہ کم انکلمہ مبتدای خبر اولی و غنہ معلوم اولی عایدہ  
 کاہ ضمیر اولو و کاہ غیرے نعم اولو زید و الف لام بکی و فاعل خبریہ خبریہ موصوف  
 وضع ایلمکے الفاعل مایه و الفاعلہ و الخائتہ کہ و خبریہ ای مستر اولی کہ خوف ہو اندہ  
 و کاہ اولو کہ عاید ظرف اولو خواکر بستین درجا و السمن موصول ہر ہم کہ اکثر سمن  
 و معنوا منہ یکمکہ زیر ای کہ معنی صان غیرہ نزع و بر ضرر بوندہ و بر و شوال

ظرف و اق

ظرف واقع اول و مایہ یکمکہ ظرف اولی غنہ مالہ واقع اولی فاعل اکثر خبریہ بوندہ فاعل  
 شرطی متضمن اولی مبتدای خبریہ داخل اول مشد زیر فاعل موصولہ نہ کہ بانی کرک  
 حاصل خبر ظرف اکثر غایہ قولی بود کہ خبر ظرف جملہ ای تقدیر اولو و یکمکہ کہ ظرف  
 و ظرف مکان و کرک عاید و جہ و اولی فاعل متعلق تقدیر اولو کہ جملہ اولی بوندہ  
 مذہبہ انکو فیدر کہ اول طرف اسم فاعل متعلقہ رشتہ زید فی الدار و یکمکہ  
 بھر یدر کہ کہ حصص فی الدار و یکمکہ کو فیدر کہ کہ حاصل فی الدار و یکمکہ کہ یکمکہ  
 جواب مطولانہ مذکور در و اذ اکان المبتداء مشتملا علی المصدر الکلام نحو من  
 ابوک او کا نام و فین اومت و بین نحو افضل منک افضل عنی او کا افضل  
 لہ مثل زید قائم و جب تقدیرہ اذ اذات شرط مکان فاعل ان قصہ دن البتہ و یکمکہ  
 مشتملا خبریہ عن حرف جر مشتملا متعلق مایسم موصول و مایسم کہ جارج و جارج  
 متعلق مصدر الکلام فاعل ظرفہ و مایسم خبریہ مقدم مبتدا و جملہ صلہ و مایسم صغیر مایہ  
 نحو مبتدایہ مذ و خبر در من محکمہ رفوع مبتدایہ ابوک لفظ رفوع خبریہ کاف خطاب  
 محلا مجرور و مضاف الیہ او ظرف عطف کا نام ماضی معروف فاعل ان قصہ دن الضمیر بارز  
 متصل ششہ البتہ رسمی و معرفتین خبری او ظرف عطف و بین لفظ منصوب  
 معرفتین لفظہ معطوف مشتمل معلوم افضل مبتدایہ جارج و ربطا فاعل متعلق افضل  
 متی خبر و ابوی انک یکمکہ او کان ذکر مکرر کی ای خبریہ و فاعل خبریہ لہ فاعل متعلق  
 و ضمیر مبتدایہ عاید زید قائم کی زید مبتدایہ قائم انک فعلیہ و جب ماضی و فاعل متقدم  
 فاعل و ضمیر محلا مجرور و مضاف الیہ عاید مبتدایہ محصول ترکیب بوندہ انک تقدیر  
 موجب اول اسباب یکمکہ بیانہ شر و عذر فی انک مبتدایہ کلام انقضایہ سبب انشامل  
 استغناء یکمکہ من ابوک کہ بوندہ ماضی و سبب انقضایہ سبب انقضایہ سبب انقضایہ سبب انقضایہ  
 لازمہ تا اول کلام دن معلوم اول کہ کہ بولکلام نہ بولکلام بوندہ سبب سبب بوندہ



و بهضم دید که او یک مؤخره است و من مقدم خبر و کونه صد کلام اقتضای استغنائی  
 متضمن اوله و بخون مناسبتی با یکدیگر دیدیم و در یکدیگر دیدیم و در یکدیگر دیدیم  
 عمر و میدر مبتدا و خبر یکدیگر است یا معرفه اوله که مبتدا مقدم اولی که التباس و  
 انچه الهنا و محمد بنیاب که بنظر هر کسی مبتدا اوله لا بقدر ایدی مبتدا اولی  
 تقدیر من لا یوزر خبر در مبتدا و خبر تعریفه و تخصیص و مناسبتی اوله که مبتدا  
 مقدم ایدر زیرا هر بری مبتدا اوله تا ایدی مع قفسی مقدم ایدر  
 بلور التباس لایم معلوم و دیو معلوم اوله که قیاس است و بین و یکدیگر یا اید  
 مکن بهضم دید که هر یک از اینها صفت رعایت نشی ساقط در حال و صایض  
 کبی مثال است و بین افضل ملک افضل شی بونده ده مبتدا خبر در تقدیر ظرف  
 اولور او و عطف کان موقوفه کان یا یعنی خبر مبتدا کنایه فعل اوله تقدیر  
 لا زید فصل و زید ماعل مبتدا اوله و دیو زید نام کبی ایدی بوضوئین جمیده  
 تقدم مبتدا لا زید حاصلی تقدم مبتدا ایدر یا چون و یا التباس یا چون واجبدر و اذا  
 نقص الخبر المفعول به صدر الکلام نحو این زید او کان مصححاً له مثل فی الدار اصل  
 او لمعلقه ضمیر فی التبداء مثل علی التمره مثلاً زید او خبر ان مثل علی التمره انک قیام  
 تقدیر اذ اکثر کبری نقص ماضی معروف الخبر ماعل و المفعول و ماموصول و مقدم  
 خبر صدر الکلام مؤخر مبتدا و جمله موصول که سلب مفعول نقص در و ضمیر یا ایدر  
 مثل این زید و خبر سابقه معلومدر و کان ذکر کبی خبر متکلیس میاید خبر معنی  
 خبری که مصحح متعلق و ضمیر مبتدا ایدر واجبدر فی الدار اصل که و خبر سابقه معلومدر او کان  
 مصححاً له جمله سی موقوفه جمله شرطیه بر او و عطف لمعلقه جابر و بر لایم که خبر  
 مذکور کا ان لا لالت ایدر ضمیر سیدر و فی التبداء جابر و بر مقدمه کان متعلق جمله  
 کنه شرطیه بر موقوفه مثل کبی علی التمره مخدوف خبره متعلق یا و خبر در مثلاً مؤخره

مبتدا مضافه تمره بر عاید ضمیره و زید تمبره مثلاً و ان او و عطف خبر موقوفه  
 مصححاً لفظه عن حرف جر و ان جود در عن حرف قبل جابر و جود و معلقه خبر لفظه  
 مثل عنی انک قیام ان اسبیل و خبر لایم معرفه مبتدا و عنی مقدم خبری مقدم  
 او که او زید مبتدا و خبر متکلیس و التباس و یعدی قیام یکدیگر و خبر  
 جواد و اذا نقصان بر موقوفه و تقدیر ماعل واجب در و ضمیر خبره واجبدر  
 ترکیب فیکم خبر زید و اوله یعنی صورتاً جمله اولی خبر که کجاست جمله اوله که  
 اوله صد کلام اقتضای در معنا و نقصان اوله استغنائی کبی این زید که زید مبتدا  
 و این استغنائی متضمن اسم خبری و بوظرف مکان در انک فعله تقدیر اوله غیر حقیقه  
 جمله او کور و صورتند مغز در انک تقدیر اوله صورتاً جمله اولی خبر که کجاست  
 زید این ابو که دن که تأخیر صدارتی با قبل اولی زید کنایه جمله کجاست صورتند در  
 حاصلی استغنائی صد کلام اقتضای در انک کجاست صورتی و کل جمله کنایه کجاست  
 صدری اقتضای ایدر یا جی یا جود خبر مقدم اوله مبتدا مصحح اوله یعنی مبتدا کنه  
 محضصل اوله که مبتدا اوله لایق اوله فی الدار اصل که بونده فی الدار تقدیر بر جل  
 تخصیص المیش که مبتدا اوله لایق اوله خبره متعلق مبتدا و خبر خبری اوله  
 اول متعلقه راجع انده و خبر مقدم اولی لا زید را خبر قبل التمره لازم علیه لفظاً معنی  
 علی التمره مثلاً زید کبی ایدی مثلاً مبتدا و ضمیر متعلق خبره علی التمره در تمره خود جود  
 متعلقه متعلق جود بالکل قیام و جابر در کجاست مبتدا و حاصل اوله زید جابر و  
 بونده متعلقه سبب علی التمره متعلق خبر او کور لا نکت کس بل یا و خبر ان و خبر اوله  
 یعنی ان اسبیل و خبر بل یا و بل مغز و ده مبتدا اوله و عنی او زید مقدم خبری زیرا  
 تأخیر اوله ان بر پیش او کور که که تمبره ایدر پس معنی عنی قیام یکدیگر  
 ایدی در صورت ترک جمیع سنده خبر مقدم اولی واجبدر و قد مبتدا و الخبر مثل زید عالم



عاقبت نه حرف تفخیر بقدر نفس مضارع معروف الجزاء مثل کدی که آنکه زینت  
 عالم خبری و عاقل خبری و جمله ابتدایه و قد یفصح المتبادر عن الشرط فیض دخول  
 الفاء فی الجزاء و ذلك لاسم الموصول فیصل و طرق او انکرة الموصوفه بها مثل الذي  
 یاتی فی او فی الدار فله درهم و کل رجل یبني او فی الدار فله درهم و لعل ما یصل  
 بالانفاق و الحق بعضهم ان بها و قد مر کدی فی نفس مضارع معروف ابتداء فاعل  
 معنی تقدیر منصوب مفعول الشرط مضاف الیه فیض مستقبل معروف دخول فاعل  
 الفاء مضاف الیه فی الجزاء و قوله متعلق و بوجه موقوف و قد یفصح بجملة و اول  
 و قد یفصح بجملة و ذلك محلا مرفوع مبتدا اشارت به مبتدا لاسم خبر مبتدا الموصول  
 صفتی بفعل موقوف موصول او ظرف فعل موقوف او انکرة الایه موقوف الموصوفه  
 صفة مکررة درهما متعلقه الموصوفه و ضمیر فعل و ظرفه راجع در مثل کدی که الیه  
 موصول یات مستقبل معروف و مستکن فاعل الذي به عاید در فی مفعول و او فی  
 الدار یاتی فی یه موقوف و بوجه موصول صله در و موصول لایله محلا مرفوع مبتدا  
 فله خبری مبتدا یاتیدر اوزرینه مقدم اولش زیر محذره ان در جمع مبتدا و بوجه خبر  
 مبتدا اولدر معنی شرط متضمن اولدر و یخبر ان اولدر فاعل اولش و کل مبتدا  
 رجل مضاف الیه یاتی فی صفة رجله او فی الدار انما موقوف فله درهم بجملة کاسیه خبر  
 مبتدا اولدر ای که له ده یلم مبتدا راجع در و لعل لفظ مراد محلا مرفوع مبتدا اولش  
 انما موقوف فاعل خبر مبتدا و بالانفاق مانعاً متعلق و الحق ماضی معروف و بعضهم  
 فاعل ماضی فله خبره و ان مفعول الحق و بهما مفعول ثانی و ضمیر لست  
 و لعل یه راجع در حصول ترکیب کاه اولدر که مبتدا معنی شرط متضمن اولو یعنی  
 ثانیاً و لایله ملازمی و با او کدی یبني سبب متضمن اولو پس فاعل اولو صحیح اولو  
 اگر سببیت و ملازمیت قصد اولو نورس ترکی ده جایز در ایدی اول چند سببیت

خارج عبادت در مستند او لو بود و یکی قسم در بسیسم موصوله فعلیه یعنی  
 صله فی نفس اوله و با طرف بر سنده و بنظر موصوفه مکرره اولر پس یلم اولو یعنی فاعل  
 اوله فله جائز ترکیب در مثل الذي یبني و یا الذي فی الدار فله درهم یعنی شواکس  
 کلور و یا شواکس کاوده در بر افعی انکدر و خبری اوم یلم کلور و هر اوم کاوده در بر افعی  
 انکدر اما معلق یو یلم مبتدا و خبره فاعل اوله فله درهم در نیز لست معنی ایدر و لعل  
 ترجمه ایچان پس بنظر کلام اخبار ان انشایه ایدر یلم اولو یعنی مبتدا و خبری شرطی  
 و جوازیه یعنی زایل اولور زیرا که شرط و جوازیه خبر فیض در پس لایق و کلام کر لست  
 و یا لعل الذي یبني او فی الدار فله درهم و یسین و بعض نحویر ان شکوره فاعل دخول  
 مانع اوله لست و لعل یه الحق ابش کلامه اصح بود که ان مانع اولیه زیرا ان معتبر  
 کلام و کلام خبری ان بجملة فاعل دخول ان خبریه و انقدر نتم کلام شونده و انقدر فعل ان  
 الموت الیه تعرفون منه فانه ساقیکم و قد یفصح فی مبتدا لایق مرفوعه جوازیه کلامه  
 الهلال و الله و الجزاء مثل فاجت فاعل السمع و وجوباً فیها التزمه فی موضع مثل  
 لولا زید لکان کذا او مثل خبری زید فاعل و کل رجل و یضحه و لو کلا فعلت کذا  
 و قد یفصح فی مبتدا لایق مرفوعه جوازیه و قد یفصح فی نفس لایق مرفوعه جوازیه کلامه  
 کاف حرفی و یلم مبتدا مثل منکس مضافه قوله قول مجرور و حرف جرله و یا فاعله  
 و مضافه لست الهلال مبتدا یخبر و قد خبره و او حرف جر در قسم ایچان انقسم  
 بر در و جمله محلا منصوب متوال اولدر و الجزاء مبتدا موقوف جوازیه حذف جائزاً مثل  
 ماضی معروف مسند ضمیر منکس ماضی عطف و اذا ماضی جاعل مجرور مبتدا و قد خبره  
 معاندر پس چشته دن خبر خبر اولور ایدر خبر تقدیریه احتیاج یوقدر معنی فوجت  
 فتی ذلك لکان السمع انما یخبر قسده طرف زمانه پس چشته دن خبر اوله صالح و کل  
 ایلم طرف زما اولور ماضی منکس و خبره و فاعل اولور موجود و یا حاصل معنی



و بعد از آنکه در تسبیح است از خبری مدد و تفقدی و افاق او موجود در وجهی باشد  
 البار و وجوب موقوفه حوازی و فی حرف و ما موقوف الی الترمیم محمول فی موضع  
 خارج و ریل الترمیم متعلق و ضمیمه راجع و غیره قایم تمام فاعل مضافه ضمیمه راجع  
 ضمیمه و جمله موصوله سبیل مجرور در فی ایل و بوجار مجرور و مفعول متعلقه و غیره  
 و حذف الحرفه فا و جانی الکلام الذی الترمیم فی موضع الخبر غیر الخیر مثل لولا انتفاع  
 الشی لوجوده غیره و نیز خبری که حذف است و در لکان فاعله افعال  
 ناقصه دن و یا نه در تحت مفسسه و که فاعل مثل مفسسه و جمله جواب لولا در  
 التبعی لام داخل اوله ایا و خبری رید قائما اصل خبری زیاده حاصل اذ ان قائما  
 پس خبری مبتدا مصدر مضافه فاعله و نیز مفعول حاصل خبری و اذ ان مضافه  
 حاصله متعلق و کان ثانی در و قائما حاله رکان دن مستتر ضمیر و کل مبتدا و راجع  
 مضافه الیه و وضعه جمله موقوفه راجع مفسسه و اوله و خبری که حذف است و در کل راجع  
 و وضعه مفعول و دیگر که کل راجع و وضعه ای موضع مفسسه و دیگر و مبتدا مضافه راجع  
 خطاب و خبری که حذف است و در قسم دیگر لافعلی جواب قسم در زیر التو که دیگر  
 قسم در حصول ترکیب کاه او که مبتدا مضافه او که قرینه لفظیه و یا معلقه قایم  
 اوله و فی وقت حذف جواز له و کاه او که در جمله مضاف او که فاعله افعال و خبری  
 الزم و هو تقریر به مستلک قولی که یعنی هلالی کور و پهلستانه هلال و بوجوان  
 که مبتدا قولی که الهلال واته هذا الهلال و الله دیگر قرینه حالیه ایل یعنی خلق الهلال  
 ناظر الیه بویل و دیگر معنی قسمی ذکر آنکه زیر اسحق الهلالی کور و کاه بویل دیر  
 و فی وقف حالتند هلال مقصور بر دیوکلن او ناسون و کاه او که خبر ده حذف  
 او که قرینه قایم اوله و قرینه برشته اقامت ای که منزل مثل راجع فاذا اتبع  
 تقریر راجع فاذا اتبع واقف و کاه او که خبر و جواب مضاف او که قرینه قایم اوله

شول ترکیب و که خبری که بر غیر سی یعنی خبری که غیر الترمیم اوله بوده مص ذکر ایل و کی  
 او زره در و برده در برابر سی شول مبتدا و که لولا دن مفسسه واقع او که مثل لولا زید  
 که ایضا لولا زید موجود دیگر زیر لولا انتفاع الشی لوجوده غیره در معنی برشی موجود  
 اوله غیر چون خبری مبتدا لولا علی التمسک عر که یعنی حضرت علی موجود و اوله امام عر هلاک  
 او که دیگر که بولکام حضرت عر دن ایکی برده واقع اوله ربر سی اوله که عر برشته  
 بر سی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر قصیده او که و امام عر از مضافه اید قصیده قایم  
 ای که لکان مفسسه حضرت عمره نظر لایلی دیدی که و ارونک دینی کس اوله شاعر کی سیاسک  
 کاه ایل و بیکر کن امام علیه راست مکه که ندر بویاعه دیگر اوله قصیده ذکر آنکه  
 پس دیدی یانجی ای که استر سین دیدی دینی کس برین دیدی حضرت محمد که برشته  
 ایل و دیگر امام عر فور که دو و نبی حضرت سوال ایلدی که مراد شریف دیلن کس که ندر  
 بیور دیگر که برشته ای که ای که بیز دن دینی کس سون دیو بول امام بیور و که لولا علی التمسک  
 عمر بریده بود که امام عر خلافت زمانند بر حاتون زندان حاطه بولند پس ندر  
 بیور که امام علی اندی حاتونک زنا چون رجه استحقاق و اربا جینک بوی ندر  
 وضع عمل تسون مفسسه رجم ای که دیدی بونده ده امام عر حضرت که بیور شول  
 علی که حکم عر مقصود بود که لولا بر شینک استی چون ندر غیر سی موجود و اوله غیر  
 نه که بونده عمر که هلاکی متبع اوله علی کس موجود و اوله غیر چون یعنی علی موجود و اوله  
 عمر لویا کی قصیده هلاک او که و حاصل خطا ایدر که اید جواب لولا خبری الترمیم  
 او که پس حذف واجب او که قرینه قایم اوله غیر چون و غیره معنای مفسسه اوله غیر چون  
 بود که اوله حذف خبر عام اوله و در اما حاضر اوله و حذف واجب و کل نه تمام  
 فی معنی حضرت کس که ندر و اقدار بوبیت و لولا اشوب العلماء بکس که ندر  
 الیوم اشعرون لبی خبر و جواب حذف اوله مفسسه یعنی سی بر مبتدا در صورتی و یا ثابله







رجب ظرف فی الاکسیتی غلام منصوب اسمی مضاعف در جمله ظرفی مفعول خبری فیها خبری و غیره  
 یکطرفه مضاعف مجهول مستند مستتر خبری عائد در خبر لایه کثیره منصوب بر مفعول ظرف و یا مفعول  
 صفة و اوله نقد بر یک یکطرفه لایه کثیرا و یا خبر فائز او بنو امتیاز انیم مضاعف لایه کثیرا  
 فاعل نئی استقبال خبر مبتدا و ضمیر خبر لایه راجع در جمله ابتدایه در حصول ترکیب  
 نفی جنس یا چون لایه خبری مستند در اسمیه بونک دخولن صکره نفی جنس و یکبار  
 مسأله و از زیر لایه جنس نئی ایله بلکه حکمی نئی اید در مثلال رجب قائم نئی قیام  
 افاده اید بر نفی رجب ایله قدرت بر مثالی لایه غلام رجب ظرفی و یا یکی مثال اید و ایله یک  
 خبر ظرف و بر یغیری حاصلی دار و در ظرف غلام بود که رجب بر رجب یک دارد  
 ظرف غلامی بود که و بو خبر لایه ظرفی که حذف اولنور و بنو نیم اصلی هیچ اثبات  
 ایله از رجب لایه خبری اصلا ذکر ایله زبر و بول لایه خبری اسمی اوز رینه مقدم و لایه ظرف  
 اوله قد که خبری ظرف اوله قد مقدم اوله غی که اسم و لایه شتهین میس  
 هو که مستند الیه و دخولا مثل ناید قانما و لایه رجب افضل منک و هو فی لایه شاذ  
 نسیم مستند اما مضایق الیه و لایه انما معطوف شتهین صفت و لایه در میس لایه متعلق  
 هو که مستند الیه جمله اسمیه خبر مبتدا و الیه قائم مقام فاعل و ضمیر مستند راجع و جائز در  
 که اسم خبری ظرف مبتدا اوله و هو که مستند جمله مستند و جائز در که اسم مبتدا  
 اوله و هو ضمیر فصل و مستند الیه خبر اوله بعد دخولا سابق یکبار مضاف نئی در میس  
 مستند و زید قانما مفعول اسمی و قانما خبری و جمله مضایق الیه مثل در و لایه افضل  
 منک و لایه ظرف نئی در میس مستند و رجب اسمی و افضل خبری و منک جار و مجرور افضل  
 متعلق در و بوجمله ناید قانما که مستند معطوف و هو مبتدا فی لایه لفظی مراد جار و مجرور  
 خبر متعلق اوز رینه مقدم اوله حصر یا چون نشا و خبر مبتدا در حصول ترکیب میس  
 مشابه و لایه در مرغماندن بعض در اول و فی مستند الیه دار و لایه دخولن درگاه

[illegible]











معطوفه صراح الشكلى صوت جار كبر محصل تركيب مذکور مواضعه بعوضه  
شول موضع که مصدر انده تشبیه ایچول اولایع تشبیه می کنند افاده ایده و فصل  
علایع ده اولایع جواج و آلات بدنی به محتاج اول فصل قلب اولیه و بر جلد دل منکره  
واقع اول که اول جلد بر کشتی مثل اول فعل مطلق معکسته و اول استند صا جینه  
یعنی اول جمله دن ایکسده اول مثال مرت برید فاذا الصوت صوت همار لیوت  
صوت همار ایکی صوت همار تشبیه افاده اید که مصدر در و فصل علایع که بخانه  
صلفوم و حفر به یعنی آلات بدن و بوجلد دن منکره و اقدر که اول جمله شملد بر کشتی  
مصدر معکسته که که صوت ده که صورت در و مصدر که صا جینه که زیده راجع الیه ضمیر  
بر مثال دخی بود که مرت برید فاذا الصراح الخ صا جینه شال با قدر هر که کم و اید  
بو مثالده و اندر یک به صراح الخ در معنایه سن ناکاه زیدک یا نیدن کیدم  
که انک هار صوت که صوت و اید یک یعنی هار که بغردی وین ناکاه زیدک یا نیدن  
کیدم که انک شکی او از شک و اید یک شکی ناکاه فیتله او غلجینی فوت اولش خاتون  
کشیه دیر یعنی زید او غلجینی فوت اولش صورت که فریاد و فغان اید یک  
و منها ما وقع مضمون جمله لا تخمل لها غیره قوله علی الف درهم اعترافا و یستوی توکید  
لنفسه منها ما وقع مضمون جمله منها ما وقع متبدا کبر او ایده لاتی جنس ایچوندر  
مخمل متک فیتله لسم مفعول لسم و له خبر به غیره قایم مقام فاعیلدر مختلک و لها  
ضمیر ک جملدر راجدر و غیره خبر مفعول مطلقه فو مثل کیدر معناه و او ایده و له خبر  
علی اکا متعلق و یا عکس فیه الف مبتدا درهم مضایف ایده و اعترافا مفعول مطلق  
الاعتراف معکسته و یا عکس فیه الف مبتدا درهم مضایف ایده و اعترافا مفعول مطلق  
قایم مقام فاعیلدر راجدر مفعول مطلقه توکید مفعول لاتی لنفسه توکید متعلق و غیر  
مصدره راجدر فحصل ترکیب مذکور مواضعه بعوضه شول موضع که مصدر

بر جمله نیک

بر جمله نیک مضمون واقع اول که اول جمله نیک بعوضه شول موضع که مصدر  
معکسته همان مصدر مطلق معتراف اوله شلاله علی الف درهم اعترافا مصدر در که جمله نیک  
مضمون واقع که اول جمله نیک علی الف درهم نیرا معکسته اعتراف در و بومضونیک غیره  
بودن غیره صا جینه ایچوندر برین فلانک بنام وزمره بیک ایچ و ایدر در یک همان  
اعتراف در بودنیک به به توکید و تقدیر نفسه دیر که و منها ما وقع مضمون جمله لها  
مخمل غیره که زید قایم مقام و یستوی توکید لایع غیره منها ما وقع مضمون جمله سابق  
اعاده لها مقدمه خبر مختل متوق متبدا غیره قایم مقام فاعیلدر مختلک و غیره مصدر  
راجدر و یستی توکید لایع غیره اعاده سابق کبر فحصل ترکیب مذکور مواضعه  
برسی شول موضع که مصدر بعوضه شول موضع واقع اول که اول جمله نیک  
مذکور مصدر لایع غیره احتمالا اوله زید قایم مقام یک ایدک بودند هقا مصدر که  
بر جمله نیک مضمون واقع و اول زید قایم در که بودنیک غیره احتمالا و ایدر صدق اولی  
و ایدر کذب اولی و ارح و باطل اولی و ارحی که دیدک تعیین ایکه مراد کیدر  
حق افتاد در بودنیک که مصدره توکید لایع غیره دیر یعنی لدفع غیره و الهافره و منها  
ما وقع مضمون نیک و سعدیک ما وقع مضمون واقع متبدا کبر بیک مصدر  
مطلقدر لب و البت انعام دیکدر البت لیا انعام قائمه دیکدر ایدک لیک نیک  
معنایه ایقیم لذتک قائمه بعدا قائمه مراد تکرار و تکریر در یعنی خبر مشکله تکرار  
و ایدم بر ساعه انزن رایل اولام و سعدیک نیک معنایه بسعد کاته اسماء و اسما  
یعنی شحالده سعادت و برسون وقت دیکدر یعنی تکرار تکرار المفعول  
هو ما وقع علیه فعل الناعل کوضرت زید او قد یقدم علی الفعل و قد یخلف الفعل  
لقيام قریبه جواز الخ زید لکن قال من احرب المفعول جری مخذ و قیبتا و به  
انما متعلق و ضمیر الف و لام راجدر که انک معکسته در تقدیر و کما مختل علی علم المفعول



المفعول به وجاز ذكر المفعول بندا اوله وهو مبتدئ ثانی ویا خبر فعل واسم موصول  
 وقع بانی معروف علیہ انما متعلق وخبر یاء راجعه فعل فاعل وقع ویا خبر متعلق  
 الیه وجعل یاء صله موصول کسبله خبر مبتدئ ثانی تانیدر مبتدئ ثانی خبر یاء خبر اوله  
 یونقدر به المفعول ابتداء کلامه ولور اما وجه اول اوزره معطوفه المفعول المطلق  
 اوزرینه یونقدر به خبره خبره ضربت فاعل وزید المفعول به وجعل محذوف  
 مضاف الیه بعض نسخده واعطیت زید ارجا واقعد رسل اعطیت فعل وفاعل وزید  
 مفعول اولی رجا نایسه وقد تکرر کیدی تقدیم مضارع موقوف وخبر یاء خبر اوله  
 مفعول بعلی الفعل یونقدر متعلق وقد یحذف الفعل لقیام خبریه جواز اشکال کدی  
 رفوعانده کقولک زید افضل یحذف فعل مفعولید را ضرب زید تقدیر نه کن لام وف  
 جوفوله متعلق من اسم موصول قال یعنی معروف تخشده خبر منه راجع مکرر متعلق  
 من اسم متوهم خلا مرفوع مبتدأ قال یعنی معروف محذوف خبری وجعل متعلق قاله در  
 حصول ترکیب مفعول به یقول کنه کنه لسمیذ کر فاعلک فعلک اوزرینه واقع اوله مراد  
 فعلک انما متعلق والمقدور وفی المصداق ملق سترن ضربت زید ای کاه اولو کر مفعول به  
 فعلک اوزره مقدم اولو کر بر مانع اولو فی وقته ایانک بعد کیه زیر فعل کلده فویر  
 متقدمه عمل الیدر متوهم ده ده کاه اولو کر مفعول فی نصب الیدن فعل اولو تقرینه قیام  
 اولو قد جواز و وجوب جواز اشکال سنگ زید ایدر کلش یک شول کسبله من ان ضرب  
 دیر یعنی کنی اورا یی دینه اور دیر کدی مکرر سوال کر یسبله وجوب یا فی اربعه مواضع  
 الاول سبخی مثل امراء ونفسه وانتهوا خبر الکلم اهلا وسهلا ومرحبا وجوب معطوفه  
 جواز نه فی ظرف اربعه محذوف در فی اربعه مواضع جمیع مواضع محذوف در افاضه جار مجرور  
 متعلقه وجوب یا متعلق اولو فی شبهه الاول مبتدئ سبخی خبریه مثل مبتدئ اولو قد وف  
 خبر در امراء منصوبه بر فعل مضارع ای دع ویا اثرک ونفسه مفعول به ویا معطوفه

ما قبله

ما قبله وجعل موضع کوهه در اضافیه وانتهوا فاعل من یاء خبری سنده خبری ویا خبره که  
 واور خبر منصوب بر فعل مضارع که اقتصد وفعلدر کلم جار مجرور یاء متعلقه اقتصد قطع  
 بوشنله اوله معطوفه اهلا منصوب بر فعل مقدّر که ایت در سهلا انما معطوف  
 ومرحبا بوده انما معطوفه فحصل ترکیب مفعول به فی نصب المیز فعل وجوب خبر  
 ایلم کر در موضعده در اولک سماعیدر امراء ونفسه یعنی کنه کنه فاعلک فویر کلن  
 فاعلکون امرؤن مراد یو در عین لام بعد را عبده وانتهوا خبر الکلم انتهوا  
 سنده کنه جنوب یعلتخفه تقدیر تشلیش شدن فاعل یعنی خدایه اوج دیکن وکنه کنه  
 خیر قصد ایدوب صای بر یک یعنی الله بر در یک واهلا آیت مکانا ویهولاء ای  
 معمر الایها یا خدولا اجاب واهلا ای ویت سلا من الباد فویر ورجبا ایت  
 قرلا رجبا ای واهلا فیتقا انکسب الکتاب ویهولالمطلوب اقباله بحرف نایب مثل  
 یازید ویا ریل ویا زیدان ویا ریدون ویکفصل بلام الاستغاثه وینفخ لایحاق انها  
 ولا لاسرجه مثل یازیداه ونصب کسواهی مثل یاعبدالله ویا ظالعا جیلا غیر معین  
 التانی تقدیر امر فویر مبتدئ انکسب که خبریه ویهول خلا مرفوع مبتدأ عانده درمادیه  
 المطلوب خبری اقباله قیام مقام فاعل خبره مرادیه راجعه بحرف جار مجرور یاء مطلوبه  
 متعلق نایب متفه حرف نایب منصوب بر نایب مفعول فی المفعول وادعوا لفظا  
 مراد مضاف الیه منابه در لفظا تمیز او تقدیر انما معطوف ویا خود خالد وکلن  
 مفعول محسنه حرف وسط یاء مطلوب مفعولک مفعول یانشر یا خود نایبده اوزر اص  
 خبر در حاله روضه الذی یطلب اقباله بحرف فاعل کونه مفعول او مقدّر یطلب اقباله  
 بحرف نایب ذکله حرف نایب ادعوا حال کون ذک بحرف مفعول او مقدّر یا خود اعنه  
 تقدیر یاء مفعول به اوله وینبی مضارع مجهول ومستر خبر فاعل عانده درمادیه روضه  
 یینبی یاء متعلق ویا موصول ویا موقوف بر فتح مضارع مجهول ومستر فاعل عانده درمادیه

شاید ویا موصول او تقدیر  
 وینبی یاء خبریه بران کان  
 موقوفه







اعوانه خبر ده مثل یازید کجای العاقل صفت زید راجعاً علی لفظ العاقل حمل است علی که  
صفت زید را زید یا خو را عاقله عطف و کلام علی عطف شال علی مثال زید می یازید  
العاقل یازید العاقل در سطره اقتصار اولی که مستفید دلالت بر حصول ترکیب  
منافی برینک توابعی مفرد اولی مع مضاف و ثب بر مضاف اولی و توابع نایک مع مضاف  
اولی سیم جمع و اجماع و یا مضاف اولی یازید العاقل و العاقل و یا عطف  
اولی یازید بشر بر ذخی شول معطوف که ایذا داخل اولی مع مضاف اولی مع موقوف  
اولی یازید الحارث و الحارث یکجائی یونتر مناکت لفظه حمل و مفعول مرفوع و مقنور زیر  
ضمی رفعه مث بهد ع و فیده و اطرا ده زیر ان بنایک ع و خیدر پس مرفوع مث بهد و موقوف  
مناکت لفظه تابع اولی جایز در محله حمل ایروب منصوب و مقنور زیر بعینه تابع  
اولی حتی محله تابع اولی مقدار بونک ایسه حمل نصب و مفعول پس توابعی منصوب  
او موقوف جائز در والجلیس فی العطف فیکذا الرفع و ابوعمر و النصب و ابوالعباس  
ان کان کحسن فکالجلیس و الا فکابی عمر و الجلیس مبتدای معطوف فیکذا متعلق  
فیکذا مضارع مرفوع و فکسنه مستتر فاعل جلیل راجع الرفع مفعول یکذا در جمله خبر  
مبتدای و ابوعمر معطوف جلیل و مبتدای و النصب معطوف در رفع و یا مقدار یکذا زید  
مفعولی در جمله فعلیه خبر مبتدای و ابوالعباس مبتدای ان حرف شرط و کان فعل شرط  
و مستکن اسمی جائز در معطوف کالجلیس خبر کان در فکالجلیس جمله اسمیه تعزیر بر ان  
شرط و اقدار یکجائی اولی فا داخل اولی مع مضاف مفعول شال قول الجلیس فا احتیاد  
الرفع سطره اقتصار اولی و جمله شرطیه بر نسیله خبر مبتدای الا اصلا ال لادرنون  
لا اذ انهم اولوب الا اولی ان حرف شرط و ان حرفی فعل مقدره داخل اولی در فعل  
شرط در فکابی عمر و فکالجلیس کید مع مضاف و ان لم یکن المعطوف مثل الحسن فکله شال  
قول الی عمر و فا احتیاد النصب جمله اسمیه برای شرط و اقدار حصول ترکیب منادای مبتدای

نواصند ایکی وجه جائز اولدوقدن منکر برودجنده که معرف باللام معطوفه احتیاجناک  
اختلاف بیان ایدر بیور حلیل بن احمد اذوی سیو بهنگ اوستاوندیرتوف  
باللام معطوفه رفعی احتیاد ایدر یعنی نصیده تجویز ایدر اما رفعی مختلط و تریا  
معنا جتمده منادی مستقلد کوکلیا داخل اولمشد برسل کار حرکت احتیاد ایدر  
که بانگ اثیر ایدر که رفعد اما ابو عمر و بن علقا که عبد الله بن اسحاق حضرمی تشار ایدر  
وحلیلدن بر مقدار مقدمه اول نصیب احتیاد ایدر زیر معرف باللام یا داخل  
اولما نازنده ادعوتک اثیری احتیاد ایدر که نصیدر یا بانگ اثیری ایمنز که رفعل ایدر  
که جبه انده تجویز ایدر اما ابوالحسن بجز ویر که اگر معطوف مذکور الحسن کجایسه  
یعنی اندن حرف تعریفی سبب ایکیه قائل ایسه زیر اعلم اولمرو غنی لغت بر ص بونک  
یکیکه سلسردن لایکی کیدر قائلد ایدر که بجز وحلیل کجای رفعی احتیاد ایدر زیر لام  
وقتا کم معوض سلسله اولد یسه فجا اعتبار ایدر اما اگر مذکور معطوف الحسن کجای اولما  
نزع لامک تجویز ندا التحم والحق تعریف کجایه مزبور و ابی عمر و کجای نصیب احتیاد ایدر  
معلوم اولر که بواعلامی لو و جعله سوف ایلمک بوکبانک خطایفند نذر والمضافه نصب  
والمضافه مبتدا نصب متضارع مجزول وختنده مستتر مضافه اوجدر محصله  
کلام والمضافه المفرویه معطوفه رفیع منادای بینیک توابع مضاف اولسه  
اضافت معنویه تجویز ایدر حب الحسن و یا بشر فالجمله ایکی بویل توابع منصوب  
اولور زیر الوفی ندا داخل اولسه بوندر البته منصوب اولور سبب تابع اولسه  
بطریق اولی منصوب اولور زیر الوفی ندا داخل اولما یا تبکم لکم ناکیده و یا زیه  
ذال صغده و یا صل یعبد الله عطف بیا نده و البذل والمعطوف علیها مذکور که  
حکم المساکه مستقل مطلقا و البذل ابتدا و المعطوف فجا معطوف غیر معطوفه  
صفت و یا اندن بدل و یا مبتدا محذوف صفت یا موصول و ذکر ماضی مجزول و مستتر



عام تمام فاعله عايد و مجله يار جمل در معصوم صير و در اضافته حکم  
 مبتدائی مضافه ضميره که هر چند را جحد علی سبیل لیدل حکم خبر متوائی ناید  
 و ثانی خبر مبتدائی اوله و مستقل مضافه لیدل در مطلقا منعول مطلقه  
 و ناصبی مقدره در ای اطلاق حکم اطلاق و یا حال مکنده در زیر اوقتا که حکم که مستقر  
 و بدیهه اند ان اطلاق فهم اوله که زیر ائی اعراب و بنیادان بر سر نه اید قبله که  
 پس و قنایم مطلقا بدیهه معنوی ناید اید ایدی زید ابوک عطفه که پس ناصبی  
 حذف اینکه اوله که کاشته در و جانیز در که مطلقا زمانه صفت اوله ای زمانه مطلقا  
 و یکله اوله حصول ترکیب بدل و معطوف که اوله یا داخل اوله فاعل اوله و بنیاد  
 هر یک حکمی متوائی مستقل حکمید یعنی بوا یکسی نواع مکنده دکل بل کنش متساویه  
 مکنده در مطلقا یعنی مفرد اوله فاعله و مضاف و مکره اوله فاعله  
 متوائی مستقل مکنده در بدل مثال یازید بشر مفرده بن در مضاف و بدل و یا  
 زید اعر و بدل مضاف یازید رجلا صالحا بدل مکره یازید طالعاً حبیباً مشاهد  
 مضاف مثال معطوف یازید و غیر مفرد و یازید اعر و مضاف و یازید و طالعاً  
 حبیباً و یازید جمل مکره صالحاً و العلم الموصوف یابن مضاف الی العلم الی غیره فاعله  
 و العلم مبتدأ الموصوف صفت یابن موصوفه متعلق مضافاً ابداً حاله زیر  
 لفظی را در پس معرفه در علم مکنده باخو خبر در قدر کان دل اذا کان الای مضافاً  
 و یا منعول مطلقه مضافه مضمره در فاعله اذا انصفت مضافاً الی علم مضافه متعلق  
 بخبر فاعله مضمر مجهول قائم مقام فاعله و ضمیر را جحد جمله فعلیه مبتدأ در  
 حصول ترکیب متوائی علم اوله و اید و یا تنک موصوف اوله و مضاف اوله براق علم  
 اوله متوائی فاعلی بخار در اگر ضمه اوزر نه سیده جائیز در مثالی یازید این عمر و در  
 بوا و سید اوزر نه کلام یعنی این بین العالمین واقع اولی استعمال غریبه چون اوله بخو

منه انکه

منه انکه ضمته فاعلی خبر مبتدائی فاعله مضمره و جمل که مذکور خبر یابن موصوفه  
 متوائی علم اوله و یا بن علم مضاف اوله و یا هیچ برست علم و مکنه مثلاً یا جمل ان عمر و یا  
 زید این احیاء و یا جمل این احیاء و یا جمل خبره اوزر نه ناسی لازمه و اذا نودی لک  
 بالکلام فی سبیل الیه ازل و یا هذا ازل و یا هذا ازل و الترتیب ارفع ازل لانه المقصود  
 و نوابه لانه نوابه معرب و قالوا لای الله خاشع و اذا اذات شرط و نودی ماضی  
 مجهول فاعله شرط و الموقوف قائم مقام فاعله بالکلام معوقه متعلق فی سبیل شرط و یا  
 حرف ندا و این متساویه مفرد معوقه و ما حرف تفسیه مضاف الی الیه ان عوض و ازل صفت  
 ای در و یا این ازل کلامی قائم مقام قبل در و یا هذا ازل معطوفه یا این ازل  
 هذا متساویه مفرد معوقه در و یا جمل صفت و یا هذا ازل بود معطوفه ماقبله ای متساویه  
 معوقه معوقه و هذا صفت و ازل صفت هذا در و الترتیب ماضی موقوفه مستدرک غایب  
 ضمیره که او در و در و جمل منعول الترتیب و ازل مضافه فی سبیل در لام موقوف و ان حرف  
 حروفی مبتدأ یا فاعله و یا ضمیر غایب عايد ازل المقصود ضمیر ان در که کلام و ضمیر  
 ثانی بل مفرد و قصد مکنه مخلص و در لامه جابر و یا الترتیب متعلقه انما  
 دلیل انما زجاج و ما زینی ازل که نفس ضایع اید بل مضاف الی سبیل مکنه صفته قیاس  
 اید و یا نوابه فاعله معطوفه ازل و یا لانه نوابه معرب لانه المقصود کدر معنی  
 و الترتیب ارفع نوابه ازل لانه نوابه معرباً قالوا الترتیب اکره که مراد اید لانه موقوف  
 نذا اینک حال بود که حرف نذا لامه جمع اولی جائیز در کله زیرا بیل پس برست لغو اولی  
 لازم اگر جمع اوله اید یا جابر بر سبیل مبدل و نسل اینک که در صورتاً اوله اوله  
 و لامه معوقه انما صفت اوله و حقیقه متساویه لامه موقوف اوله و اسم بهای در و یا این  
 و اضوائی و در و یا این ازل و یا این ازل و یا این ازل و یا این ازل و یا این ازل و یا این ازل  
 سبیل مبدل اوزر نه جابر اوله صورتاً انما حقیقه متساویه بوجه متساویه بوجه متساویه بوجه متساویه

ان  
موقوفه



رفع التزم المبتدأ و نصب ما بعده و إذا جازعنا في موضع كقولنا قدسنا و جازعنا جازعنا  
 التزم المبتدأ المبتدأ بالها التزم و قال لا بد من تواج مع بدركه قدسنا و غير ما جازعنا  
 و معربنا جازعنا و لا بد من تواج مع بدركه قدسنا و غير ما جازعنا  
 الألف لفظه محصورا في راء و تعريف لفظه الله التزم فما انفصل عن منسند محصور  
 اصله لا بد من تواج مع بدركه قدسنا و لا بد من تواج مع بدركه قدسنا  
 المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ المبتدأ  
 حمزة و ن حوض اولوب و حمزة في منسند اولوب و معربنا جازعنا  
 نايلا جمع اولوب و حمزة في منسند اولوب و معربنا جازعنا  
 دافني و اورد و بوجه آيات ما يك نايلا محصورا لما نادوا في غير ما جازعنا  
 و صلوا و ر جده ساقط او كونه كم و الله بانه ديسون و لك في منسند ما يك  
 الضم و التنب و لك مندم حمزة في راء و معربنا جازعنا و نايلا محصورا  
 مزد معروفه و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 عدنية او لك في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا  
 ضرورت و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 عطف بيان اولوب جازعنا في راء و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا  
 حال جازعنا في راء و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 محصورا في راء و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 يا نايلا محصورا في راء و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 كلمه او كونه اي و جازعنا في راء و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا  
 و ايكني في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب  
 ايكني في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب و نايلا محصورا في منسند التنب

[illegible]







زیر اینها نیست معناه بر کلمه غیر لغوی و در کسر چشمه علم اولش اوله استغاث اولی کرک  
 نوبرا بواکسند سید صوت طلبید بر ترجم خود صد صوت متا فید جمله ده اولمق  
 کرک زیر علم اولان جمله ده تغیر و تغیر جائز و کلمه و یکون یعنی ترسیم متا کرک اولور  
 یکی از کسر سید یا اوچ و قدن زیاده یا علم اولمق کرک و یا نهاداده تا نایث اولمق  
 کرک یعنی هرگاه که نهاداده تا نایث اوله ترصمی جائز در علم اولسون اولسون  
 و اوچ و قدن زیاده یا اولسون اولسون منتهی به جماعت منتهی به نایث اقبل ارجاعت  
 یوز و وندرک دیکر گاه اولور که بوی بر ششم علم ایرا و نایث و پشید اقبل دیر  
 ترصم اید و پشید دیر که شصده بونگ کدر که با هبته دیر ترصم اید و پشید دیر  
 معلوم او که ترصیده علمیت اکیچون معتبر در علم متا کرک اولمق صبی اولور دیکر نایث  
 تخفیف منتهی به اکیچون خبر و هبته کر کرده زیاده یا التفت شرط اولمق اما سایلر معاده  
 ایدلیر زیر اثنالو خصوصاً که ساکن الاوسط اوله و حقیقه و اعدل اوزاندر اید و حقیقه  
 منحلج و کلمه حاصلی نهاد اهر که تا نایث اوله اولی ترصم طریقه حذف اید و اید  
 علم و زیاده علی التثنه اولار سه ده زیرا تا نایث حقیقه کلمه ده هزار زیاده اید  
 حذف کلمه ده مخالف لازم کلمه فان کان فی کلمه زیادان فی کلمه الواحدة کاسماء  
 و مروان او حرف صحیح قبله مدته و هکذا ترسم اربعه اوف حذف فاش شرط حذف و قد  
 خواسته و افعال اولمق و اذ انشت ذلک یا خود کسبت خود و کسبت اچون دان  
 حرف شرط کان فصل شرط فی حرف و اوچ و و در افعال و ضمیر نهاد اید و اجدد و جار و مریه  
 محلا منصوب خبر کان در و زیادان اسمی فی حرف و حکم و و در فی و فید لغت  
 زیاد نادر الواحدة مقدار موصوفه صفت و نایث زیاده الواحدة در کلمات کاف حرف  
 جو و یا مثل منتهی به سید جار و مریه و یا مصاف و مصافک الیه مبتدا حذف و ضرر در کسبت  
 هوشل سماء و مروان اثنا مطلق و پس بولک کلمه معنی فان کان فی کلمه الواحدة کاسماء

ترصم زیادان نایثان فی کلمه الزیاده الواحدة هو مثل سماء و مروان و اوچ و عطف  
 زیادان مطلق در صحیح صفت و فید قبله مقدار موصوفه صفت و فید قبله مقدار موصوفه صفت  
 نایث در حرف و هوشل اکثر خبری و من حرف تغصیل اربعه تجر و در من حرف قبله اوف  
 مصافک الیه مبتدا اربعه در حذف ماضی مجهول ضمیر بارزه مستند الفاعل اید یکی  
 حرف مذکور و بوجه خبری شرط کرکان کان در حصول ترکیب ترصمی نهاد اوله اسم  
 مناد اید اگر افزوده اید زیاده اولور که بزرگوار کلمه ده سماء که کاف نایث  
 انده برا و غور و زیاده اولمق در نایث معنی سببی فاعله اید اکیچون و فعلا و زنی  
 اوزره و ساندن حسن معنیه و اوچ و قبله افعال و افعاله که اصیل و نایث در زنی  
 که سلسله معنیه در معنی ضعیف و اید یکی که خود در توجید حاصلی بونگ کید ده  
 حظه و اول مطلق بر اسم دان اولسه و زنی افعال اولور و فعلا و اولمق و پس  
 بولک داخل اولمق و مروان ده الف و نون دفعه و واحد زیاده اولمق در کلمه اچون  
 اید ترصمه اکیچون برا و غور و حذف اولمق بر اسم مناد اید اوف حرف صحیح اولسه  
 و باقی حرفه اولسه یعنی حرفت ساکن و باقی حرفت حرکتی جنس دان اولسه و حال اید  
 اولمق منار اید حرف قدن زیاده اولسه اننده اید حرف حذف اولمق بر اسم افزوده حرف  
 صحیح بریده باقی حرفت عار و مکسب و منصوب که پس بولک ترصم اولمق و قد  
 صکره یاسم و یا مریه و یا عم و یا منضم دیر ترصم نایث در حرف قدن زیاده شرط اولمق  
 دره حرفی اولسه اید حرف قبله الحاقی حکم لازم کلمه کرک و ان کان مرتباً حذف کلام  
 الاخر و ان کان غیر ذلک واحد فان کان در کسر کسب و ضمیر مستکی اسم نهاد اید و جدر  
 و مرکباً خبری حذف ماضی مجهول اسم قائم فاعله الاخر صفت اسم در جمله فان  
 شرط و ان کان غیر ذلک و ان کان مرتباً کدر اشارت اید حرف حذف اولان مواضعه  
 اسم اخر حرف مبتدا واحد صفت و خبری حرف و فید خبری حرف واحد و جار و مریه در کسر لغت







صحت و برهان است الحاق ایدر هر واژه ای که اگر الف زیاده کنون الیسی لازم کلمه  
 الف غیر نیاید و یا واژه ایدر پس شود که و اعلا مک ده مفرد مؤنث مخاطبه ننگ  
 غلامه نند ایدر پس اگر الف زیاده ایدوب و اعلا مکا دیر سنگ مفرد مذکر مخاطب  
 غلامه نند ایدر مشابه اولور پس بر یا زیاده ایدر پس که کسره میسبدر و و اعلا مک  
 دیر پس و حالت و فقهه بر یا زیاده ایدوب و اعلا مکا دیر پس که کسره میسبدر و و اعلا مک  
 بر الف زیاده ایدوب و اعلا مکا دیر پس جمع مذکر مخاطب مشابه سینه و اولور  
 پس و او زیاده ایدوب و اعلا مکا دیر پس و حالت و فقهه بر یا زیاده ایدوب  
 و اعلا مکا دیر پس و لایند الی الی معروف فلا ینال و ایدوب و امتنع و ایدوب القویه  
 خلافاً لیتوس و لایند بفعل نفی المستقبل بنا و مجهول و الا و امتنع و ایدوب  
 قایم مقام فاعلید ریند بنا استثناء و مفرد زیر کشته من مذکور دکلند تیر  
 و لایند بسلم و لایند الی الی معروف فلا ینال و لایند بسبدر و ایدوب قایم مقام  
 فاعلید ریند بنا و بوجده فعلیه معطوفه لایند به و امتنع فعل حاضر بنا معلوم  
 مثل فاعل و ایدوب القویه مضاف الی مضاعف مفعول مطلق ای حرف خلافاً لیتوس بخود  
 مصدر مخذوف و فقهه رای و امتنع و ایدوب القویه امتناعاً عما لها لقول یونس بخود  
 امتنع فاعلن حاد رای و امتنع و ایدوب القویه هذا القول حال کونه ای الف القول یونس  
 لیتوس جارج الح و رضافه متعلقه حاصل ترکیب ممدوب اولتر الاستشهاد اول  
 که نیکم نادیند فریاد و فقهه و فترت و جوار که معذور و و تها و نادیک اضطراب  
 و بکایه عیس بره اولما دخی معلوم اول مجهول که ممدوب اولما ز نیکم بومعنا کمره  
 و افسون او کون معلوم او کمره و بکن علامه صفت و میرمز پس و ایدوب القویه  
 دیر لیریز صفت بر سمد و موصوفین غیر به ممدوب خود موصوفه ایدر که اعلا مک  
 غیر به ویرمک جایز دکلند ایا یونس مخفی ممدوب بکن علامه صفت و میرمز صفت ممدوب

تمنتند و کلام عیده وارد اولشد و این صغیر زنه پس لایق اولما بود که  
 و ایدوب القویه ده جایز در حفر قاعده و بیکر قولی معکده در ای زنه موقوس قایم  
 یکم که ممدوب نام علی حکم تیر زنه موقوسنی اولتر شد و بکوز خرف حرف انداء  
 الامع اسم الجنس و اسم الاشارة المستغاث و المذوب نحو یوسف اعرض عن هذا و ایتا  
 الرجل و شذ اصبح لیل و افند محتوی و اطرق و قد خذف الیما و شذ الایا جده  
 و بکوز خرف مع موصوف فاعل و فقهه فاعل الی الا و امتنع و ایدوب قایم مقام  
 و یا مکان مخدنه کوره اسم مضاف الی الجنس متف فاعل الی استثناء و مفرد زیر  
 مشتبه من مذکور دکلند تیر و بکوز خرف حرف انداء مع کل اسم الی اسم الجنس  
 و الاشارات و المستغاث و المذوب بریک برینه معطوفه مثل مبتدایه و فقهه در  
 یوسف ممدوب و مفرد معروف حرف ندایه مخذوف و یوسف و اعرض فعل امر معطوفه  
 ضمیر ستر مسند کانت در عن هذا العوضه متعلق بکلهم مخذوف و مضاعف الی ریا ایتا  
 معطوفه ماقبله شذ فعل ماضی معروف و اصبح مثل اعرض ایل ممدوب معروف و ندایه  
 مخذوف و بکلهم فاعل شذ و افند مثل اصبح مخدنه و اطرق مثل اصبح  
 و کرا مثل لیل و سیل و شذ خرف حرف انداء لیل و مخدنه و کرا قولی ممدوب اصبح لیل  
 و افند محتوی و اطرق و کرا و شذ معطوفه و بکوز خرف حرف انداء و قد خذف  
 الیما که بقیام قرینه جوازاً و قد خذف فاعل لقیام قرینه جوازاً کدر فاعل  
 مثل مکرر کیدی الا و قرینه و یا و فنداسا که مخدوف که قوم در سجد و امر مخدنه  
 ضمیر باره مسند که او در و جمله مخدنه در اضافته محمول ترکیب حرف ندایه خذف  
 ایماک جایز در قرینه قایم اولوقه الی اسم جنس ایدر که ندان اولتر اوله زیرا  
 جنبه مخدنه و فند ایدر که خذف لازم اولور و اندن که کرا لام تعریفین  
 نابدر پس اگر خذف اوله نائب و ممدوب اولما و از اسم اشاره زیاده و فند خذف اولما



نیز ایا همه اسم اشارت اسم جنس کبر مستغاث و منسوبه و حرف نداء و اولما زبیر انون  
 مطلوب و منسوب در حرف خود مفید پس معارفون حرف نداء و اولما جانور و اولان  
 معرف علم در یوسف ابرو غم نهدا بکدر و لفظه ای در ذوالا و موصوف اولسه  
 یا غی یا اتریل و یا ایزد اتریل که ایکه اینها در حرف نداء و اولما زبیر  
 اللامه موصوف اولمینجه موصوف یا ندادن حرف نداء و اولما زبیر انون لایزال خشناس  
 الله اما مضمرانی نذا ایکه شاد و ریانت و یا ایکه اسم جنس در حرف نداء و اولما  
 ایکه شاد و در مثل اصبح بیل یعنی بایل و حرف نداء و اولما اسم جنس در شاد ایکه  
 بوسوز امر القیاس بخورنگ سوزید که انچه قوتوسن منشا و ایکه و بوسوز  
 سوزیکه و علقه القبح اندر نوشندی و کنه پس ضرب مثل اولکه یکجا و زلفند شکایند  
 و اخذ مخوف یا مخوف تغییر زبیر بود و ضرب مثل در کبر که ارقیسه او زره بوزگی  
 برسی او سنده و شوب بونونی شعار و دیگر که مال ویر سکه کنه قوترا ایکه بوز ضرب  
 مشددر مال ویر جمله اضطرر یعنی ایل و اطرق کرایع یا کرامدیا که روان در بوزده اوج  
 جھشون شده و ذوالا اسم جنس در حرف نداء و اولما و علم اولیکه ستر صیغ ایکه و غنی  
 مستقل اسم تلحق بوده ضرب مشددر ضعیف انقیاد کنه ان اقواء و اعلایه و تمام  
 اطرق که اطرق کرا ان التعمار و التو بعضیه دید بکر که بکر و ان اولی مرغی پیدا  
 ایکه چون عیث انفسو زبیر نعام دده قوشند بکر یعنی ای که روان نعام بویله عظیم طری  
 شکار اولکه و قریر را ایلد که پس خود بر مرغ ضعیف سن که سخی شمار ایکه بکر و زبیر  
 بوا فسون او قوی نیمه جان یا نور سکه شویل اللطو لیر و کاه اولور که مذاک خذف اولور و زبیر  
 تمام اولد و غنی وقت یعنی خذف و یقینه دلیل اولسه جواز استاده خذف اولور مثل  
 الایا سجد و او زره و قفا اید و بسج و ادن ابتدا اید پس بوقیه حرف نداء  
 فصل او زره داخل اولمقدد الایا سجد و او قوی سخی الا انک شاد بیل و سجد و علم

اید بوقیدن اولما حاصل باب ندادن اولما انک شاد یا اضطرر علم علی شریطه التفسیر  
 و بوقل اسم بعد فاعل او شید مشتغل عنه بضمیه او متعلق له سطر علی هوا و صا  
 لضمیه مثل زبیر ضربه او زبیر امرت به او زبیر امرت غلامه او زبیر احببت علیک  
 بفعل بقره ما بعده اسم فاعل و جاوزت و احببت و لا یست افتان مبتدا کاسم  
 موصول و یا موصوف اضطرر ماضی مجهول علی مایه مقام فاعل و ضمیر مفعول راجع در علم  
 التفسیر اضطرر متعلق و جمله صلدر و یا صفة مایه و عائد مخوف و درای لای اضطرر فیه  
 و بکر و موصول مکمل و یا موصوف صفیه علامه مفعول ضمیر مبتدا و مفعول عبارت  
 و هو مبتدا عائد در مفعول بکل ضربه مضاف اسم بعد فعل مبتدا و ضمیر فاعل  
 و فاعل و جمله صفت لسمدر و بعده ضمیر اسم راجع در او شید فاعله معطوف و ضمیر فعله  
 راجع در مشتغل صفید هر برینه عنه مشتغل متعلق و ضمیر اسم راجع در بقره کنه  
 مشتغل متعلق و ضمیر اسم راجع در او متعلق ضمیر معطوف و ضمیر سابق کنه  
 و جازیه در که متعلق ضمیر ضمیر راجع اولور و لوم حرف شرط سطر ماضی مجهول علی  
 انما متعلق و ضمیر اسم راجع در لوم سطر تحتد مستتر ناکله اید که تمام تمام فاعله  
 فعل راجع او متعلق فاعله معطوف و ضمیر انما راجع در لوم جواب بود در ایکه چون اولور  
 داخل اولکه نصب ماضی معروف و اند مستتر فاعله که فعله عاید در و ضمیر اسم عاید در  
 مثل مبتدا مخوف خبر در زبیر فصل مضمر که مفعول جهاد و جمله خلا بزر و در افتاد  
 ضربه مضمر فعل خبر در و زبیر امرت به انما معطوف و زبیر خبر غلامه بوده بویله  
 و زبیر احببت علیک بنصب مستقبل مجهول و مستتر انما مقام فاعله در مخوف مبتدا  
 عاید بنصب بنصب به متعلق مضمر صفت فعله بقره مضاف معروف و ضمیر متعلق  
 فعله عائد در کاسم موصول و یا موصوف فعله عبارت در بعده صلدر و یا مفسد مایه  
 و یا مکمل و یا صفتیه ماعل بقره در و بعده ضمیر اسم راجع در و جمله فعلیه صفت فعله







جمله لفظ است متعلق بقدر و حال مضاعف حرف مفردة غير و الاستفهام موقوف  
 عليه و اذا حرف معطوف الشرطية صفة ما زاد كماله و بطله و حيث اذا معطوف في  
 الامر بعد معطوف و الامر و انتهى معطوف اذا الصلوة في حق من انما بوزنه تقديره  
 يعني من كور كور من كور نصب احب اليك تعقيب الجوزن في حق من منتهى العار  
 مذکور مواضع که اندر من مشرک نصب بخار و مواضع الفعل نصب به و جمله یعنی بعد و و نشی  
 ان معطوف و و حیا التنبیه و عند خوف نفس غیر بود و و نشی که را عایده و عطف  
 بالصفة لبر متعلق در مثل ابتدای محذوف و خبر مضایف بعده آنا ان و قدر و و  
 مشبه بالمتعلول و انما متصل الف محلا منصوب اسمی کل شیء نصبه معول به و عالمی  
 مفسر خلقنا ما فی تغییر در بعد خلقه یا متعلق در و ان لم یدر و خبر له محلا و مضایف  
 الیه در حصول کرب اسم مذکور و عطفه نصب بخار در بعضی جمله که مذکور اسم  
 اند و افعول بر غیر جمله که اندر مقدمه انک اوزینه عطف بسبب نصب بخار  
 انی جمله پسند شکیب در فعلیت جعده خرجت فیرا القیة که فاروق عطف  
 زید القیة به جمله که خرجت جعده عطف بایر تقدیر خرجت فلیقت زید در حرف  
 نفی و ن صکره نصب بخار در یعنی ما و لا و بران و فذلک صکره ما زید اخرت تقدیر  
 ما ضربت زید در حرف استفهام ن صکره نصب بخار در و انما ضربت تقدیر اخرت  
 زید در حرف استفهام و یه زید اسم استفهام ن صکره رفع بخار در من اکرمه  
 کی اداء شرط کید ن صکره بخار در و اذا زید اخرت ضربت تقدیر اذا ضربت زید  
 طرک در حيث و ن صکره نصب بخار در حيث زید انما فا کره که تقدیر خبر زید  
 فا کره فی الامر و انتهى یعنی مذکور اسد ن صکره امر و نهی واقع اوله نصب بخار در نحو زید  
 اخرت اوله انضرب زید امر و نهی مواضع فعل در یعنی حرف نفی و حرف استفهام و  
 اذا شرطیه و و حيث و ن صکره و امر و نهی ماقبل فعل تحذیر را بچون بوزنه واقع

واقع اوله اسم نصب اوله و بریده که خبر صغیره متبسی و ملحق جوفی اوله اندوه منصوب  
 او قنور اسم مذکور مثل علی بن خلقنا بقدر پس بوزنه کل منوع اید و ب مبتدا  
 ایست و نشی مضایف الیه و خلقنا فی خبر مبتدا الفیه و ملحق اوله و یک لیکن خلقنا ماقبله صفت  
 اولی خوف اوله و ب مضایف الیه و ملحق لازم مکور دی زیر امعا بوزنه اوله و یک که خبر  
 که خبر خلق ایست قدر له در اما مقصود بود کدر بلکه مقصود بود که سنه یا زید قدر رضی الیه  
 و یکم تقدیر ان خلقنا کل شیء بقدر و و سونی الامران فی مثل زید قام و عمر و اکرمه و یک  
 القیة بعد حرف الشرط و حرف التخیض کما ان زید اخرت و ضربت و یس زید و ب  
 بر منه فارتفع و کذا کل شیء مفعول فی التبر و نحو الزانیة و التزانی فاعله واصل و انما  
 ما نه جملة الفاء محیی الشرط عند المبر و و جعلت علی سبویه و انما فاعله القیة و یس  
 مضارع معروق الامران فاعل یعنی رفع و نصب فی مثل سبویه متعلق زید مبتدا فاعل  
 ماضی معروف فحشد مستتر فاعل زید راجع و جمله خبر مبتدا و و عمر و انما مفعول فعل مقدر  
 اکرمه انی مضارع و و جمله زید قام بلکه معطوف و معطوفه عاذه مقدره و معانی  
 داره و یکم و یس معروق القیة فاعل و بوزنه حرف مضایف الیه الشرط و بوزنه  
 و معروف التخیض معطوف و حرف شرط مثل خبر مبتدا و و قدر ان حرف شرط زید مفعول فعل  
 مقدر در و ضربت منتهی و و ضربت بای شرط و جمله محذوف در انما فاعله الا حرف تخیض  
 زید اخرت و یس که مفعول معلوم و یس افعال ناقصة در اصل یس در علم و زنده  
 صکره یا ساکن اولی خلاف قیاس اوزره مثل اسمی زید مبتدا ذهب ماضی مجهول و ب  
 جار مجرور به قایم مقام فاعلی و جمله خبر مبتدا و بید باجر به مضایف الیه و منه جار مجرور به  
 خبر یس در و ضربت مقدر باید باجر تقدیر ای یس مثل هذا القول من باب شرط التنبیه  
 فارتفع مبتدا اخرت و و فاعل و جاز تقدیر فاذا عرفت هذا فارتفع فی زید لازم و  
 که کاف مثل مبتدا و خبر و جار مجرور به و بید باجر اوله و و کل شیء مبتدا و مفعول فعل



و فاعل و مفعول و خبر و شیه و معتد فی الزبر و خبر معتد و در معتد و مفعول و مفعول  
 نائب فی الزبر مبتدا خبر مبتدا و یا خبر در تا و یله معنی و مثل قوله ازید ذهب بقوله  
 و کل شیء فعلوه فی الزبر فی انه یس نربیا فاعله علی شرطه التفسیر و نحو الزایه مفعول  
 کل شیء و مبتدا و الزایه فاعله مفعول و کل و فاعله فاعله فعل و فاعله و مفعول و خبر  
 خبر مبتدا فاعله معتد فعل فاعله و مبتدا خبر یله علی قوله در اضافله و الفاء مبتدا و یس  
 الشرط خبر یله جائز در که الزایه و الزایه مبتدا اوله و الفاء مبتدا ثانی و یس الشرط خبر یله  
 ثانی و جمله خبر مبتدا اوله و باقی هم سبب عند المبدء و یس الشرط معلق اوله و فاعله  
 ای فاعله فاعله و السبب معنی الشرط الا ابتداء عند المبدء و یا خبر مبتدا و فاعله و در ای الفاء  
 معنی الشرط عند المبدء و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 کلما مودن معتد به فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 لام ادغام اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 مخصوصه و فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 یکی جمله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 اگر جمله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 یکی جمع بری بر یله معارض اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 بر سینه رجحانی اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 و اجید حرف شرطان مکرر و حرف تحفیض مکرر زیرا بوند که فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 دفعه جائز اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 یعنی هر کس که اندک مکرر فعل اوله و اندک غیره مشتعل اوله و اگر اول فعلی و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 اوله سله تسلط الیه و نصب الیه مکن اوله و الفاء مبتدا و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس

اولما و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 تقدیر خبر یس خبر و اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 ایله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 و کله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 الله کلما مکن که کل شیء فعلوه فی الزبر در اگر بوقعت که فعلوه و کل شیء از یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 معناه فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 زیرا از یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 صحیفه عالمه مکتوب و فاعله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 بود که یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 مرجوع از یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 ایله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 لایق و کله که یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 از یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 که تقدیر کلما یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 و اجید سابق تفصیل یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 عمل الیه که بر یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس  
 باطله رفته که بیان اوله و یس خبر مبتدا و فاعله و التعلیل و الهم لام معلقه فاعله و یس











[illegible][illegible]







انبیاء علیه و استیلا بر حال که زماناً و عاملاً مبتدا مضارع را عامل خبر مبتدا فعل خبر مبتدا و شبه  
فعل خبر مبتدا و معناه یعنی الفعل بوده انما معطوف در وصف خبر مبتدا مضارع و طالع راجع خبر  
ان حرف نصب بکون انکه منصوب مضارع و مستتر کما و مکرر خبریه و جمله خبریه مبتدا در  
وصف خبریه معرفه مبتدا و خبر و خبریه کماله را بعد از غائب شرط فیه منصوب برای غائب الحال یا خود  
مقدر یکو کنگ خبر برای بکون انما الحكم غائب دیگر و ارسها فصل و فعل و معقول و المکان  
منعول کون حالدر معترکه معشاه و بوجه جمله خبریه خبر فاعله مبتدا انکه قوله تقديره زده و سر رتبه  
فعل و فاعله و معنول بدر و وده حالدر فاعله و با منعول ان منفره معشاه و بوجه جمله خبریه  
مرفوع معطوف در سابقیه و خور فعله معطوف در سابقیه و متعلق خبریه و ان حرف شرط طالع  
فصل شرط صاحبها ای صاحب الحال اسمی و مکرر خبریه و جب ما فی و ف و تقدیم یعنی تقدیم  
الحال فاعله و جب و بوجه جمله خبریه خبر و طالع و در لایق مضارع مرفوع و مستتر خبریه  
عائده رها علی العامل یعنی متعلقه العنوی صفتی بخلاف الظرف مبتدا و فخر در تقدیم  
هو یا خود و هذا ای عدم تقدیم علیه بانه بخلاف الظرف و یا حال و لا نه و لایق معطوف بحال علی  
العامل العنوی حال که نه نسبتی بخلاف الظرف و یا خود و یا لایق و لا نه و لایق و لایق و علی عامله  
معطوف در فی الاصح مبتدا و فخر در تقدیم هو ای عدم تقدیم طالع و علی القول الاصح  
یا خود و لایق مقدم بر معقول او له ای و لا نه مقدم بحال علی الج و علی القول الاصح  
و کل مبتدا و ما موصول و دل فعل ماضی مرفوع و مستتر فاعله یا عائد علی معشاه  
دل بر معقول و جمله صل و صفا مبتدا بر موصول محسوسه و یا موصوفه صفتیه مضاف الیه در  
صح ماضی مرفوع و ان حرف نصب بوقع انکه منصوب مضارع و مستتر فاعله عائد در کلمه  
و حالا حالدر فاعله صح دای صح و وقوعه حالا و بوجه جمله خبریه مبتدا در مثل معلوم مبتدا  
و بسر حالدر و اطیب خبریه و منه اطیب بر متعلق و ربطا کانه حالدر بعضیه فتنه بسر زده  
علی کانه ثامنه در تقدیم اذ امکان بسر اطیب نه اذ امکان ربطا و بعضیه فتنه اسم انشبه

[illegible]



[illegible]

و رط

و طبق فرموده نالده ایک سجد و کلماتی متعدد در طبق حامل افضل تفسیل در پیشه الحسب نحو  
اشنا قبله سراو. و حاصل کنه بود و صنف کو یکا بویل و برین نهادا در طبق بر سر کس طبع در طبق  
ایک اطمینان بنا به عالمه در طبقه و زیاده ای اعتبار یکا افضل تفسیل. و ارعالمه سزاده  
بویض در پیشه و دیگر گاهه حاصل معنی نهادا در این شیر الیه حال کونه سزاده یکدر یا بوقول  
صحیح و کدر نیز الا این اول بود بر کوشانت هر طوریکه اوله و غی فاعله او اخصه کنش  
اولمیانته معلوم اوله پسل خنات بر سر فاعله اولمیانیک سزاده اولمغه جائز و کدر  
و یکون جمله خبریکه ماکسیمه بالواو و الفیر او بالواو و بالفیر علی ضعف و المضاعف  
الغیبه بالفیر و عد و هو سواهما بالواو و الفیر او باجه و ولایه فی الغیبه من قد فاعله  
او معتدیه و کجوز صف فاعله کنوله لیس اقرا سزاده اهد تا و یجب فی الکنه مکه مثل  
انکول غلو فاعله طرمان کنون معتدیه لمصلح جمله اسمیه و یکون مضاعف مع وفه ستر  
اسمی عائد و حاله جمله خبریکه خبریکه صیغه فاعله اسمیه بنده بالواو و خبر مبتدا و الفیر او و  
معلوف او بالفیر قبله معلوف علی ضعف خبر مبتدا و قد قدر خبریکه و سواها کنونها  
بالفیر علی ضعف و یا معتدیه یکون متعلقه رتبه خبر او یکون جمله الاسمیه بالفیر علی ضعف  
و المضاعف مبتدا الغیبه صیغه الفیر مبتدا و عد و حاله خبرین و خبریکه و المضاعف الغیبه  
یکون بالفیر حال کونه منفردا و ماکسم موصول سجده بخار فروع مبتدا ایا یعنی جمله اسمیه  
و جمله فعلیه که مضاعف مبتدا اوله مضاعف الیه سزاده بالواو و محلی فروع خبر مبتدا و الفیر او و  
معلوف او باجه فاعله بامر لکذا و برین من الواو و الفیر یا قبله معلوف و لا احوق فی نفس  
بده سجد و الا صیغه الغیبه صفت مافخم قد بدیه متعلق فاعله معتدیه کان بر ضرر او  
معتدیه انما معلوف خبریکه فاعله کانته او معتدیه یا خود قد حاله رتبه سزاده من  
ذکر قد فیه حاله فاعله فاعله او معتدیه و کجوز مضاعف مع وفه فاعله انما مضاعف الیه  
کاف حرف جر و داخل معنای اسم قول مجرور در حرف جر که و یا اضافله مضاعف کاف لیس



[illegible]

قد جہوت

[illegible]















و هو منصوب اذا كان بعد الفعل القصة او مقدا على الشئ من ان منقطع  
 في الاثر او كان بعد خلا وعلا في الاثر او مضافا و ليس ولا يكون ويجوز فيه نصب  
 ويجوز الابدال فيما بعد الا في الكلام غير موجب وذكر كمنتهى من فعله او الا قبله  
 المستثنى منه متصل خبرية ومنقطع انما موقوف على المتصل منها و حاله في تفسيره  
 فصل و يابنند اخراج خبرية عن متقد اذا متعلق لفظا غير متردد و ان متعلقه في موقوف  
 بالآخر خبر متعلق وانما متعلقه في غير الاية راجد من اخراج متعلقه بغير متداني او اول  
 خبر بغير اوله منقطع مبتدا المذكور خبرية بعد ظرف من كور مضافا اليه راجد من الاية و غير  
 حاله المذكور و مستتر من مضاف اليه تقدير الكلام و المستثنى منقطع الاية في ذكر بعد  
 الا و احد احواله حال كون ذلك شئ و غير موقوف و متداني او مستثنى منه منصوب خبرية  
 و اذا ظرف و كان ماضي موق و مستتر اسمي عائد و مستثنى به و بعد خبرية كان در و الاضاف  
 اليه غير لغت الا و حاله را حال كون الاية القصة مضافا اليه في كلام كان به متعلق و يا  
 خبر مبتداه خذ و في در موجب صفة كلامه و جملة في آخر و مضافا اليه در او مقدا بعد الاية  
 موقوفه على المستثنى منه متعلق منه مستثنى به او منقطع عائدة موقوفه في الاثر  
 مبتداه خذ و خبره در که بود را و وجوب النصب في المنقطع في قوله الاثر او كان موقوفه او كان  
 بعد الاية و مستتر اسمي عائد و مستثنى به بعد خلا خبرية و مضافا اليه و عدا انما موقوف في الاثر  
 انواب سابق كبد را و مضافا و مضافا خلا و موقوفه در و ليس ولا يكون كذلك لو انما خلا خبرية  
 واقع او لم يكن دليله مستثنا واقع او لا انما انما استمر اوله فلهذا و نحو مضاف موقوف النصب  
 فاعل و نحو مضاف الابدان في تمام فاعل في في و موصول و يا موصوف و موقوف  
 و عا موقوفه در الا لفظ مراد مضاف اليه در في كلام فعل متدريه متعلق و يا خبرية مبتداه خذ و در  
 غير لغت كلامه در موجب مضاف اليه فعل متدريه فاعله و متعلقه صله در و يا مفسد را به  
 موصول اليه و يا موصوف ضيقه في فويله و در در جار مجرور و خبرية متعلق و ذكر ماضي

مجهول المستثنى منه تمام مقام فاعل و بوجه موقوفه در ماضي و نحو الابدان في الكلام و نحو  
 بعد الا في كلام غير موجب و ذكر المستثنى منه قديم حقيقة مثل معلوم ما في فاعل فعله و مضاف  
 الا في فاستن قلدر الا قديمه مثال نصبه مثال رفعة و مفسد حاصل تركيبه شئ نحو غير  
 اصطلاحه ايكي معنا او رسته شده مشتركة بر سينه مستثنا متصل و ير كور بر سينه مستثنا  
 منقطع و ير كور مستثنا متصل اوله در بر متقدون خروج اوله كور اوله متقد لفظا و يا تقديره انك  
 اوله و اول اخراج كيك سيد و لواتيل اوله كور كور بوندن شك و ذكر او متقد ران شاء الله و مقصود  
 بود در كبر او متقد و در حكم متعلق اوله و الا و انواتيل او متقد در كبر عيسى سنا اول كملان  
 اخراج ايد رر بس اول بوشنك عدا سنا في فاعل اول كمله مخرج شوبه كيك جاد القوم الا زيدا  
 و بيشك زيدا كيك الا زيدا مخرج اوله ركنه في و ن كور متقد در كبر متقد در و لفظا مذكور  
 پس قوم و ن زيدا خبر بس كم مكي و در داخل تالي كور كيك جاد في الا زيدا  
 جاد في الا زيدا زيدا بوندن عدم مكي و ن مخرج اوله كيك متقد در كبر متقد در كبر  
 احد لفظه و مستثنا منقطع اوله كور الا و انواتيل مذكور اوله اما متقد در كبر  
 اوله زيدا كيك مستثنى منه مستثنا منقطع شامل و انما متدول كيك مضافا جاد احوالا تارا  
 حارا احد جنس در كيك زيدا احد اوله كيك طيل و لفظ صاخ اوله و هو منصوب بعينه مستثنا  
 منصوب اوله و في حاله كلامه موجب اوله كيك غير صفه در كبر واقع اوله كيك جاد القوم  
 الا زيدا و مذكور اوله كلامه موجب اوله كيك في و ن كيك استنهام اوله كيك مستثنى منه منصوب  
 اوله و مستثنى منه او زيدا مقدم اوله مضافا في الا زيدا احد و كير زيدا موقوف اوله كيك  
 احد و ن زيدا و ايكي وجه خبر اوله و كيك بر كيك مستثنا منقطع منصوب و لم يجر و كير زيدا  
 مرفوع و لم يجر كير كيك كيك كيك مستثنى منقطع اوله و كير منصوب اوله كير كير كير  
 و كير كير مستثنا منقطع مرفوع و كيك مضافا في احد الا و رفع كير كير احد و ن  
 بد لفظه و بولفت زيدا و ضعيفه زيدا و بوجه بدل متقد در كير غلطه ن كير اوله و ن  
 كير كير اوله كير كير و بولفت زيدا و بوجه بدل متقد در كير كير كير كير كير كير







بناء منقول و غیر از تمام فاعل عاید و زایل و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 غنی در لا تقدیر حاصل منافی تعین ایضا بعد از فاعل مضافه الایه راجع خبر اوله  
 لایه و لا غلتا ماضی موق و غیر از فاعل عاید و زایل و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 ۶ فی تحقیق انتقض ماضی موق و مستتر فاعل عاید و زایل و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 جمل حال در بحر و زایل و غنی در و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 تقدیر و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 کونها عایدین بعد ما لاجل علیها لغت و لاجل ان التی قد انتقض الایه خبر مبتدا و عایدین  
 لیس زید شیا الانشی جمله فعلیه مضافه الیه واقع و ملش لایه ای لیس لایه  
 خارج و لیس لایه متعلق تقدیر و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 لیس زید شیا الانشی لاجل علی لیس لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 مصدر کز فاعله در کلام و العاطه حقه نسبه لیس لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 متعلق و غیره و راجع و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه و عایدین حال در بار و باینکه  
 التی لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 عایدین حال در بار و باینکه و باینکه و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه  
 اعاب و اور یعنی عامل رافع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع  
 او قنور و ائت الایه و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع  
 مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع  
 مستتر نه مذکور اولیه و غیره و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع  
 کچن من لغز و معلوم اولیه و غیره و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع  
 الایه و غیره و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع و اور سر مرفوع

ثانیه

تخب و دنیا خلق کلدی الایه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 اولما زید که مستقیم اول و خور و الایه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 و مستتر نه مذکور و عایدین حال در بار و باینکه و باینکه و عایدین حال در بار و باینکه  
 اولما زید که مستقیم اول و خور و الایه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 و نفعی اثبات فاده ایدرین معنا بویله اول و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 بولس مستقیم و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 بدل متقد و لیس بران سبب که مستتر نه مذکور و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 من اصدا الایه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 زاید و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 خبر که مقد و راجع و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 که خبر مبتدا و لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 مثله و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 اولما زید مستتر نه مذکور و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 لازم کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 عامل اوله کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 الایه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 زید شیا و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 نفعی انتفا نده تاثیر بقدر زیر انشول لیس لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه لایه  
 باشد و نفعی متعلق اولیه و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 نفعی انتفا نده کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی  
 اوله و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی و کلدی







اولم که کرک مقینا و ندکور شالده زید جاعت رجاله داخل الملق و اوار الملق و اربس  
 مستثنای که ای قسمی بلب بونده ممکن و کلور اما اگر جانی الرجال الازیر اربس  
 بو ممکنه زیر موقوف بالام جانی جیع شالدر و زید داخل اولور اذله مقینا و استثنای  
 متشکل اولور معنی صحیح منکوری غیر مقصوره بقید ایلی زیر مقصور اولر استثنای اونه جایز  
 اولور نه که از یغیر و اهر اما او ایا الا استثنای المایه فیک زیر که بودیا ایکی و غیره  
 طوقره و ایچ اونه داخله مقینا الا ایکنه متشکل شالدر نهون بعینه جوابت که ده  
 واقع اولان مثال نحو کان فیها الکته الا انه منفردا الا بونده غیر معنی در و اهر  
 منفرد که جمع منکوری غیر مقصور در و چون که الا عرف در و قابل اعواب و کلور اول اعواب  
 که غیر که حقیق اولر که بعد نه ویر دیر و منفرد فی غیره یعنی الا فی جمل ایکنه تابع جمع  
 منکوری غیر مقصور ایلی وقت منفرد زیر که اول متعده هستند منکوری و الا ایکنه  
 اصله جمل ایکنه اولور نه که بویستد و اقصور و کل ایچ متعارفه اخره لکن ایکنه  
 الا الا فیکان الا بونده غیر معنی در و کل منفرد که موقوف در و اعواب فی الاکنه  
 مابعد ویر لوی که فیکاندر اصل بونده بویادی که الا اولی استثنای اولیدی و الا  
 الموقدین ویر لوی زیر اقل ایچ جیع و در شله جاز ایدی فیکان اذله داخله  
 و مستثنای متشکل اولور دی المجهول صفت اوزر نه اتفاق المیدر و اعواب سوی سابق  
 فیکر اولر که سوآنک افرا انک عراب استثنای منفرد ظرفیت مقوده اوزر نه پس  
 جادانی القوم سوی زید یعنی زید یک عریسی کلوی زید یک عریسی کلوی بوی مقدر ظرف  
 شمع و کل و لقب مقصوره ده تقدیری اولور و متعده ده لفظ بعینه ویر که اعواب  
 سوآنک افرا انک علی استثنای غیر که کلور اما قول اول ایچ در جیکان و اخر آنها  
 هر المند بعد دخواها جیکان زید تا میا و اهر کام غیر المبتدا و متقدم موقوف و فیکان  
 عامله نحو الناس جریون باعالمهم ان غیر جریون و ان شرا فیکان فی مثله

اربعه اوجوب و یک حذف فی مثل امانت مطلقا ای انطلقت ای لان کنت خبر  
 مبتدای کان فعلی اذ مضاف الیه و اخرها کان به عطف و خبر کان باجود کل عقیایله  
 هر خبر فصل و یا مبتدای ثانی عامله در خبر کان به استثنای مبتدای موقوفه رسیده و جملها  
 مضاف الیه و خبر عاید در کان به مبتدای ثانی غیره خبر مبتدای اولور و یا خبر اول موقوف  
 اولر ای من الملق جیکان دیگر و جمله ثانی بینه در وجه اولی و یا مستثنای و مثل  
 معلوم کان اقصه زید اسمی یا خبری و جملها در جود و اضافیه و اهر مبتدای خبر  
 جیکان به رابع خبره کام غیر المبتدای خبری و یستند مضاف به موقوف مستثنای عامله در  
 جیکان به موقوفه جملدر یستند ناعاندر و موقوف تعلیل مضاف به جمل عامله تابع  
 شام ناعل و خبر خبر کان به باجود فی حرف جود مثل جود در و انک الناس مبتدای جریون  
 خبر ای غیر مبتدای موقوفه و بوجله فراء شله قدر تغییر ای ان کان مکتوم خبری اهر  
 خبره ان شرا خبر فیکان کسید و جملها انک الناس جریون اهر معلقه و اهر اضافیه  
 و جمل مضاف به موقوف فی مثله ای فی مثل نه الا مثله و یا نه الباره کجدر به خلق  
 اربعه ناعل کجدر در اوجبه جود خبر اولر کسی ان غیر خبر اولر کسی مقصور در خبر کان و لفظ  
 و ایکنه موقوفه خبر مبتدای اولر و جملها ایکنه ای ان غیر خبر اولر ایکنه عکس ای ان  
 کان فی معلقه خبر کان فراء خبر ادره ثالث ان غیر خبر اولر ایکنه بقیده ان کان فی معلقه  
 خبر فراء خبر و یک مضاف موقوف الملق ناعل فی مثل حذف متعلق ان مصدر به و یا  
 کن دن عوض و انت اسمی و مطلقا خبری انطلقت فعل ناعل ای لان کنت ای لانت  
 عبارت فی خبر در حصول ترکیب یعنی منصوبات ملحقه در بعذر خبر کان و انک بولاندر  
 حرم یک خبری هستند در کان یک و اخرها انک اسمیه و نیک مهربانک دغزلان مکره  
 و بومند که با نعل جیکان در اصله خبر مبتدای در کان که اولر و اصل اولر مبتدای ناعل  
 اولر که اصطلاحه اکاسم کان دیر و خبر مبتدای خبر کان اولر منصوب و موقوف







المضاف اليه جري بعد ظرف مكان ودخلها مضاف اليه وضمير لايه راجع اليها فاضل مضارع  
موقوف ممكن فاقم مقام فاعلي عائد ومقطوعه وبها المضاف اليه وضمير راجع لنحو لايه راجع  
لمركه فالمراد بها هي عذله مضافا حال مترادف وبما صفت تركه در او مشبهها معطوفه مضافه  
به متعلقه مشبهه وضمير راجع مضافه مثل معلوم لانني جنس ايجوز علام منصوب اسمي  
رجل مضاف اليه فيها جري وضمير داردن عماره ولا سابق كيدر عشرين مشبه مضاف  
در اما ضمير اليه جري فان حرف مشروطا كان فعل شرطه مستكن اسمي عائد ودان صكره  
واقع اسم مفرد افعلي مبتدأ مفعلي جري جمله اسميه عارضة شرط واقعه انو يكون اوله فاعلي  
اوله وعلى حرف جر واما موصوف فيجب مضاف جعول وسكن فاقم مقام  
فاعلي عائد ودان صكره واقع اولان اسم وبما صفت به متعلقه وضمير لايه عائد وبوجه  
صله وبما صفت به موصول صكره وبما موصوف صفتيه فلما جرد ودر على اليه وبما جري وجره  
بسميه متعلقه تقديره فان كان الاسم الذي بعد لا النفي اجنس مفردا اي لا يكون مضافا  
ولاشبهه فذلك الاسم مبني على النفي الذي ينصب ذلك الاسم بذلك الشيء  
من جرته او حرف لوصف وان كان موقوفه ان كان مفردا كيدر راجع اليه او موقوفه  
معطوفه قدر يعني فعل واقع اوله سبه طرف مكان مضافه اسم لايه راجع ضميره وبن  
معطوفه راجعا ومضافه لايه وجب ماضي موقوف الزف فاعلي واليكبر رضم مطوف وبوجه  
خوادر وان كان موقوفه قوله مثل مبتدأ مضاف فقيده مبتدأ مفعول في محذوف خبره ولامني جنس ايجوز  
واسمي محذوف واما انك مقامه فاقم واولا انك او بوجه كده حسن مضاف اليه لايه خبر لا در  
وضمير فقيده راجع مضافه مضاف اليه متاول خبر مبتدأ اي مثل هذا الحكم متاول فغيره  
هذه الفقيه حكم ولا فاعلي مثل ابى حسن انك مفعول كيب نفي جنس ايجوز اولان  
لا كما على انك على اي حال متعلق على انك نفيض واما على نظير على نظير مبتدأ اي انك انك انبات  
ايجوز ولا انك انك نفي ايجوز پس بوده الواح مبتدأ خبر ايجوز اما على كده بعض يده بقدر

اوچ شمرطه طالع اولور برسی اولور که لایله اسمی ارا سنه فاصله اولمیه الیمنی سے  
 اولور که اسم کره اولمقی اوچنی سے اول کره مضاف و یا مشابه مضاف اولمقی کرک بودیه چون  
 المنسوب لما دئی مثال اول مضافه کره ور و مثال ثانی مشابه مضافه کره فان کان  
 مؤدو ایضاً اسم لا مؤدو کره اولور سه بنی مضاف و مشابه مضاف اولور سه بنی اولور اول  
 کره و حرف اولور سه کره موب الیمنی بنیه انکلا ابوی مثلاً لار مل فتح اوزره مبنیه لار جلیل یاقین  
 مفتوح یا یه مثال لاصیل یا نک کبریه مثال لاضاربات الف و تا یله جوهه کبریه  
 مثالدر بونزه فتح اولور سه بنی اولمعهه جایز ور قول شاعره لاسانبات کیسی اسم لایک  
 مؤدو کره اولور سه بناسنه سبب معنای حرفی تعییندر زیرا که لار مل نک تقوی لار مل  
 بر مل در ویم کلاه که بر اسم معنای حرفی متعین اولور سه بنی اولور و ان کان حرفه بنیه اسم لار حرفه  
 اولور سه کرک مضاف اولور که مؤدو کرک لایله اسم مؤدو نک یا بنیه فاصله اولور کرک  
 اولمیه اول اسم مؤدو حرفی الیمک و اجیدر نیزه لار حسیه نک مؤدو علی اولماز نام اتم حرفه بنیه  
 انکه حرفه بنی محط اوله زیرا ان کره و مؤدو علی لیدر و مؤدو نک تکراری ده لازم اولور  
 نه که لازمی فی الدار و لا غیر دیر سن و بر تکرار الیمچون و اجیدر لار اصلهه نئی جمل الیمچوندر  
 و جبهه نقده اولور و چون کره مؤدو نقده اولماز قایم مقام نقده حسی اولور که بر نک  
 کیسی لایله اسمی بنیه فاصله واقع اولور سه انده نفع و تکرار و اجیدر نه که لایله ابرجل  
 و لا ابراه و دیر سن زیرا بر حکام جواب سؤال مقدر در کو ایا کرک سه سؤال الیدوب دیر افرها  
 رجل اولمیه برس جواب سؤال المطایح الیمچون منقولده نفع و تکرار و اجیب اولدی  
 و تاویل قضیه و لا ابراه سن لها اولور که و لا مثل ابی حسن دیکدر و مثل یونیه اضافیه  
 مؤدو اولماز زیرا تکرید توغلی و اریس نفی فتح الیدو اجب اولور و چون مثلی که مضافدر  
 حذف الیدیلر و مضاف الینک قایم مقامی اولدی مضاف نک ابراهنی که نقصد اضافی الیدی  
 لیکن نصب بونزه الفدره و مضافه فتحه الیه ابوی و بوسوز حضرت امام عمر کره حضرت امام











مابعد لا تشبه متعلقه منقول له لتقلید له ای لضاف که مشارکه متعلقه فی اصل  
 مفاده ای مضافه مشارکه متعلق منسوب سبب تم انکه مجرور در حق است و تدر  
 لا بالده الفک ناشئه ولا علما کرده نمک مضاده مشارکه ای چون لم یجر من جمل  
 لا باقیها علی ای لم یجر هذا التركيب لاجل المعنى الذي ذكرناه وليس ان قد ورد وممكن  
 اسمي عائد ولا باله ولا علما کرده اولان بنیه بمضاف خبری لتمام المعنى ليس به متعلق حلالا منقول  
 مطلق ای حرف فلاننا لیسبويه خلاف متعلق و یکوفه مضایع مجهول مستکن قائم مقام فاعل  
 عاید در اسم لای کثره صفت مصدر مخوفه و با ظرف مخوف ای ضدی کثیرا اذ ما کثیرا  
 فی حرف جمل انکه مجرور و مضاف لانی جنس ای چوندر و اسمی مخوفه علیک خبری ای حرف  
 تشبیه مخوفی ای لا باس دیگر مخوف مضاف الیه در محوطه ترکیب لایک اسم بنیه  
 عطفی و جدا و زید در برسی لفظه و محلی قرینه عطفه که ایکس تک بیه یکی برور مطلق  
 نفس در بر سیده محلی بیده عطفه که بقدر نه که قول مشاعده و اقصد و لا اب انما شمل  
 مردان و انبه اذا هو بالجد اتوی و تازا واک لا اب لایع و یکس فعلی مجرور و لا باله لا اب  
 که کبیر و بو مؤذکره در فتح اوزره مبنی لایله و له خبری ای لا باطل الیه دیگر لیکن بونک  
 اصل مفاده مضافه مشارکتی و ارکه اول نسبت اب در صاحب خبره پس بونک چون الف  
 زیاده الیه ملکه که کویا اب مضافه و الف لایعیه مستحده و جازیه و کدر که لا باله حقیقتیه  
 مضاف اوله زید که لامکه جودی لفظه اضافه با خبر پس بیکه مضاف اولور زیرا که  
 مضاف اولیسیدی خبره تدر اولوری در فتح تکرار واجب اولوری که بونکه لا باله کبیر  
 الفک ثباتیه لا غلای له و لا نهی له بونک سقوطی بیه بونکه مضافه مشارکتی و اصل  
 مفاده که نسبت غلامین در اول مخبر که لادن صکره در پس بوشا بهت ای چون نونی بونون  
 حرف الیه حقیقتیه مضافه ادلغی ای چون دکل بلکه حقیقتیه و اصل لا غلامین که نه که لا باله بیان  
 او که و من تم یعنی لا باله الفک زیاده و لا غلای ده بونک حرفی اصل مفاده مضاف

الیه مشارکتی چون اولو مجرور و که جازیه و کدر که لا اب فریاده الف زیاده ای و اب  
 فریاده بیه زید اب که داره اضافی فی مضافه و مطلق ممکن و کدر ای و لا اب فیها نمک مشارکتی  
 مضافه اصل مفاده اولما ز پس مضافه تشبیه الف زیاده اب که جازیه و کدر که بونک  
 لا برقیع علیها ای علی الدار و علی المرأة ادعی الامتیة بونک حرفی جازیه و کدر زیرا که رفیقک مضافه  
 علی مضافه مقصوره و کدر پس اب که اصل مفاده مضافه مشارکتی اولما ز ای بونک حرفی  
 مضافه تشبیه جازیه و کدر و پس مضافه بونک اب باله و لا غلای مضافه و کدر در اول سبب که  
 مضافه ساسد اولور زیرا که مضاف اولی و رفع و تکرار واجب اولوری زیرا که اب معرفه  
 اولور که لا باله و در اد جونی اب منکره یعنی فصل زیرا که مضافه بولور در کج با س  
 یوقدر انک و یکدر که لا غلای له دهده سوز بولور که مقصوره فی جنس غلامین در  
 پس که مضاف اولیسیدی غلامین مؤنث اولور و رفع تکرار واجب اولور و پس اول  
 که سیمویه و یمندر که مضافه و اظهار لام که مضافه ای چوندر صحیح و کدر و یکدر  
 اسم لاکاه اولور که لایک اسمی حرف اولور و لا علیک ای لا باس علیک و یکدر  
 خبر و لا المشبهین پس بولیسید و خواها و معی لغه اهل الجار و اذا انیدت  
 ان مع ما و انقص الشی بال اولقدم اخیر بطل العمل و اذا عطف علی بوجوب فاعل خبر  
 مبتدأ مضاف الیه و لا اکامعظوف المشبهین و لا لاک صغیره پس اکامعظوف مبتدأ  
 تامی المسند خبر مبتدأ انیدر و جمل مجرور و یا خبر خبری مخوف مبتدأ له ای متهاجرها و لا هو  
 المسند ابتداء کلام اوله و یا خبر مبتدأ اوله و هو ضمیر فصل المسند خبر مجرور و بعطف مسند  
 دخول مضاف الیه که بولور و خواها ده عاید و اولایه و معی مبتدأ عاید و مقدر لغته که  
 لغت اصل جاز اکاد لالت ایور لغت اهل الجار خبر مبتدأ ای بونک استقامت المعانی لیس لغت اهل  
 الجار و یکدر و اذا ادوات شرط زیدت ماضی مجهول فعل شرطان لفظی و ادایم مقام  
 فاعلی طرف مکان و مضاف الیه که لفظ امر و ادور و ادور عطف انقص ماضی مؤنث







مستأنف یعنی اللام متعلق اول و غی نهیه و ظرف معطوف در جنس مضافه او یعنی من فی  
 جنس المضاف معطوف بر معنی اللام قلته او یعنی من فی قلته ای ظرف المضاف بوده معطوف بر  
 سابقه و صیغی ای مضافه یعنی فی ابتدا ایل خبری مثل معلوم علام مبتدا مضاف الیه تقدیری  
 غلام زید نام و یا غلام زید جانی تا آنکه کلام تمام اول و جمله جمعا جزو مضاف الیه در و حاتم  
 قصه و خبر الیوم معطوف بر غلام زید و خبر مطلق ترکیب جو درات خبر مبتدا متحد و خبر  
 ای نه ایل جو درات یا جو جزوی خودی مبتدا در ای من الموبات المجرورات پس یکی و چه او زده  
 بیل و خبری جو درات متشبه جو دره و راجع در و چه خبر مبتدا اول و هو مبتدا ثان  
 اول و ما مشتمل خبر مبتدا ثان اول و مبتدا ثان خبر بیل خبر مبتدا اول و هو خبری که جو درات  
 راجع بر مؤنذ که در زیر که ما مشتمل الی لفظ مبتدا مؤنذ که در اگر چه معنا جو درات که جو درات  
 و هو کاه که خبر مؤنذ که نوشت بینند واقع اول که برشته دن عیتر اول اول خبری که خبری  
 و تانیفی جائز اول و کو که دیشد که المجرورات ای اسما مشتمل علی علم المضاف الیه و علم مضاف  
 الیه جو درت که اول کتابه معلوم و متشبهی و هو متعاده مضاف الیه دن و او در اسم در که  
 اکابر برشته منسوب اول و حرف جو و اسطه سیله که اول حرف جو ملفوظ اول و یا مقدر در و تر کیده  
 و او اول بلی انظر الملام اول حاصله بامدی جو در اول و یکدر و خبر مبتدا خبری جو در و اسطه  
 زیده منسوب اول و پس زید برشته منسوب الیهی اول و ملفوظ حرف جو و اسطه سیله که بونک  
 کبیر غلام زید خبری که غلام زیده منسوب اول و دیشد و مقدر حرف جو و اسطه سیله که لا در و بوتاه  
 و او در زیر که آنک انگری که جو در با قید را و ا قید بلی اهتر از ایلدی منقول فیه منقول لید دن  
 زیر او حرف جو انفرده مقدر در او را و دکلر زیر انگری که جو در باقی و دکلر مضاف و مضاف الیه  
 و اضافت استقامت حرف جو مقدر اول و ب مراد اولایه زیده زیاده حرف جو ملفوظ اول و لان بر دن  
 حرف بر بیکدی که خبر حقیقه مضاف الیه در اول متعاده ذکر اول که فالتقدیر چون که معلوم اول که  
 که مطلق اضافه ایکی قسم در بر بلی ملفوظ حرف جو و بر بلی مقدر حرف جو در و قسم اول که

و اضافت بر مبتدا بحث یوندر بوندن خبری که حرف و او بعدی جو درانته که مباحثه و دفع معلوم  
 اول که رک بر بیکدی که قسم ثانیه ذکره تخصیص الیه اکا متعلق اقسام و احکامی بیان الی بیکدی که  
 و شطرا اضافت که حرف جو تقدیر یک در اول که مضاف بر اسم اولی که خبری و تانیفی و جمع  
 و تثنی جو در اول و بی یعنی حرف جو تقدیر الیه اضافت ایکی قسم در بر بلی معنوی و بری لفظ  
 معنوی اول که زده مضاف بر اسم اول مضاف خبری که اول صفت که و مؤنذ اول که مضاف  
 معنوی زده مضاف اسم و بلی که رک غلام و حاتم جدید و جائز در که مضاف اسم اول و اول اسم صفت  
 اول و اما مؤنذ مضاف صفت اولیه مصباح مع و کرم البلی که بی ای یعنی اللام یعنی اضافه  
 معنوی و حرف قسم او زید در بر بلی لام معنیه در اول بریده و در که مضاف الیه جنس مضاف  
 اولیه یعنی مضاف الیه مضاف صادق اولیه که بیکدی مضاف الیه حرف مضاف اولیه و غلام  
 زید بوندن زید غلام که خبری مضاف صادق و کل غلام که خبری و کل ایلدی غلام زید اضافه  
 لام تقدیر بلی در ای غلام زید و یکدر اضافه ایکی قسم من معنیه در که مضاف الیه مضاف  
 جنس اول یعنی مضاف صادق اول که حاتم جدید حاتم صادق مقدر و حاتم کاصیدر و اضافت  
 من معنیه در ای غلام من جدید اضافه ایکی قسم من معنیه در و اول بریده او که رک  
 مضاف الیه طرف مضاف اول و خبر الیوم یوم بوندن طرف زید و اضافه فی من معنیه در  
 ای حرف فی الیوم و اضافه ایکی قسم بلی و بلی خبری دیدی که اضافت فی من معنیه موجود و دکلر  
 و خبر الیوم مثل ای بلی ای بلی در که بلی معرفت تشبیه ای بلی در بر بلی بلی بلی بلی بلی بلی  
 منقول غیر منقول بر تشبیه او بلی و اضافه لام معنیه در ای حرف الیوم کو بیا یوم مقدر  
 او بلی و بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی  
 الوقوع فی خبر خلاف ای بلی در که مضاف الیه مقدر حرف جو لای جو در و حرف مضاف  
 جو در و حرف بلی در مضاف الیه ده عامل مضاف مقدر حرف جو بلی بلی  
 و تفید توفیق مع الموقد و تحفیص مع النکرة و شرطه بجزای المضاف من التوفیق و اما اجازه















[illegible]

اما معطوف ای تنول فی هم جمی و فی همن هعی و بتعال مضارع مجهول فی انما که تنوید یله  
قیام تمام فاعل فی اکثر یتعال مبتدیان و فی معطوفه فی یه و اذا اذات شرط تعلقه ما فی  
مجهول نخل شرط و مستقر قیام تمام فاعل عاید و در اسما استیه قبل ما فی مجهول فی قیام  
تمام فاعل جمله جاب شرط و بار اما معطوف هم و همن و هم بری بریه معطوف در فلک  
ناسنده اوج حرکت جاب در هم فم و فم مبتدا الفاء مضاف الیه انفع خبر مبتدا در منها  
انفعی متعلق و غیر فم و کسره و اجود و جاب ما فی مودف هم فاعل مثل فیلما و ایچک مصدر مخذوفه  
صغندر تقدیری و جاب هم جینا مثل جمی بی فی الاستعمال یکنونه با مجاز که اما رفلد و ایچک  
مبتدا مخذوفه خبر در تقدیری و جاب هم عاید و جاب اربعه اهد مثل یو مضاف الیه و هت و دلو  
و عصاه معطوف در مطلق جاب فاعل مخذوف هالدر و یا مصدر مخذوفه صفت و یا مفعول  
مطلق ای جاب مثل این کلمات المذكوره حال کنه مطلقا لا یفید الجا لا الافراد و جاب هم  
شماره جینا مطلقا و اطلاق اطلا و جاب هم مثل یو مطلقا اعابی سابق کیسره و ذو  
مبتدا لا یضایف مضارع مجهول یعنی فی استتال و مستکن قیام تمام فاعل راجع در ذویه  
الیه مضر جاب و مخذوفه لا یضایف به متعلق و جمیه خبر مبتدا و لا ینفع فی استتال فاعل منقول  
و مستکن قیام تمام فاعل عاید در ذویه و یو جمله لا یضایف حکم کنه معطوفه  
مخصوص ترکیب اما الکا سمارا استیه اوایل کتابه معلوم اولدی و ی که اسما  
استیه یا مستکن غیر به مضاف اوله اعابی و در فله لجر اما یا مستکنه مضایف اوله  
باشقه احکامی و او شراف و اب ده و ابی دیر سن زیر بنو که لام الفکره استیا  
مغنیبا ساقط اولشدر ایحدی فخری حرف صحیح اولور و یا مستکن چون اول حرف  
مکسور اولدی کرک حرف یا منقطع اولور و یا ساکن نه که غلانی ده معلوم اولد که اما بر در  
بو ایچیک لام الفکره که وار در و در مذرب یا به قلب ایدر و یا مستکن ادغام و افقی  
وابی دیر اما هم وی که یا مستکنه اضافت الیه یس مع منون که بنو که افویدر لام















جنبه انوفیر اوست واجته مطوفه ومن ثمه جابر ورا لم یوصف ترکیب متعلق در او  
 تعلیل در جبر این تقدیم اوله که لم یوصف تعلیل مطلق ذوالالام نام تمام غایله الا  
 موقی استشنا متعلقه و قد یفیکر استشنا تقدیر و من ثمه لم یوصف ذوالالام متعلق  
 الا یفیکر و غیر یفیکر ذوالالام راجعه اوله متعلق مطوفه یفیکر الی مثل متعلق متعلق  
 و غیر متعلق ذوالالام غایله ذوالالام کینه حصه در او ایدن محقق یوقی التزم من محمول  
 وصف تمام مقام حاصل باب متعلق الیه لهذا که متعلق بذی الالام جابر و رله وصف متعلق  
 للالام التزم متعلق ومن ثمه تصیف مرتبه لهذا الایض در مرتبه لهذا التزم  
 ساجده معلوم در محمول که مفرک اوفی معارفه اوج قول اوزره و وصف غایله  
 اوله توضیحی محتاج و کله ریس یونکیون معین موصوفی اولما ایندیکه مفرک موصوفی اوله یونکی  
 صفته اولما زیر این مفرده معنی و صفیت یوقدر که دلالت الیه بر ذالک بر منانکه قائمه  
 بل که مفرک نفس ذالک دلالت الیه بر ذالک قائم معنی و کله یونکیون ضمه له بر منانکه و وصف الیه  
 و الموصوفی اخف یعنی موصوفی صفته اوفی که و باس و کله صفته و توفیه زیر صفت  
 تابع موصوفه در یونکیون مطلوبه در ایندیکه کله که مکنه موصوفان اوفی و اوقی ساوله وجود  
 معلوم اوله که فی مینه موصوفی اوله و صفته و اول اوفی معارفه قول اکثر اوزره  
 اندن صکره در مرتبه و علم اوفی و علم در صکره اسم اشارت و موصوله که یو فیصل  
 قشده ایکسی بر مرتبه ده بر سهامت قبیلند در اندن صکره موقی باللامدر و موصوفیه  
 متعلق اوله اول موقی مکنه بر منانکه در بیسمه متعلق اوله مرتبه و غیره در و علم متعلق  
 اولان مرتبه و علمه در و علم لهذا القیاس که علم علم متعلقه و صفیه لیکه اوله و مرتبه  
 بریز صاحب علم و اما فی مینه متعلقه اولما جابر و کله در مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت اوله  
 موصوفی اوله و مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت اوله و موصوفی اوله و علم غیر مرتبه  
 بریز صاحب علم حفظ القرآن موقی بلایله و علم موصوفی اوله و مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت

یونکیون

یونکیون اسم اشارت که موقی تمام سائر معارفان نازر موقی و در و در سائر معارف موقی و در و در  
 جابر و کله الا کله یونکیون شکیل موقی بلایله و مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت اوله و موصوفی  
 متعلق اوله اول موقی مکنه بر منانکه در بیسمه متعلق اوله مرتبه و غیره در و علم متعلق  
 اولان مرتبه و علمه در و علم لهذا القیاس که علم علم متعلقه و صفیه لیکه اوله و مرتبه  
 بریز صاحب علم و اما فی مینه متعلقه اولما جابر و کله در مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت اوله  
 موصوفی اوله و مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت اوله و موصوفی اوله و علم غیر مرتبه  
 بریز صاحب علم حفظ القرآن موقی بلایله و علم موصوفی اوله و مرتبه بریز صاحب علم اسم اشارت



بر مضافه فاعل الی کسیانی ذکرا تا الخ و فی مثل معلوم قاعده فاعل و مفعول و مفعول  
 و جمله خلاصه و مضاف الیه اذا اذات شرط و عطف فاعلی مجهول مثل شرط مستتر فاعل مضاف  
 عاید در سیمه علی المفعول عطف یتعلق المفعول صفت مفعول که تا می شود  
 و مستتر فاعل مضاف علی را بعد مفعول متعلق الیه متعلق و جمله خبری شرط و مثل معلوم  
 طربت فعل و فاعلی ناگفته در و نیز با مفعول و جمله خلاصه و مضاف الیه در الا و فی کشتا  
 ان و فاعلی بیع مضارع موزون و فاعل مضارع بران و فاعلی فاعل بیع در و جمله خلاصه  
 استثنای لفظ و استثنای مفعول و فاعلی که متعلق به جمیع الاحوال الاعمال و فاعلی فاعل بیع  
 یا خود استثنای منقطع اول یعنی لکن ان بیع فصل بیع مضاف موزون و فاعلی بیع مفعول  
 ترک فاعل و ضمیر ناگفته را بعد حکایت مذکور که اگر اذکرا دلالت اید مثل معلوم فاعلی بیع  
 فاعل و مفعول فاعلی در و نیز مفعول خبر مفعول و جمله خلاصه و مضاف الیه و اذ عطف  
 علی المفعول خبر و را عید الحاق و اذ عطف علی المفعول المتصل که کدر اوابه و خبر ترک یک  
 و مفعول یکسند نام و در و نیز مفعول یک یکسند محصل ترکیب فاعلی مفعول خبر مفعول  
 که کلامه واقع نسبت به مفعول مفعول در بر یک بر تران زیاده و کل مضاف جمع توابع شاعر  
 و مقصود النسبة قد بدلت و ناگفته و عطف بیان خارج فکر که زیر ایا و مفعول نسبت  
 و کلام در بل که متبوع در و مفعول قد بدلت بول خارج فاعلی که زیر نسبت اول مقصود در  
 متبوعی و کل بل که متبوعی و مفعول مقدم سیدر نه که جاعلی در احوک دیرین و قدیر منقطع  
 بیان و اقد تمام صدون صکره و و فاعلی که کلامه ان شاء الله تعالی مباحثه و فاعلی  
 تمام ریز و عمر و اید عمر و بر نایم نسبت قیاس مفعول در و مفعول مقصود اول فاعلی که  
 و ارا ان و و و فاعلی که بر سیمه و توطی ایشد که و او در و کلامه خبر مفعول متعلق  
 او زره خبر سیمه عطف اول لا زهر اول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته  
 تا کیم اول متعلق به مفعول و اسطیله نوا استعمال اید و مفعول علی و فاعلی

اول و ارا تا کیم و فاعلی که ناظم مفعول بر سیمه مستعمل که منزه و مفعول و  
 عطف الیه و مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 او زره که مستوی و مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 تا کیم الیه و بواسطه مضاف الیه و مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 ان و او زره مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 مثل خبرت الیوم و زید کو یکا و فاعلی و اسطیله و مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 تا کیم خبرت الیوم و زید کو یکا و فاعلی و اسطیله و مفعول خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 افا و زلا زهر را کوفی و کلامه خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 و زید و و زید زهر را کوفی و کلامه خبر مفعول متعلق خبر مفعول متعلق ناگفته در و مفعول خبر مفعول  
 مستعمل عطف الیه ناظم مفعول و بواسطه خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 غلامک و غلام زید دیرین جاعلی فی غلامک و زید دیرین و مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 و من فاعلی خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 زید الذی باب لانها و النسبة و اذ عطف علی مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 الا فی نحو الخ و اذ عطف علی مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 حکمده اول فاعلی خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 جمله خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 فاعلی خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 ماضی مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول  
 صکره سیدر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول خبر مفعول











عام و شام و جمیع اقسام یعنی نزد مذکر و مؤنث و تشبیه مذکر و جمیع مذکر و مؤنث و مونث و مونث  
و تناول اختلافی ضعیف و غایب اول و کور پس نزد مذکر و تشبیه و کور و مؤنث و تشبیه  
نفسها و تشبیه مذکر و مؤنث و معانی آنها و جنس آنها و یکدیگر یکدیگر چون که گفته  
مشابه مضاف اول و مضاف معانی آنها و مضاف اول و لفظ تشبیه که مضاف در مبدل اول و  
صیغه جمع اکثر استغناء پس غایبها و مظهرها و را بیاورد و نیز بر یک آنست و مظهرها و ظاهرها  
در و سهها و دیگر و جمع مذکر و ده آنست و دیگر و جمع مؤنث و آنست پس  
اختلافی صیغه لفظ تشبیه اول و که گاه یک کور و گاه جمع و اختلافی ضمیر اول و که ضمیر  
گاه معز و مذکر اول و گاه معز و مؤنث و گاه تشبیه مذکر و مؤنث بر یکدیگر اول و گاه  
جمع مذکر و گاه جمع مؤنث و بوقی اول و گاه در لفظ عینک جای قسم ثانی که کلام و کلام در  
تشبیه به خصوص در زیر اعمایه مشتمل در پس نزد و جمیع مستعمل اول و تشبیه مذکر  
ایچون ناید که گاه در و تشبیه مؤنث ایچون کلماتی در و باقی الفاظ تشبیه غیر  
مخصوص در یک لفظ کلام صیغه حق تلف اول و مار بل که ضمیر مختلف اول و کور پس در شریعت  
کلام و جایزه کلام و العبد کلام و کور کلام و غیره کلام و العبد کلام صیغه اختلاف  
ایله اول و کور پس نزد مذکر و شریعت العبد اجمع و کور پس و مؤنث و شریعت العبد  
جمعا و کور پس و جمع مذکر ایچون اجمعا و کور پس و جمع مؤنث ایچون جمعا و کور پس و جمع  
بوت قیاسه و لایون که کل یعنی کل لفظ و اجمع لفظ و مشتقا ناید اول و لایون  
اول و تشبیه که اول و جابریه برن اول و کور پس و یعنی غایب و تشبیه کور  
اکرم التوم کلام و یکا کلام برن اول و کور پس و شریعت العبد کلام و یکا  
مخامه کلام و اجمع ایله ناید که گاه در و جابریه کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
قبول ذکر اول و و اول و تشبیه و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب  
لغوا و کور پس و اول و تشبیه و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه

و اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
فعل و اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
بمنفصل شرط فعل معلوم و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه و کور پس و لایون یعنی غایب  
انما فعل و اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
بنا و ماع و مستند و اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
که یکا فعلی لایون و اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و ضمیر اکتع به راجع در ضعیف خبر متداور و بوجه مطلقه در جمله شرطیه باب اول و اکتع  
مخصوصا که چون که ضمیر فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
لفظی ایلم که کور پس و فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و عین انواع احوالات قبول ایلم واسطه سلب نام استعمال او زره در و لایون و کلام که  
بوجه عین استعمالی تابع استعمال ایلم لایون و کلام و استعمال ایلم لایون و کلام  
ضمیر فاعل متعلق و یکا کلام و کور پس و فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
نیز که کور پس و فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و کلام و کور پس و فاعل متعلق فاعله و یا عین ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و ابعی چون که اجمع ایله مذکور اول و تشبیه عین و اول و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
دلالة انوار در پس اکتع و احواله و اجمع ایله ناید که یکا کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
و بواجع لفظی کلام و تشبیه و اول و کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
نسخه زنده لفظ البصحه و اجمع ایله مذکور و لایون یعنی غایب و تشبیه و اول و کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
احوال اول و تشبیه که کافیه کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه و اول و کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه  
دور و هو و بدل لفظ و بدل البصحه و بدل استعمال و بدل لفظ و اول و کلام و کور پس و لایون یعنی غایب و تشبیه



وانشاء جمله وانشاء مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 غلطت بغیر الی بعد ان مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 الی بعد ان مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 متعلق و بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 باین صریح و باین مقصود متعلق و در طرف مقصود و غیر متبوع را بعد و هو متبوع  
 غایب در بدل بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 معطوف در بدل بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 خبر مبتدا اوله و انشاء جمله و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 ظرف مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 ان یکون بین الاوایل و انشاء جمله و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 بغیر البعض و الکلیه صفت طلبه در و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 و مستکن اند ان فاعله الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 فعل و فاعله الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 اولی انشاء جمله و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 جایز زید اخذ کردی من مقصود نسبت می در راضه و زید که ذکر است مقدمه و توضیح  
 اخذ تایید ذکر است جمیع توابعی شامله و مقصود بالانتهای جمله و ظرف مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 غیر است انرا یک و در و نه قید بیده بوده جیدی و بدل و در قسم در بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 البعض و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 مذکور ده ذات اف عین ذات زید و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 دیگر نسبت زید را نه و بعد از القوم نشتم و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان

حکمت و جود دادن بر ماسله و اسم کمر کسره و کنگنی فی شامل نه که کلام شریفند و انقدر  
 است لکن کلام الشهد الحرام قال فی ذکر کنگنی فی آوای اوله و سلب زید و غیره و کمر  
 بر یک حرف شامل اوله و انچه زید علم یک بوسه بدل انشمال سیمه اوله و کنگنی  
 که اول کلام اجماله دلالت ایدر الا کلامه بیکس کو با که اول منزه مشتمله در شانی متنا  
 هرگاه که انچه زید دید که بوجود معلوم در کلمات زید موجب و کلام پس کو با که در پیش  
 انچه زید من زید و بومنا اجماله شامله علی و غیره و بوسه جمیع اقسام بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 شامله و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 و غلط ذکر الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 و کنگنی غلط الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 و مختلفین و اذاکا ان کمره من معرفه و مختلف واجب مثل بالانتهای جمله و انچه زید  
 و یکونان ظاهر و مضمین و مختلفین و لا بد از ظاهر من مضمین بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 مثل خبر زید و یکونان مضاف مع و فاعله ان فاعله و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 کان فعل شرط و مستکن اسمی عاید در بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 فاعله مبتدا خبری مخدوف و جمله شرط ای اذاکا ان البدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 فاعله لازمه مثل معلوم بلنا حقیقه جارج و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 کا زید مفت نایه در مجموع خلاصه و در راضه و یکونان ظاهر و مضمین و مختلفین  
 اعواب ساقند معلوم و انا معطوف و لا بد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 مقام فاعله من مضمین بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 م العایب که در شانی متنا و معلوم خبری فعل فاعله و مفعول زید و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان  
 حصول ترکیب بدل و بدل الی بعد از مبنی و بین الاوایل مبنی و غیرها و انرا مع الی تقدیر الی بعد ان



















[illegible]

جاری

جاریه راجع اوزر ندره و اگر کس اشتباه نموده اولی همد زید فایر بتوبه انفصال ضمیر زید  
التباس نفوذ زید که ضاربه ثابت نشدن و اختاره ضمیر ندره معلوم اولو که همد زید  
ضمایر در و اگر مقصود اول اولی که زید همدی ضایر عبارت بود که کیدی همد زید  
ضایر بها نزدیک کبی رده انفصال طرد البابدر و اذا اجتمع ضمیران و ليس اوجها  
مرفوعان کان اوجها اعرف و قد مت فلک بخیر فی انی مثل اعطیتک و ضربک و الا ان  
منفصل مثل اعطیتک آیا که و یا نه و المیار بر کس فی جواب کان الانفصال و اکثر لولانت الا ان  
و عیب الا ان و جاء اولو که عساک الا ان و اذا و ادوات شرطه اجمع مثل شرطه و ان  
فما على اجمع و ليس انفصال ناقصه و ان اوجها می مرفوعه و جمله مطر و در شرطه بیان و حرف شرط  
کان مثل شرطه اوجها می ای حرفی و قد مت فعل و فعل و منقول به جاعله و فلک اعطیتک  
فلک المیار و مرفوعه و مقدم حرفی فی انی فلک متعلق اولو و غنه متعلقه و جمله شرطه نا بیدر  
و شرطه ثانی و جاسی فیر شرطه اولو و اول جمله استاده در مثل معلوم اعطیتک فعل و نا عمل  
و منقول به جاعله و مضافه و حرفه که کا مطوف و الا ان و ان لکن اوجها می کا در نا جمله  
شرطه فهو منفصل جمله جوابیه مثل معلوم اعطیتک آیا که اعطیتک کسید را و یا نه آیا که  
مطوف و المیار مبتدا فی ضربک کان جمله متعلق الانفصال خبر مبتدا و اکثر لولانت  
حرفه که بزود حکم مبتدا واقع اولو و ادوات مبتدا خبری محذوف الا ان و جاعله اوج و در  
متعلقه معذره لغوی لولانت طاهر لکان کذا و عیب فعل و نا عمل الا ان و جاعله اوج و در  
اولی کسید را و یا نه و مجموع خبره لغوی و اکثر فی الاستعمال وقوع خبر غیر منفصل بعد لولانت  
مبتدا و وقوع ضمیر مرفوع متصل بوعی لانه نا عمل و جاعله نا فعل و موقوف للاحرف و در اکناف  
منفصل اولی و کان جمله خبر و در و عساک کا مسطور عساک المیار ضایر اعا بونده فعل  
معانسه و در و کسید مبتدا متعلق و اما احش متعلق اولی که مرفوعه ابتداء الفه و ثانی مرفوعه  
فما على و در و قد مت فی انی منسوب و در جرت عساک و نا کانیده مخمور و دلیل قنوه اولی



مجرد در تقدیر حذف مضاف ای اولاد وجود که مضاف حذف اولدی و مضاف الیه برین است  
اولد که انچه ای غیر اولاد که عساکر جانی و غنائی و اولاد که عساکر فاعل جانی و در محله  
ترکیب چون که ای غیر برده جمع اولد که بر سه غیر مرفوع ای الیه مقدم اولور و غیر فاعل  
متصل اولدی که کرک غیر مرفوع اعرف اولد اول یکجی غیر درون ترکیب کسی زیر غیر مرفوع کرک  
عالمه شدت اتصال و ابرس کو که عالمه غیر ثانی یا بنیده حاصله یوقدر ایوی غیر تانینک  
اتصال واجب اولدی که و یا جود اعرف اولیه نته که زیر ضربک دیرسن بونده ضربت آیاک  
و یا زیر ضربت آیاک دیک جایز و کلدور و اگر بواکی ضربک هیچ غیر مرفوع اولد ایکیدن  
حاله و کل یاری برین اعرف اولد و یا اولیه اگر اعرف اولور سه وانی مقدم کنور دیکه  
غیر تانیده غیر سن اگر دیر سک متصل کنور سن نته که اعطینک دیرسن کاف که غیر تانیدن  
اعرف و وانی مقدم طوشت سن و اگر دیر سک متصل کنور سن نته که اعطینک آیه دیرسن  
اتصال ایکیچون در مقدم اولان اعرف دیرس کو که عالمه غیر ثانی یا بنی فصل اییشدر  
اما اول جیتدن که غیر اول مرفوع و کلدور و شده اتصال مرفوع ده کی یوقدر پس کو که  
عالمه غیر ثانی یا بنی فصل اییشدر ایوی غیر ثانی متصل اولدی که کرک بونک کبیر ضربک  
ده حال زیرا که غیر مجرور مستقیم کنور و غیر مخاطب پس جایز در که غیر مخاطب متصل  
اولد نته که دیرسن عیضی ضربک جایز در که متصل اولد نته که ضربی آیاک دیرسن اول یکی  
وجود در که اعطینک و اعطینک آیه ده دیک و اگر غیر درون هیچ مرفوع اعرف اولیه فصل  
ثانی واجب اولور نته که اعطینک آیه دیرسن و یا بر سه اعرف اولد و مقدم اولیه ثانی متصل  
اولدی که کرک نته که اعطینک آیاک دیرسن زیرا چون که ایکی غیر سن ویدر غیر اول عالمه غیر ثانی یا بنی  
فصل ای که بونک کبیر در اعرف مقدم اولد و غیر اعرف فاعل اولد بطریق اولی فصل  
واجب اولور غیر تانیده غیر ثانی یا بنی ضربک کان بجه کان و احواتن فاعل غیر غیر اولدی متصل  
اولمقد نته که کان زیر ثانی یا بنی و کنت آیه دیرسن زیرا چون که اصله خبر متاد و خبر متاد

ضیر متصل اولدی که کرک زیرا که عالمی معنویه متصل اولمقد جایز در نته که کنت دیرسن  
زیرا چون که سنو کبیر در و غیر سنو کبیر سنو کبیر و واجب الاتصال ایوی معنویه  
اگر واجب الاتصال و لکن نه باری جایز الاتصال اولدی که کرک لکن رعایت اصل خبر متاد  
اولد در سنو کبیر رعایت کن و استعماله اکثر اولد که اولاد کن صکره غیر مرفوع متصل  
اولد نته که اولاد نته که کان دیرسن زیرا که اول غیر متاد در که ضربک حذفی و اجود نته که  
سابقا معلوم اولد اما بعضی لغته اولاد کان کذا و اقتدر احش دیر که کاف اولاد کن  
صکره غیر مجرور در غیر مرفوع برنه واقع و کنت متاد در که غیر مرفوع ایوی اصله زیر بعضی ضایع  
بعضی برین واقع اولور نته که دیرسن ما انکانت بومقاده غیر مرفوع مجرور در متانیه  
و اقتدر پس جایز اولور که اولاد که کاف غیر مجرور اولور غیر مرفوع برین واقع اما سیویه  
دیر که اولاد بومقاده حرف جود و کاف غیر مجرور در کنتی بوقته واقع پس احش با بعد اولور  
اولد تقریبا اییشدر و سیویه نفس اولاده و کنت استعماله عساکر و احواتن متصل  
اولان غیر مرفوع اولور و حینیه برید چک عساکر عساکر عساکر زیرا که بومقاده فاعل و متصل  
اولمقد کتیده عامل اولان فعل و بعضی لغته عساکر عساکر عساکر و اقتدر احش دیر که ابو  
کاف غیر منصوب بر غیر مرفوع برین واقع و سیویه دیر که عساکر بونده عساکر لعل بر قولر معاده  
متنارب اولد فاعل و اسطر سیل پس بونده احش خبرده تقریبا اییشدر و سیویه اول  
خبرده عامل اولان فعله فاعل و نون الوفا مع الیا و الازنه فی الکما و فی المضارع  
عرایع نون الاعراب و انت مع النون فی و لدان و ان و احواتن خبر و بحار فی لیت  
و من و قد و قط و حکم بالعلل و نون الوفا مع الیا و الازنه متعلق و یا  
برخود و لازمه خبر متاد و فی الکما و الازنه متعلق و فی المضارع اکامعظوف عرایع کان  
مخروف ای و اذ کان عرایع و باجر و درون جالدر عن نون الاعراب عربیه متعلق و انت متاد  
مع النون خبره متعلق فی مقدمه متعلق و لدان و ان و احواتن النون منطوف خبر متاد



تقریبی تقریبی دانسته فخر و اثبات نون الوافی و حذفه مع النون الکافیة فی المضارع و تیار  
مضارع مجهول و مستتر فایم قطعاً علی عاید و اثبات نون فی لیت تیار به متعلق و من و عن  
و قد و قط لیتیه مستکدر فعل فایم به متصل اوله نون و فایم لا رند و فایم تک جمع صیغه لیتیه  
ماکم فعل کسره داخل اولیه یکچون بکر نون و فایم ویدیر ایدی قرینی دیر سن جزائی قرین  
و توبیاس و زده در ضربائی و ضربائی اکه کتیه بونک کیتی و اجدر نون و فایم ایما فعل مضارع  
نون اعراب نون کا اول و قد نه یفرینه و تقریبی دیر سن و اگر فعل مضارع نون اعراب  
اولور سن جز سن نون الوافی ایراد ایدوب ترک ایتمک بینن پس جایزه اولور که دیر سن  
یفریانی و یفریانی و تقریبی و تقریبی و یفریونی و یفریونی و تقریبی و تقریبی  
و تقریبی اکی نون کتور سک نون اعراب نون اکر اولان اخوانه قیاس اولور و اگر نون ترک  
ایور سک یکچون اولور که نون اعراب فعلن خارجدر پس احتیاج اولور که نون کسره نون  
حفظ الیه سن کور جز سن کور بونون الف تنخیه و ن کسره کسور اولور که بونک کیتی سن  
جز سن لدان ده اگر دیر سک که اگر نیک سکونی باقی طو یاس نون کتور سن و نون لدانی  
اکا افعام ایدر سن و لدان دیر سن و اگر دیر سک که نون و فایم ترک الیه سن و نون لدانی  
که استمد فعل و کل کسور الیه سن لدانی دیر سن که جز سن نون کتور موده ان و اخوانه یخ  
جوف مشته بانقلده اگر نون کتور سک بود نیک فعله مشابهت یکچون کتور سن و اگر  
ترک ایدر سک اجتماع نون کاک که اجهتی یکچون ترک ایدر سن و لیت ده نون کتور سک تیار اولو  
در زیر که مشابهت وار و اجتماع نونات بود که نون بلیه کتور در من و عن و قد و قط و  
نون کتور سک با جوف اسماء انمال بود کاکه فلت و فیل کندی سکونی او زده باقی فاکه  
ایندی امنی و منی و قدنی و قطنی اولو در منی و منی و قدنی و قطنی و کلک لعل عکس لیت  
و اخوانه یخ بونقه تیار ترک نوندر پس لعلی اولو در لعلی دن بزا بود کاکه کتور سن  
چقد و نون لامه قریب الخ جدر پس بونده ترک اولو در فعله مشابهتی ده وار

و توسط بین المبتدأ و الخبر قبل العوار و بود صیغه مرفوعه متصله مطابین المبتدأ و یس فیصل  
لفصل بین کونه نقاد و ج و شرط ان یكون الخبر مرفوعه ان فعل من کوا مثل کان زید لم یضلل  
من عرو ولا مرفوعه بعد الخلیل و بعض العرب یجعل مبتدأ و ما بعده خبره و توسط مضارع مرفوع  
بین ظرف مضارع المبتدأ و مضارع الیه و الخبر اکا مسطوف قبل العوار ظرف توسط و بود اکا  
مسطوف صیغه مرفوعه فاعل توسط منفصل لغت مرفوعه مطابین لذلک المبتدأ و مطابین متعلق  
سنه مضارع مجهول و مستتر فایم تمام فاعلی عاید و صیغه فیصله منقول فانی و جمله مفعول مرفوع  
و ما مجرد لغت صیغه و ما مرفوعه و منفصل تعلیل استقبال منه للفعل مستند بلام کی الیه  
و بود ما بعد یله تسامیه مستقد و مستکن فاعلی عاید و صیغه بین طرف کونه مضارع الیه و ضمیر  
خبره و اجدر لغت فخر کونه و ج و اکا مسطوف و شرط مبتدأ ای شرط اثبات نه الصیغه ان  
یکون مستقبل مرفوعه خبر اسمی مرفوعه خبری و جمله آیل مصدر ده خبر مبتدأ و ان فعل من کوا معطوفه  
مرفوعه مثل معلوم کان ناقصه زید اسمی به صیغه متوسطة در اسم خبر مبتدأ و افضل من عرو و ج و کاک  
و جمله مجرد و انما فاعله و لا جوبه مرفوعه اسمی و لک خبری و ضمیر مفعول اجدر عن الخلیل خبر مبتدأ و خبر  
که بود و ای عدم الاعراب له عوده و بعض العرب مبتدأ اجمل مضارع مرفوعه و مستتر فاعلی عاید و  
بعضی جوبه و ضمیر متصل منقول اولی عاید و خبره مبتدأ منقول ان نامر موصول بوجه صله ای به الفصل  
او العزم و موصول صله سیلابه خبری خبر مبتدأ حصول ترکیب و توسط بین المبتدأ و الخبر یعنی  
مبتدأ و الخبر را سینه تراخل و توسط ایدر صیغه خبر مرفوعه متصله مطابین افوا و تخینه  
و جمعه و نیک و ناخینه ماکم بو خبر فصل الیه با سینه ناخینه صفت او کاسیله خبر او کاسیله فاعلی  
و لالت الیه کاسیله خبر در صفت و کل و بود توسط مبتدأ و خبر موصول مقدم اولور یعنی کاه  
مقدم اولور خبر زید هو العالم اککله هو اولوسید احتمال اولور که العالم زید دن خبر اولو  
و احتمال اولور که زید صیغه اولوب خبری و زید کله و بود و اسلمه سلیم معین اولور که العالم  
خبر در صفت و کله و کاه مرفوعه اولور و دخل موصول کاکه زید هو العالم و بر صورت



















اخبار جمله افتاده متصور در نام آن اسم فاعل و یا اسم مفعول که الف و لام  
 صلیه بیرون ایستاد اوله اما بمقتضای اسمیه ده متصور و کلام پس اگر خبر و مرکب است که  
 زید اذن خبریت زید امر کینه الف و لام استغنیله در سن الف و لام انما زید خبر و مرکب  
 فعلون اسم فاعل اشتقاق الیه که الف و لام صلیه الیه الف و لام خود اول مصدر  
 عبارت که زید در و صواب کلام پس بوی صفت اولور جاری علی غیر محلی بویله اولی  
 فاعلی ارازا ایستاد که نه که معلوم اوله پس اگر اذنی الیه خبر و مرکب است که در سن  
 که اذنی خبریت زید شویله کدی و اگر الف و لام الیه خبر و مرکب الف و لام انما زید در سن نه که  
 معلوم اوله که فاذا افتد امر متباین چونکه بواسطه افتد دن که اخبار بالکشته طبع بر بسی  
 متصور اوله اخبار بالکشته متصور اولور بوند که خبر نشان دن اخبار بالکشته متصور در یعنی  
 متصور زید خبر نشان در جمله کلام اولور که اول جمله انی متصور در نام فاعلیه اوله  
 امر بسی فم ایوب انی بلکه مشتاق اوله و اما توبه الیه تا چون که آنک تغییر می نمود اوله  
 فاعلیه که زید متصور و متور اوله ایحدی خبری نشانی کند و متصوران تا خبر ایوب و موصولان  
 خبر الیه جائز و کلام زید متصور ده و در سن الف و لام خود متصوران ده و لامی هو که  
 خبر نشان در نه و در موصوله راجع اوله و الیه هو که خبر نشان در خبر اوله موصولان که بویله کبی  
 خبر و مرکب متصور در بالکشته موصولان زید خبر که اول موصوف بر نه واقع اولور که کور که  
 اول موصوف که متغیله موصوف اوله لیکن خبر موصوف و لغه صالح و کلام نه که معلوم اوله  
 ایحدی جانی زید العالم کینه جائز و کلام الفی جانی هو العالم زید و در سن زید خبر که  
 زید بر نه واقع اوله که عالم موصوف اولور که بویله باطلد که بویله کبی متصور در اگر  
 اول خبر متغیله مستر اولور نه که بوشالده و اجید لازم کلام که خبر مستر موصوف  
 اوله عالم که بویله کبی بالکشته موصولان خبر و مرکب متصور در مثلاً بوشالده عالمان اخبار بالکشته  
 متصور و کلام زید خبر که العالم بر نه واقع اولور اول زید که صفتی واقع اولور و ضمیر

وصف اوله صالح و کلام نه که موصوف اوله صالح و کلام انما جموع موصوف و متصور خبر و مرکب  
 جائز و کلام نه که بوشالده و در سن انکه جانی زید العالم اول خبر که موصوف الیه صفت موصوفه  
 وضع اوله کلام مستر اولور بویله راجع اوله و کلام جموع موصوف متغیله اول موصولان  
 خبر اولی که اخبار متصور در موصولان که فاعل اوله زید خبر که اول مصدر موقوفه واقع اوله  
 که کور که علی الیه نه که مصدر ایحدی و معنی آنک علی الیه لیکن خبر آنک علی الیه خبر ایحدی  
 مرتب بویله کینه یا کلام خبر و مرکب زید کلام زید خبر که اول مصدر که متعانه  
 واقع اولور که کور فاعلی رفوع و مفعولی منصوب الیه بوشالده است متصور و کلام ضمائر  
 جسنون اما مصدر دن موصول خبر و مرکب جائز و کلام زید خبر که اول مصدر که متعانه  
 واقع اولور که کور فاعلی رفوع و مفعولی منصوب الیه بوشالده است متصور و کلام ضمائر  
 جسنوده اما مصدر دن موصول خبر و مرکب متصور نه که در سن الف و لام خبر زید خبر  
 اول خبر که مصدر موصول بر نه واقع اوله مستر اولور بویله موصوله و اجید بویله مصدر  
 کنی موصول خبر اوله موصولان که بویله متصور در حال دن خبر و مرکب بویله حال کلام اولور  
 و اجید و خبر خود موقوف در پس لای و کلام که خبر حال متعانه واقع اوله که بویله کبی اخبار  
 متصور در خبر دن که موصولان غیر مستقر زید خبر که اول خبر که موقوفه واقع اولور  
 که کور که اول خبر که مستقره راجع اوله پس موصول صلیه در رابط خبری اولما زید بویله باطلد  
 و اگر اول خبر مفعولی غیر اول بر نه موصول ارجاع الیه پس اول مستحق خود اولور باطلد  
 مثلاً زید خبر نه ده بویله مفعولی که زید و اجید بوند خبر و مرکب جائز و کلام زید خبر که بویله  
 خبر موقوفه واقع اولور که موصول راجع اولور زید خبر دن خودم اولور که لای خبر در  
 و اگر زید راجع اولور موصول عاید بر نه نالور که اخبار متصور در موصولان که مستقر  
 به خبری که موصولان غیر نه مستقر زید خبر که اول خبر که موقوفه واقع اولور که موصول  
 راجع اولور نه اول مستحق خودم نالور و اگر اول مستقر راجع اولور موصول







ای شی صفت بود تقدیر جبر و جانی نفسله اول و دوم که سؤال مطابق اوله ایکی سید جلاله فعلی اولوه  
نکته که خبر مبتدا پرسن ای صفت خبر اسماء الافعال امکان یعنی الامر اولی مثل  
روید زید ای اهل و صیها ان ذاک ای بعد و فعل یعنی الامر من التثانی قیاس کنزال  
یعنی انزل و فعل مصدر موقوعه کما و صفة مثل ای قیاسی معنی المشابهة له عدلا و زنة  
و علی الاعیان مؤنثا کمطام و غلاب معنی فی الجاز موب فی نیم الاما اخره را و نحو قصار  
اسماء الافعال مبتدا الموصول کان یعنی الامر مسلک او اما علی اخره معطوف بموصول  
مسک سید خبر مبتدا مثل معلوم روید لفظ اهل اسد ریح اوزره معنی زید مفعول بر مجموعی  
مخارج در افتاد ای جمله تفسیری معلوم اوله که خبر مرکب روید جمله ای قوی و ابرس  
مصدر لقی اوزره مصدر باولی یعنی ارواد زید معانسه و برسی رفع جمله در ابتدا الفله  
و غیر مستر اندوه فاعل ساد مستر خبر نه که اقام الزیدان ده ای یکی و ده و خبر زید را و یکی  
اسم فعل الامر انتفاع ای علیه و صیها ت ذاک معطوف در روید زید ای بعد تفسیری  
و فعل مبتدا یعنی الامر مقدره متعلق یعنی المتعلق یعنی الامر من التکالیف صفت و با حال  
قیاس خبر مبتدا کنزال خبر مبتدا و مخدوف یعنی انزل مقدره متعلق و فعل مبتدا مصدر  
مقدر کان بر خبر در ای اذ امکان مصدر موقوعه صفت و یا خبر بعد از خبر در و یا حاله معنی ده  
مستمر خبر نه عاید الافعال موقوعه حال مبتدا تقدیری و فعل مبتدا یعنی اذ امکان مصدر  
موقوعه و یعنی حال کنه مصدر حال کنه موقوعه کنزال مبتدا مخدوف خبر و صفة معطوف در  
مصدره مثل معلوم ایساق ظاهر یعنی اضافله خبر و خبری خبر مبتدا المشابهة معنی متعلق  
له مشابهة متعلق عدلا لیتبر و زنة اکا معطوف ای من حیث العدل و الزنة و جایز در که  
ظرف اوله تقدیری ای تابعی فی خال نه بنیدن الصوریین مشابهة لفظ فعال فی الغنییین  
لفظ فعال لذل یعنی الامر فی العدل و الزنة و علی مصدر اکیدر اوعا به للاعیان  
مقدرة متعلق مؤنثا شانت علی در کتطام خبر مبتدا و مخدوف و غلاب اکا معطوف

بنسب خبر فعال مقدور در ای و فعال اذا كان علما لکنه اموننا منی فی الجار بنسب من متعلق موصوف  
خبر او در مبنی بی فی تمیم موصوف متعلق الا خوف استثناء موصول نحوه مبتدا و جزی و جمله مصدر  
باز و افزه جزی موصول راجع موصول جمله منصوب مستند تقدیری بوب کل فعال  
علما لایمان مؤنثه عند تمیم الماخالف الکنی افزه در او و خوف خبر مبتدا محذوف ای هو مخ  
خبر محذوف ترکیب اسماء الافعال باینچه لفظ وادور که صیغه لری فعل مبنی بی و کل اما  
مضاری فعل مبنی سید انزه اسماء الافعال دیر لاوله الکی قسم در بر قسمی اوله که امر حاضر  
مناسبت اوله و مخور ویدید ای امله ویدید ای و کی تمیم فعلی فعلی مناسبت در مخور  
تقریبا ای بعد و نشان ای مخفوق و بواکی قسم سید سید مضاده منی اسماء مبتدا و اوله و مخور  
که امر حاضر و فعل مبنی و جمله اسماء الافعال و نور فعال صیغه منی فاکل مخی و لام که کسید  
که امر حاضر مناسبت در و بوجیف ثانی جز کردن قیاس در بنسب عنوانید استحقاق مجید  
خو زوال نزل مناسبت و ترک انک مناسبت و خبر اب عرب و متعلق استع مناسبت بوقیالک  
بناسبت هیچ بحث یقین که بونک کی مبنی در بالاتفاق مصدر مؤنثه و معدول اول فعال  
خو فاء الخبر مناسبت و محاد المحمده مناسبت معدول اولی کی فعال که معدول در صفت  
مؤنثه و خواب فاسق که معدول در فاسقه و ان و یا نبات حیثه و ان و یا جماع لکاردن البی  
مناسبت بواکی فی فعال سید مبنی در امر حاضر مناسبت اولان فعال یشاب استعجاب و کنه اسماء  
افعال و نور و زن و عدله اما اعیان مؤنثه علم اوله و قطام و قطام و بونک نظایره  
اضطلال و لنت عربده اهل جاز قننه بوقسم ده مبنی در کواثرات ثلاث کی ای اکثر بنی تمیم  
قننه بوقسم که جزی بنی اعیان مؤنثه علم اولان موبد الا افزه و اولان فعال و کل پس  
اکثر بنی تمیم قننه بوقسم مبنی که او زده و خوف خدا و طار و کار و بوجیه و بنی تمیم که اعیان  
مؤنثه علم اولان فیایی موبد طو تر لایفوف ابیدر ثانی و علمیه که جاتی فدام و در رت  
فدام و بوجیه و در عدول تقدیر استعجاب بوقدر که عدل کشنده و ذری کوی و بوجیه و خبری



که از ده بی یلید بر او داده گرد و دار و مال بر تحیف بجز آنجا بدر و چون که مینی اول که  
 او زده حصار که حاکم جازور اما موب و پنج کسر جاز و مال و بعضی بی تم حصار ایله  
 خدام یعنی فرق ایله بر و بیجی موب ایله بر و بوقول قیاسه اورد و اول کسر در کت مینی  
 تمیمه منع مخرجیون قطعه کسیده عدل تقدیر ایله بر تقدیر احتیاج بر یکن تسکیر بود  
 چون که مذکور و چ فعال ده عدل مار نه که معلوم اول که پس ضاسب و لوی که بونده عدل  
 تقدیر ایله احتیاج بر یکن عدل منع مخرجیون اطرا و الکاب و بوق تقدیر و تدویر اول که  
 باب نظام اکثر نسخ کافیه باب منع مخرجیون نه که ذکر اول که بعضی نسخ کرده نه  
 و چون فرزند اول که اصوات کل نظامی بر صوت اصوات بر لهبام فال اول کفای  
 و الشان کتج الاصوات مبتدا کل نظامی و کل بر صوت جمله فعلیه کل لفظه و به ده  
 مخرج کل لفظه را جسد و اصوات بر لهبام جمله فعلیه بر موقوف و عواید انک کسید فال اول  
 مبتدا کفای خبر و کتج ماقبله معطوف و عواید انک کسید محصور ترکیب  
 جمله مبتدایات لازمه البناء و اصوات و اول عبارت تدویر و لفظه کتج اول و  
 اصوات تدویر بر صوت نه که غای لفظیه حکایت اول و صوت غراب و یا بر لفظه که انکله جملاته  
 جانورانه که کتج دیر را خاک تشبیه و تحفید ده او بود و کتجده معلوم اول که اما  
 افعال و اصوات جود و انک تعاضل مبتدا ایله خاجدر اما اول که بونا نه مذکور  
 اول تعاضل و محقر بر جلد الکتاب علی اسم من کلین یس بینما نسته فان یمن  
 الشان و ثانیاً کتج عشر وادی عشر الا اثنی عشر و الا عواید الشان کسید  
 و بی الاول علی الامح الکتاب مبتدا کل اسم خبری من کلین متعلق در مقدمه ای مرکب  
 و یا حاصل من کلین یس فعال یا قصد در بینما خبر یس نه اسمی جمله صفت کلین  
 فان حرف یمن فعل شرط الشان تقدیر مرفوع فاعله یا منقول به بنیائیه مجهول  
 و غیره تا متمام فاعل عاید و جز اول و ثانییه جمله خبریه و شرطه کتج عشر

خبر مبتدا و محذوف و عادی عشر اکام معطوف و عواید اثنا عشر اخوات محذوف عشر  
 و عادی عشر الا حرف استثنای عشر مستند و بنیاد و یا عواید و الا جمله  
 شرطیه اصلی و ان لا یضقی الثانی خبر عواید الشان جمله خبریه کسید خبر مبتدا و محذوف  
 و بی الاول جمله فعلیه معطوف خبریه بی الا محذوف خبریه و یا مبتدا و محذوف  
 خبر یعنی نسخده فی الاصح و انقدر محصور ترکیب مبتدایات معطوف مرکب  
 و بوق مقدمه مراد مرکب تدویر کسید مرکب اول ای کل که در و یا زده و بوق  
 نسبت اولیه پس اگر ای کل که در مرکب اسم خبری ثانییه معطوف فی متعلق اول و  
 ای خبر یله مینی اول و اول خبر اولی خبر کتجده اولی و چون در زاید یکی اما  
 خبر ثانی مینی اولی معطوف فی متعلق اولی خبری جهته تدویر و کتجده عشر تسعة غیر  
 و یا کتجده بونا کسید کتجده تسعة عشر و یا کتجده حاصل مذکور مرکب مذکور  
 و مثنی ای خبری یله یسید الا اثنی عشر و اثنا عشر کتجده کتجده اول بواکی سروده  
 موب و مضاف مبتدایه و واسطه یله ترکیبده نونک خلق جهته نونک بر یله کتجده  
 ثانی یسید و جز ثانی معطوف فی متعلق اولی جهته حکم یله اما خبر ثانی معطوف فی متعلق  
 اول خبر ثانی موب اول و جز اول مینی اصح قول او زده و افصح لغت او زده بعلیک  
 و معیاد بر صفت و محقر یکی که بونا کتجده عواید و عواید او زده جابدر منع مخرج  
 و جز اولی یسید مرکب کتجده کتجده تسعة بر لغت و فی و ارد بر می اول و کتجده و اولی  
 موب یسید و جز ثانییه مضاف ایله و جز ثانییه مشرف ایله که خبر یس بعلیک و یا  
 بعلیک و مرتب بعلیک ای خبری اول و کتجده جز اولی ثانییه مضاف ایله و یا خبری لا یضقی  
 طو نا کتجده بعلیک و یا بعلیک و مرتب بعلیک لیکن لغت اولی افصح و اولی  
 الکلیات کم مذکور المعداد و کیت و زیت الحدیث کم الاستهائیه میز یا منصوب منو و کتجده  
 جود و موقوف و مجمع و توفیل من فیها و الا حذر الکلام و کتجده ثانییه مرفوعاً و منصوباً و جود و



























تقول مضارع معروف و مستتر انده انت در گناه عیدر واحد مبتداء خبری مخوف و نشان اکا  
مطوف در عاطفه تقدیریه و بوجهی مختصوب متول قولدر واحده مبتداء خبری مخوف در نشان  
مطوف در اکا عاطفه تقدیریه او نشان بمطوف در و بکلام کلام سابقه مطوف در تقدیر کلامین  
تقول المذکر واحد و نشان و المثنی و واحده و نشان او نشان ثلثه الا عشر ثلث ال  
عشر واحد عشر یعنی عشره اثنا عشره و ثنا عشره ثلثه عشر الا ثلثه عشر  
ثلث عشره الا تسع عشره کلام سابق کبیر اعرابه و تقدیرده و هفده و چهار ذکرده بو  
الفاظ چنانچه حالت افزا در دل حکمی و له وضع اولدی کبی انچون ارا لینه و عاطفه ایزد الیک  
و نیم مبتداء المثنی جمله فعلیه خبری فی المثنی مکسر متعلق عشرون مبتداء و خواتم  
اکا مطوف فیها خبر تقدیری عشرون و اعرابها و اعرابها و اربعون الا تسعین علی صغیرها  
کائنه فی المذکر و المثنی احد عشره و عشرون اکا مطوف و خبر مخوف در احدی و عشرون  
سابق کبیر اعرابه هم حرف عطف بالعطف جار و مجرور متعلقه بقدره بلفظ ما تقدم فاضافه  
متعلقه بالعطف الا تسع و تسعین کنه عطف متعلقه احد عشره و دیرکی ابتداء  
کلامه تقدیری تقول احد عشره و عشرون و المذکر واحدی و عشرون فی المثنی اذا جاوزت  
مئی عشرین ثم تأتي بالعطف بلفظ عدد تقدم من اللاحاد الا تسع و تسعین مائت مبتدا  
و الف اکا مطوف و نشان و الفان مطوف در تقدیر عاطفه ایزد و قبله و مبتداء ثانی فیها  
خبر آیند و جمل خبری تکرار و مخوفی مولا تسهل در هم حرف عطف علی ما تقدم ثم بالعطف کبیر  
و فی ثانی عشره فیج الباء خبر مبتدا و جاسکها جمله فعلیه و هفدها مبتدا یعنی التلون  
هفده متعلق شاذ خبر مبتدا و خبر ترکیب اسما و العدد جمله اصناف اسما دن  
اسما و عدد و در و دو اسما تک برینچه اصنافی و ارد برین بوجهی تکرار ایدوب و دیری که اسما  
عدد برینچه اسما که موضوع او المثنی که احد و اشیا انچون یعنی احد و اشیا تقدیر و رانی  
انچون موضوع اولی در تکرار که دیرین ثلثه تا کم معلوم اوله که احد و رجل او در برین

بر تنصیل که اسما عدد که تکرار نموده ذکر اوله واحد و نشان اسما عدد دن اولور زیرا کم  
جوانیده واقع اولور لار نه که دیرین کم رجلا عدد کم برین جابیده و برین واحد و نشان  
و بعضی اصل حساب عددیت واحد و نشان خلاف ایلین و اصل اسما عدد اولی که  
برون او نه و ایزد و یوز و دینی بیک غیر مراتب اعداد و برون یکی کلام الفی باری کبیر عظم  
و اعظمه و با حقیقه صید سیله و با جمع صید سیله قیاسی و با غیر قیاسی نه که عشرون و انک  
یدی خوانی که صیغه جمع اوزده دیر لاری قیاسی و کل دینی نه که دیرین مائت و مئین و الف  
و الف قیاس جمع اوزده دینی نشان و الفان قاعده ثنینه اوزده بوسونکر تنصیل  
اوله که ابتداء اعداد دن مذکور انچون واحد و نشان و برین و مئین انچون واحد  
و نشان و نشان برین ذکر و ثانیست بونده اصل مشهور اوزده در اما او هر که  
ایر شکر لغت عجمه تکرارده الکتوب دیرین ثلثه رجال الا عشره رجال و مؤنثه  
یا کتوب برین و دیرین ثلثه نسوة الا عشره نسوة بواصله فانی مشهور در سبب  
اوله که مذکر اعتبارده و مؤنث اوزده مقدمه و چون که مذکر او در ایرشدهی جماعت  
اولور و جماعت مؤنث لفظی در ابعی نانشلفه رعایت ایلک انچون یا کتوب دیر عدد ده  
و مؤنثه یا یی ترک ایلد لفظی انچون و چون که اوندن چو کم بیان عرب ترکیب اولور نه  
که دیرین احد عشر رجلا احدی عشره امرأة و بر حقیقه ترکیب واحد واحد و در عشر  
ایلکین واحد تغییر و دیر ایل اوله واحدی ایلد تخلف انچون صورت ترکیب و لفظ  
عشر تنها اولوقه مذکرده کایلدر و مؤنثه مائت اولور خلاف قیاس مشهور اوزده  
و چون که ترکیب کردی اصل اوزده کلدی مذکر مئین و مؤنث کایل برین نکرده واحد عشر  
رجلا و مؤنث احدی عشره امرأة دیرین و بوقیاس اوزده در اثنی عشر رجلا و اثنا  
عشره امرأة و چون که اون او در ایرشدهی عدد دن جز اول افرادده اولدی و چهار اوزده  
اولور و عشر کنی اصلنه بر جمع اید برین نکرده ثلثه عشر رجلا و مؤنث ثلث



عشر امرأة ثمانية عشر رجلاً ونسع عشر امرأة كلوا راغاً عشرون واخرا ثمانية جمع نكر سالم صد ثمانية  
 در نكر و مؤنث بيشنم فرق يوقدر نحو عشر دن رجلاً وعشرون امرأة ديرسن وچون  
 كه عشر دن دن كوي تركيب عطفاً كلور پس نكر كرده اهو وعشرون رجلاً واثنتان  
 وعشرون رجلاً وثلثة وعشرون رجلاً ثمانية وعشرون رجلاً ديرسن و مؤنث اهو وعشرون  
 امرأة واثنتان وعشرون امرأة وثلث وعشرون امرأة ثمانية وعشرون امرأة  
 وبقياس اوزره در حال عدد ديوزها واربعة يعني عطف نفعلياً كلور نكرده اهو واثنتان  
 ومؤنث اهو واثنتان ديرسن و نكرده ثلثة ديرسن و مؤنث و ثلث ديرسن و اثنا  
 ثلثة وثلث بويله در وچون كه بوزه ايرشك نكرده مؤنث بيشنم فرق يوقدر نحو ثمانية  
 وثمانه امرأة وچون كه مايه كجرك نكر اچون لفظ اهو واثنتان ذكر ايرسن و مؤنث اچون  
 اهو واثنتان وثمانه بدر الفاظ اوزره عطف ايديرسن پس ديرسن اهو وثمانه رجل واهو  
 وثمانه امرأة اماچون كه ثلثة يا ايرشك يا ايرشك يا ايرشك يا ايرشك يا ايرشك يا ايرشك  
 مشوه كه بويله ديرسن ثمانية و تسعة عشر رجلاً ثمانية و تسعة عشر امرأة وچون كه كيرى به  
 ايرشك ديرسن ثمانية وعشرون رجلاً ثمانية وعشرون امرأة اماچون كه بوزير كيريد كجرك ديرسن  
 ثمانية واهو وعشرون رجلاً ثمانية واهو وعشرون امرأة وبقياس اوزره در حال عدد  
 ايكى بوزه واربعة وچون كه ايكى بوزه ايرشك ديرسن اهو وثمانه رجل اهو وثمانه امرأة بويله  
 كيدر تا ثلثان دالف والغان والوف بودرقا عدة ضبط اعدا وجمع حرايت مخصوصه  
 وجزر الثلثة الالهة ففعل مجرع لفظاً ومعناً الاتى ثلثان الالهة واما  
 قياسها ثلثان وثلث واربعة عشر الالهة وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان  
 وثلثان واما وجمه مخصوصه موز واذ اكان المعداد وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان وثلثان  
 ولا يميز واهو واثنتان استثناء لفظية غيرهما مثل رجل لانا ثمانية النفس المقعود  
 وجزر الثلثة الالهة ففعل مبداء وجزر جمع خبر مبداء لفظاً غير مجموع من  
 بالعدد

اومحنا

[illegible]







مجهول سبب فی الاول طرف قبله ثالث عالم مقام فاعلمه قبل نك انشيان جو و در اضافت  
 ای هیر ما تعبیر ثالث انشيان در من مشتقا فعلی بیاورد و یا مستند می شود خبر در ای جو  
 مشتق من مشتقا و یا حاله ثالث دن تقدیری قبل و فی الاول ثالث انشيان حال کونه مشتقا  
 من و فی الثانی ثالث ثلثه ای اعرابه ثالث انشيان کیسید و اکا معطوفه و متول  
 فعل مضارع معلوم فاعلی ثلثه مترانت حادی عشر اصد عشر ترکیبی فاعلی متول قولدر  
 علی الثانی متول به متعالی حاصه متول مطلق ای حق حاصه دان نسبت جمله بشرطه فلت  
 حادی عشر غیره ای اناس ثلثه عشر اعرابی اسبقه معلومه ثلثه مضارع موقوف  
 فاعلی ثلثه مترانت الاول متولی محمول ترکیب و متول فی المزدحی المقدره چون که  
 احوال اسما عدد ماقدره و واضح و طاق اوله ثلثه مضارع موقوف ای موقوفه عدد اول  
 موقوفه اولان متولد انک اسمائیه بیان بلکه می شود اول اسمائیه بیان ایدر عدد اول موقوفه  
 اولان متولد انقدر اول موقوفه معلوم اوله اسماء عدد اولی مضاده متولد بر پس تعبیر  
 مناسنه یعنی بر رتبه انک عددی بر عدد اول مرتبه سده انگیز که انون بر رتبه زیاده در مثلثانی  
 مستقر انشيان ده مضارع تعبیر اعتباریله بر یکی ایدر کیسید و بر حقیقت اسم فاعلی ثلثه  
 دن مشتق یعنی بر پس ای الیوم و بر قیاس اوزره و در ثالث و رابع و حاس عاشره و رتبه  
 عاشر دن بجز زیر مانوقی ترکیب حاصله بواسطه ترکیب فعلی ایدر در تعبیر مناسنه که بواسطه اول  
 افعال دن مافوز رتبه ثلثه و رتبه و عاشرت دیرسن و بر اسمائیه ای تعبیر مناسنه  
 ثانیونور و اهدون و کلی انک عددی موقوفه انک انی و اهدا یسین و بر اسماء تکرر و ثانیث  
 اسم فاعله تکرر و ثانیثه عده سنه در پس مذکره الثانی دیرسن و موقوفه الثانیثه  
 دیرسن تا الی عشره و العاشره و رتبه و بر اسمائیه ای که بواسطه مضافی یله  
 جایز دکلمه مضاف الیه بر عدد اول که بواسطه انون مشتق و ثلثه اوله و مشتق من اولان عددون  
 زیاده اولی کرک زیریا مضارع تعبیر محکم اولان پس بواسطه ثالث و ثلثه و غیره و ثالث

اربعه کل برتری بر عدده اضافت ایدر که مشتق من اولان عددون مرتبه انک اوله  
 ایدی ثانی و اهدو در رتبه ثالث انشيان و رابع و ثلثه من کلام شریفه و اهدو یا کون من ثلثه  
 ثلثه الا هو را بهم و لا حته الا هو سادس هم یکجای استعمال اسما عدد و کل حال مناسنه در  
 و بر اسمائیه ای و اهدو در رتبه یکجای و عدد و اهدو مستقر موقوفه انک بر رتبه موقوفه  
 لفظ اوله استعمال انشيان مذکره اول زمانی دیر و موقوفه اولی و ثانی دیر تا عاشره  
 و عاشره و رتبه و بر اسمائیه انک عاشره کل اگر اسم فاعلی صدیقی اوزره در لیکن  
 حقیقت اسم فاعلی و کلام در معنا فعلی که عددون بر رتبه و موقوفه نسبت علی اولان  
 تعبیر مناسنه اوله فی کلمه ثلثه انشيان و بر اسمائیه بواسطه مضافی بر عدد  
 کل که مساوی اوله اول عدد و بر اسمائیه انون مافوز رتبه ثانی انشيان دیرسن و جایز دکلمه  
 که بر رتبه مضافی کیسید اوله اول عدد و اوله ایدر عاشره مضافی جایز در اگر بر مضاف  
 اضافت اکثر دیرسن در پس جایز دیرسن مضافه عشره اوله یا کذا یا ثانیها کذا  
 و ثانیها کذا یعنی بر موقوفه اول عددون رتبه اوله و بر اسمائیه ای و بر اسمائیه ای و بر اسمائیه ای  
 و بر کاف و یسین الیه ثانی و چون که عشر دن چو ک اسماء موزونات متولد فاعلی با عباد حال  
 اولور با عباد تعبیر اولان زیرا که اصد عشره ده و مافوزده موقوفه فعلی یوقدر که انون معناه  
 تعبیر پیدا اولان نام اسم مستقر انون مافوز اوله اسم فاعلی طریقی اوزره تعبیر مناسنه  
 پس خود انچون مستقر دن مافوق عشره ده دیرسن مذکر انچون اکا و عشره انک  
 بلکه تکرر و موقوفه انچون اکا و عشره ای که جزاک بلکه تیشیله تا ناس عشره و ناسه عشره  
 و یکی جزا یعنی اولور رتبه که عددده اولور دی و چون که دیرسن که بر اسم مستقر که اصد عشره  
 و مافوقه مافوز در اضافت الیه سن بر عدد که کل که اول عدد مساوی اوله بر عدد که  
 اول موقوفه اسمی اول عدد دن مافوز اوله پس مذکر انچون حادی عشره و عشره و موقوفه  
 انچون حادی عشره اصد عشره دیرسن تا ناس عشره عشره و ناسه عشره نسیع



عشر و چهار و یک عشره اول اسم مقوده و ن ضوق الیسن زیرا که اسم عموده مذکور در  
و اکا دالات ایور ایوی جزء اولی اسم مقوده و بیا برسن زیرا سبب تارک یک ایوی  
اول و داتی قالمی پس در سن زرت ثلثه عشر الذکر و المونث فیه علامه  
الثانیة لفظا و تقدیرا و الذکر بخلاف و علامه الثانیة التاء و الالف مقسوره و عموده  
و هو حقیقی و لفظی و لفظی بانه ذکر الیوان کما رة و ناقه و اللفظی بخلافه کلمه و عین و اذا  
اسند الفعل الی فیال و انت فی نظام غیر المقتضی بالیار و حکم ظاهر الموعود الذکر اللم  
مطلقا حکم ظاهر غیر المقتضی و غیر العاطلین غیر الذکر اللم فلت فعلوا و النساء و الایام فلت  
و فعلن الذکر و المونث المونث و الفکره کبسی در اعرا بده فالمونث مبتدا و ما موصول و یا  
موصوف بج راسمه لیه علامه الثانیة جمله اسمیه و یا ظرفیه صلا و یا مقدر یا و ضمیر  
فیده یا به را جود و موصول صکره و یا موصوف صفتیه خبر مبتدا و لفظا تمیز ای من حیث  
اللفظ و یا مقدر کان کسب خبریدر ای لفظا کان و تقدیرا اکا معطوف و اندر کسب مبتدا بخلاف  
و علامه مبتدا و ضمیر ثانیة را جود و الالف و الفجری و الالف اکا معطوف مقسوره مقدر کان نک  
خبری و عموده اکا معطوف ای مقسوره کانت او عموده و هو مبتدا عایدر مونثه حقیقی  
و لفظی اکا معطوف فاعلیتی مبتدا و یا موصوف بانه طرف ذکرنا ظرف و یا خبری  
مقدم مبتدا فی الیوان مقوده متعلق و یا فلت ذکر در و جمله صلا و یا مقدر یا و موصول  
و یا موصوف صکره و یا صفتیه خبر مبتدا در تقدیری فالمونث المقتضی الاسم الذی او اسم  
یکون بانه و ذلک الاسم ذکر فی الیوان کما رة مبتدا و قد فیه خبر در ناقه اکا معطوف و لفظ  
مبتدا بخلاف خبری و لفظ و عین کما رة ناقه کبیدر و اذا ادوات شرط استند فیه و جمود  
مثل شرط الیه کما مستفید و ضمیر مونث را جود الفعل فاعلی مقارن علیدر استندک فیال و  
مبتدا و قد فیه خبر در و جمله خبر اسم طر تقدیری فیه و الالف الملتصق بانه و انت  
مبتدا و نظام خبر حقیقی مستند انشاده متعلقه در تقدیری فی اسناد الفعل لظاهر اللفظی

بجیار خبر مبتدا و حکم مبتدا ظاهر مضاف الیه اللم کسب خبر الذکر اللم و لودر جمود و یا مقدر  
لاکند زیاده و یا مطلقا سنوی مطلقا حکم ظاهر المقتضی خبر مبتدا و یا موصول یا مستند  
ظاهر و غیر مبتدا و یا مطلقا مضاف الیه خبر الذکر اللم و یا مقدر عاقلیه اللم صفت مذکور  
صفت خبر مبتدا و فلت اکا معطوف و انت و مبتدا و الایام اکا معطوف متعلق خبر و لفظ  
اکا معطوف محمول ترکیب الذکر و المونث ذکر و ثانیة خاص اسماء و تعریف  
و تکریر کبسی و فعل و جمله تکریر المطلقا خبر طر تقدیر در و انت ثانیة صلت مملوده ثانیة و لالت  
اچوندر پس حقیقه اول ثانیة فاعلا را جود کسب یونیک کبسی در بقول ده تا مکر مونث  
عایدر اچوندر حایا مذکور فی و متعلق اسمک اضا فند در فعل المطلقا خبر مذکور پس مونث  
عبارة در سوال استند که انده علامه ثانیة اول لفظا و یا تقدیرا و علامه ثانیة یکم الالف  
عموده در یعنی بر الف که را یزید اول و اندر مکره بر حقه را یزید اوله حرا و محر ایکی و یا الف  
مقصوده در یعنی بر الف را یزید در کم از اول مکره حقه اولیه جملی و ثانیة یکم پس کسب ده  
و در ایده الف عموده علامه ثانیة اول و العصاده و الالف مقسوره علامه  
ثانیة اول و و یا یکی علامه اسمیه مذکور اول و مقدر اول و علامه ثانیة تاء  
را یزید و کسب کاف و نه و بعلامه جائز در مطلقا اوله ضاربه و لفظ و عینه کبسی حایر  
در کم مقدر اوله صند و زینب عین و عوب کبسی و نامک تقدیر نه صند و عینه که ثانیة در  
دلیل تقصیر ظاهر اوله غیر صندیه و عینه کبسی و زینب و عوب ده که ثانیة را یزید  
ثانیة قیسله در و بونکر تصغیر نه ظاهر اولی زیر او یزیده حرف تابع فاعلی مقام  
تا و نه که باب لا یغفره اکا اشارت اوله ای مصنف علاما ثانیة نشدن نامی اول  
ذکر ایچو زیرا که ثانیة عموه اوله و مذکور اول استند که انده علامه ثانیة اولیه  
نه لفظا و نه تقدیرا و مونث ایکی قسم در بر سه حقیقه و اول و ثانی در حایر نه  
جوا انده ایکی اوله حراة ثانیة کبسی که انده الف عموده اوله حرا ایکی که صفت ن اوله







متعینه و المجد و دان كان الف اصلية ثبت و المقصور ان كان الف كسيرا عاروه و اكا  
 معطوفه ان كان التانيث ثبت و اكا معطوفه شطب سابقه و الا فالوجه ان  
 معطوفه سابقه تغیری و ان لا يكون كما ذكرنا فیه الوجهان و حذف مضارع مجهول نونه  
 تمام ناعل مضارع مشابه راجع محذوف لا ضاعه متعلقه بحذف و حذف فاعله مجهول انما  
 تمام ناعل التانيث مضارع الیه فی حصیان حذفه متعلق و البان اكا معطوف قیاس  
 حصیان و البان ای لیکن بر صورتی حکایت طریقیه محذوفه ترکیب الخ  
 تنبیه و جمع اسمک در افندره و فعله تنبیه و جمع ناعله و اجدر نفس فعله و کل و متنی ثول اسکره  
 افندره لاحق اوله حالت رفعه بر الفدر نون کسوره و باقیه منتهی بر با ساکنه بر نون کسوره  
 الیه حالت نصب و جوده نام فوق دلالت الیه که اول اسم بر کسری بلیه اوله غیری یعنی کندی  
 جنسند بر حرفی انکله بلیه اوله غیری یعنی جنس قیدی اشارت در اکا که لفظی مستر که  
 یکی معنا اعتبار بلیه تنبیه الیک و الماز زیرا که بر جنسند و کله در پس جائز و کله در قران  
 لفظند و طهر و حیض جاده اوله بل که مراد ای طهر و یا ای حیض اوله که هو ایکی بر جود  
 و حال متنی اسم صحیح زید کسیر و صحیح لمحي ده و لو ذلی کسیر و بر مقصده که افندره  
 با ثابت اوله التانیث و یا مقدر اوله ماضی کسی بر کرک حال تغیر نشانده ظاهر در  
 پس و بر سر زایدان و لوان و ظیان حالت رفعه لیکن نصب جوده التي یا بر تبدیل  
 ایدرسن ابا رسک تنبیه سنده که حرفی الف مقصوره و یا قدوده اوله انده بحث و در  
 انیک چون و المقصور دیدی مضابط بود بر اسم که افندره الف مقصوره اوله اگر ثلانی  
 اولوب التي و اودون متعلق و الملس اوله تنبیه اول التي و اوده رد ایدرسن عسوان  
 و عسوان در ل و اگر بویل اوما زسه اول التي یا به و رد ایدرسن اگر ثانیون زیاده و کور  
 که که اول الفک اصلا و اوله ملکی کسی و کرک یا اوله اعنی کسی و کرک به بر اصلا اولیه  
 جبار کسی بر جمیع تادیرده الف یا به ابدال اوله پس و بر سر طهیان و طریسین

و اعشيان و اعشيان و جباريان و جباريان و اگر اسم ثانی اوله و التي یا دن اوله و یا  
 انکله جمع اصلا اولیه ای صورتی بلیه یا به قلب اوله پس و بر سر رجان و رجیان  
 و متیان و متیین ای که که متی اسمیه سنی اوله و المجد و یغی و اسم که اخوی الف  
 الف اوله و الفون حکوه جوده اوله اگر حرفی ای اصلا اوله پس اوله تنبیه و ده ثابت اوله  
 پس قراده قرادان و قرادان و یک کرک زیرا که حرفی ای اصلک حتی حال او زده و المقدر  
 اما اگر حرفی یا ثابت ای چون اوله پس صحرا و حرا و حرا ای کسی اوله تنبیه و ده و اوه قلب  
 ای که کرک پس صحرا و حرا و ان و بر سر زیرا که حرفه الف بنسند در حرفی تغیر پس لاحق  
 و کله ای الفک را سنده و افندره اوله بیک بر که که اصلا و کله و واده قلب الیه بر یا به الیه بر زیرا که  
 زیرا که او که ثقلن جوده و یا ثقلن سنجی و در و اگر کده و ک حرفه سنی اصلا اوله و ثابت ای چون  
 انده ایکی و ده جائز در بر سر حرفه کندی حال او زده و جمع و بر سر اصله و ای که پس کساده  
 کسان و کسان و جائز در و داده و در و ان و در و ان جائز اوله انا عبارت معشفت  
 دلالت ایدر که ای و ده یک بر سر حرفه کندی حالده ابتا اوله حرفه اصلیه مناسب چون و بر سر  
 واده قلب الیکدر پس روا و سکنده روا و ان و در و ان و یک کرک و در و ان و کل اما سکنده  
 و در و ان و بر سر معشفت و الا فجهان و یک کرک لایم تو بنسند و نون تنبیه تونین کیسه  
 انفصال و موزن پس اضافنده حرفی و اجدر تونین کسی و تنبیه و ده انا نیت که کلک لک  
 افندره اوله حذف و الماز پس شجوده و فزده بجهان و تکران و یک کرک و الا ای لفظ که  
 تنبیه و ده انده نامک حرفی جائز در که بر سر حسیه و بر سر الیه در که تنبیه لنده نامک حذف  
 جائز در پس حصیان و البان و بر حصیان و البان و ده جائز در و سبب جاز حذف  
 اوله که بر ای سنده بر سر و ان و الماز پس بونده تنبیه ثقلی کله مزده و کله در و انبات  
 تا اول مزله و اوله که انا نیت کلک موزک و سنی مزله اوله بر معنا ایسه مناسب و کله  
 الجمع و ال کله اعا و مقصوده جوده تنبیه فخر و کرک پس کنع علی الاصح و نحو







اصلا قاضیان ایدی یا اورده کسه تقیل اولدی چون حذف الیدیلر القاضی کین  
اولک ایکی یادن یا تک بری حذف الیدیلر قاضیان اولک قاضیان و یا قاضیان و نه  
اورده الواج و القاضی و غیره بولیم اعلال اولور پس قیاس کرک واکر اسم  
مستور اولور سه یغ افرونه الف اولور سه کرک مذکور ولفظ المصطفی و المرتضی  
کبی واکر مقدار له مصطفی و مرتضی کبی بوالف القاضی کین یا چون ساقط اولور پس  
مصطفون و مصطفیان اولور اصناف مصطفیان ایدی یا متحرک یا فاعل متصرف اولدی چون الف  
قلب الیدیلر القاضی کین اولک الفون و داودن و الفون و یادن الفی حذف الیدیلر  
مصطفون و مصطفیان اولدی بومورنه واکر ویاک فاعل متصرف باقی مقلدی پس  
اول که واک فاعل متصرف ویاک فاعل متصرف اولور ویدلی عذر که فی الحال اوله و یا فی الاصل  
و شرط ان یکان اسما مذکور علم یعمل و ان کان صفة فذکر یعمل و ان لایکون افضل  
فعلا و لا افعالا فعلی و لا استویا فیه مع المونث مثل جرج و صبور و لا بناء و لا نیت  
مثل علامه و کجف نونه بالا صفة و شرط حسنیه و ارضیه و شرط مبتدیان کان  
اسما جرج شرطیه فذکر مبتدیان و نه ضرر در علم خبر خودر اکا یعمل حکم فعلیه نیت علم و رای  
علم یعمل صاحب و جاز ذم که صفت اوله علم ده اکا صفت اوله پس تقرکلام و شرط  
جمع الکلمه بالواد و التوان ان کان جمع اسما فذکر علم یعمل و بوجه خبر و جمله  
شرطیه و شرط در و ان کان صفة معطوفه ما قبله کاسم شرطیه و اعران انگ کیسیدر  
و ان لایکون مضارع موزون و مستتر جری فعل مضارع الیه و بوجه ما قبل موزوده  
در ان مصدریه الیه معطوفه فذکر قوله و لا افعالا فعلا معطوفه در فعل انما به و لا استویا  
بوده اکا معطوف مع المونث مستویه متعلق مثل صبور و جرج ظاهر و لا بناء و نیت بوده  
اکا معطوف مثل علامه معلوم و کجف نونه بالا صفة معنی مجتده شکیله و قدر و تحقیق شد  
ما فی موزون فاعل حسنیه مضارع الیه و ارضیه اکا معطوف فصول مرکب

ک

هو اسم کرانی جمع مسلمانیه یغ و او تولى و یا با و تولى جمع الیک استبد با اسم حال صدر یغی قضا  
اسم که انده جج و صفیون اکثر یوقدر و یا صفدر اسم قضا اولور سه انی جمع مسلمانیه  
جمع الیده اوج شرط دار و اول اوله که مذکر که یغ انده تا نیت نه ملفوظ کرک و نه  
مقدر پس ملحقه و جرحه کیسیدر بوطر فیه جمع اولماز اما و قار و جرحه کیسیدر که علم مذکر واقع اوله  
جانه ذکر که بوجه جمع اولوب و قار و ن و جرحه و ذیل زیر علم نیت تا در الف ذکر پس  
بوجه مانع اولان تا در که مذکر جمیع الف ذکر الی شیء اوله که علم اوله پس اصل کسی که مذکر عاقلدر  
بوجه جمع الیزا و در جمل و غیره که علم یعمل مناده اسم جنس ذکر اولور پس جی که متصرف  
جرحه علم تخصیص الیدیلر اوجی شرط اوله که عقلمان اوله اوج و لاجی که بر فک کیسیدر بو  
جمله جی اولماز زیر عقل صاحبی سایر جرحه اناندر استخرا ایدی بوجه شرف جرحه سایر  
اعلام جرحه اناندر المونی حسن فکدر واکر بوجه صفت المولی اوله صحت مجتده فیه شرط  
و ابر برسی اوله که مذکر عاقله صفت اوله پس ضارب و معزوب و حسن که انسانه صفت  
اوله انصار بولون و معزوبون و حسنون جمله جمع الیک اولور اما ضارب کبی که صفت ان مذکر  
معزوب و حسن کیسیدر که انسان که غیر یغ صفت بولیم جمع الیک اولماز و جمله شتر ایینه مذکر  
که اول صفت که مذکر دعا علی اوله مذکر ایض و موغنی فصار و زنی اورده کلیه اعر و جرحه کسی که  
جرحه و غیره تا کم صفتله فعل تفصیل بنده فرق اوله که اعلون و افضلون ویر لوقیه  
عکس الیدیلر زیرا که افضل تفضیل و صفیه شرف و اوقدر زیرا زیاده یه و لالین ایدر و فی الزمره  
اول صفت مذکر و عاقلدر مذکر ایض و موغنی فصار و زنی اورده اوله عطفان و عطشیه  
و سکران و سکی کبی ایدی عطشانون و سکرانون و غیره تا کم فرق اوله بوجه فعلان و فعلانیه  
بنشین نون کبی که نه مانون ویر لجمع عکس الیدیلر زیرا فعلان و فعلانیه مذکر و مونث بینی  
تا الیه فرق الیده اصلدر و جمله شتر ایینه مذکر و مونث صنفده مساک و اولیه نه تفصیل  
یعنی منقولده اولور پس اصل جرج ده جرحه ویر زیرا چون که موزوده مذکر و مونث بنشیند



فوق یوقدر نه که چهل جرم و امر آنکه جرم و دیر سن پس اگر نکرده چون جائز اول حال  
 بود که بوسیله مؤنثه اطلاق آنکه اولما ایوی مؤنثه جومات و یک که گوی پس بعد  
 که مؤنثه جرم غیر مذکر مؤنثه یعنی ذی بطن لازم کلور ایوی زکام اصل اوزده مزین  
 اولوب نزع اصل خانی اولوی لازم کلور که بونیک کی نمون معنی فاعل اولی که کشار جل  
 صبورده صبورده و غیر آنکه بونیک کی فعال که صیغه مبالغه که مذکر مؤنثه بوزده برابر  
 بوج ایزه جائز و کلور ایوی راجع منفصل و مقتضای آن و غیره و علت جرم که ده ذکر اولان  
 علقه و جمله شرا یقینند که ایزه اولان تا بایشت مبالغه اکر لکن اولیا علیه فزوقه  
 در اهتیه کی اولیا زی را بونما اگر چه معنای متوجه مذکر را در الفاظ استند تا که علامت نباشد  
 ایزه موجود و در پس بویل جمع شریف که جوامع مذکر و مذکر بویل اسمایه لاج و جائز و کلور  
 اولوی جمع اصناف ثالثه تنبیه نوی که صنف اولور معلوم اکر که بعضی الفاظ جمع سالمه  
 جمع اولور بونیک بر یک شرا یقینند که ایزه موجود و کلور مثلا رضون وارضون و سقون  
 و سقین و ققون و ققین و ققون و ققین و ققون و ققین و ققون و ققین و ققون و ققین  
 بوج شد و ذکر بویل اولور اما بعضی بونما بر الفاظ که بعضی بر فاعله تخته درج بیشتر  
 و بر مناسب سولیت که بعضی منضماتده مسطور و مذکور در والمؤنثه مالتی  
افه الف و تاء و شیطه ان کان صفة و له مذکر فان کیون مذکره جمع بالواو و النون  
فان لم یکن له مذکر فان لا کیون مجرد کانتض و لاجع مطلقا جمع الکثیر بتأثیر بناء و اوجه  
کرجال و ازاس جمع العلة افضل و افعال و فعله و الصیغ و اعداؤک جمع الکثرة  
والمؤنثه مبتدا مالتی افه الف و تاء جری اعرابی سابقون ظاهر در شرط مبتدا ان  
کان صفة و له مذکر جمله شرطیه فان کیون جمله حالیه در رسم کان دن و اکا معطوف  
معنا جی شندون تقدیری ان کان المؤنثه صفة و کان للمؤنثه مذکر و ان کیون مذکره  
جمع بالواو و النون جمله جزائیة و شرطیه و جزائیة خبر مبتدا در اگر فان کیون فاعله

اولور اما اگر ای سن اولور نه که بعضی مستخرده و اقصا بوج اولور و جزا  
 مخدوف اولور فان لم یکن له مذکر فان لا کیون مجرد و اوجه کانتض و لاجع مطلقا  
 سابق جمله شرطیه و الا ای ان ای لایکن بدل لایکن الاسم صفة جمع مطلقا  
 جمله شرطیه معطوفه جمله شرطیه جمع الکثیر مبتدا بتأثیر بناء و اوجه موصول  
 صیغه جمله استیة خبر مبتدا در کرجال خبر مبتدا و ازاس کاکا معطوف  
 جمع العلة افضل مبتدا و خبر و افعال و فعله و الصیغ و اعداؤک جمع الکثیر  
 معطوفه وزن و تریف بون و افعاله و فعله و تریف بون و افعاله معطوفه افضل  
 جمله و اعداؤک جمع الکثرة جمله استیة معطوفه جمع العلة فی فاعله محصوره ترکیب  
 و المؤنثه جمع مؤنثه سالم بر اسمی که اولی لای فان اکر دلالته الیه موقوف و مالتی  
 که اول اسمی کنونی چندین زیاده و اورد اول اسم که انی جمع سلامتیه جمع الکثیر  
 یا صفت و یا غیر صفت اگر صفت اولور اسمی مذکر ای او که و یا اولیه اکر اولور اسمی  
 شرطی بوج جمع اولور مذکر جمع سلامتیه اولی بسط و تزیین اوزده جمع ایدر  
 زیر اسمی سلامتیه جمع ایدر اما فیصل که شعول معنایه اول و بصورتی که فعل منفعل  
 که مبالغه صیغه ایدر بون جمع سلامتیه جمع اولما زیر مذکر بر جمعی جمع سلامتیه جمع ایدر  
 نه که معلوم اولوی و اکر اول منفک مذکر ای و اماره اسمی بوج جمع شرطی اولور که تا بایشند  
 جز و اولیه فاعلی و طامش کی که حائضات و طامش و غیر حائضه جابضات اوزده جمع  
 ایدر نام حائضه حائضه بیشتن فوق اولسون و چون که لفظی حائضه در حقیقت معنایه در  
 یستند بوج ایزه ایشش حائضه بی اعتبار حدوث حیض فاعله اولوی لازم و کل حائض اول حد  
 ایزه که کانتی ایدر حائضه و یکله اما حائضه بانصل حیض ظاهر اولور و در ایزه لفظ حائضه  
 اسم فاعلی اولور حقیقا که حدوث حیضه دلالته ایدر فعل کی که حائضت و حیض دیر سن  
 و اسم فاعلک یعنی فاعلک نباشند متعذر فاعلک ای شیون پس بر لفظ جمع سلامتیه اولور







مقدم اولماز زیرا که مصدر مکرر ان مع النسل تأویلده در وان حرف موصول و با بعد سے  
منزل اول و با فخره در کل ان پس لایق کلمه که مقدم اول موصولات اسیدیه کی میی نه که  
جائز و کلمه دیسین ایچی غرّا ان حرب نید جائز و کلمه که دیسین ایچی غرّا ضرب نید زیرا که  
بواجبی ان حرب نید غرّا تأویلده در الاغیر فی بنه مصدرده ناعل اضمار مولماز و الا لازم  
کار که مصدر که تیشنه و جمنه ناعل معز اول و واحد یاسیله پس تیشنه و جمعه اضمار ناعل  
ایکون ایکی تیشنه و ایکی جمع لازم کلمه بری مصدر ایکون دیری ناعل ایکون و چون که فعله تیشنه و  
جمع ناعل اعتبار بل و کل و بخودر انده لازم کلمه کنز بیلد در اسم ناعل و دم منقول و صفت  
مشبه حال که بنورده تیشنه و جمع حقیقده ناعله را بعدر مصدر که صافیجه که انکه کتونه کوره  
تیشنه و جمعی دارد و غیره کوره و کل معلوم اولد که مصدر که ناعلن ذکر ایملک لازم و کل تته که  
ایچی حرب نید و برسن پس اگر که ناعل لازم اولدی مصدرده اضمار لازم اولور دی شول  
وقت که ضمیر مسند اولور و ذی مصدری کنفی ناعله اضافت جائزدر استعماله و چون  
پس ناعل افتخار اولور و منقول نیکور اولور سه مصدر با اولور بخا ایچی حرب نید غرّا و کلاه  
اولور که مصدری منقول اضافت ایدر پس ناعل نیکور اولور سه رفع اولور و اعالم باللام  
تقلیل یعنی عمل مصدر اوج وجه اوزده در برایه اولور که منول اولد و کنفی فعلی علی الیه  
خو ایچی حرب نید غرّا و بوعمل مصدرده اصلدر یعنی منون عمل ایملک و ایچی نه مضاف اولمقد  
ناعله و منقول و اول منول حال اوزده قالور خو ایچی حرب نید غرّا و ایچی حرب نید غرّا  
و دووم اوزده عمل اولدی و بعدلک اقلدر بو یکچون و یخیز اضافت دیری باهوص که ناعلم  
اضافت منقول اضافت زیاد در ایکچون دیری و یخیز اضافت الی المنول اوجوبی نه  
موف باللام مصدر در که فعل علی ایلمنه که شاعر در مصنف الکتابه اعداده بخال  
الواریر فی الاجل اعداده منصوبدر که منقول الکتابه در که مصدر و دووم اوزده  
عمل استماله قتی قلت اوزده در یکسده متقی قلندر زیرا که عله مصدران مع

و منفعله ماؤلدرد و دخل لام توقیف ان مع النفع جائز و دلکدر لیکن چون که مقصد اسم  
صورتش اولدور احوال لام قطع جائز و در بود مصدر که علامه حله منقول مطلق اولدور  
وقت اما چه گاه منقول مطلق اولدور کند و بدل اولدور منقول مصدر و دلکدر که  
فعل مذکور اولدور خبر مبتدایه اکر که مذکور اولدور انشا کفر باذیه اشتراک متاعده که فی طلب  
مستخرج اولدور خبر مبتدایه اکر منقول مطلق فعلان بدل اولدور مستثنایه اذ  
ایکی وجه جائز و بر این عمل منکدر که اصله رعله یکی است منقول مطلق و مقدر زیر  
فعلان بدل و انکه نایم تناسیر اسم الفاعل اشتقاق من فعل لمن تمام یعنی الطود  
هیئته من النکاتی الجود عیان علی و من غیره علی صفة المضارع یقیم مقصوده و کسر ما قبل الاخر  
خروج و استخراج و عمل فعلی بشرط من المال و الاستقبال و الاعتماد علی صاحبه و الی القدر  
اولدور که کان الی صفت حیث لا یمکن الاضافة مع خلفا للکسانی و ان کان محمول از فعل مقدر  
تمام و دخلت اللام اسوئی الی و اوجه من الی الی کفراب و عود و مخراب علیهم و عود و منکدر  
و الخ و الجمع منکدر یکنه ظرف النون مع العمل و التوفیق یکنه اسم الفاعل متبعا  
ما اسم موصول ای که از دی و یا موصوفی ای اسم مشتق ماضی و مجهول مستتر تمام تمام فاعل  
عائد و یا به من فعل استیتمه متعلق لمن نام به جابج و بر که انکه استماعه تمام ده غیر  
فعل را جعده و به ده ای کلمه یعنی احدث و مقدره متعلق و یا حاله اشتقاق غیر نون  
ای حال کنن ذلك المشتق من الطود و به جمل صله و یا مقدر ماضی و موصول ماضی  
و یا موصوف صلیه خبر مبتدایه و هیئته مبتدایه صیغه الفاعل من حرف بیان الکساج و در  
انکه الج و نعت عثمان عیان علی نایم مقام خبر ای صیغه من النکاتی الجودی و علی وزن  
نا علی و من غیره ای غیر النکاتی الجودی علی صیغه المضارع مطلق من النکاتی قوله نعم متعلقه  
علی صیغه المضارع متعلق اولدور غیره مقصوده نعت ممد و کسر مطلقه و میره ما قبل الاخر  
اخر کسر اولدور الذی ثبت قبل الاخر و حرفی ثبت قبل الاخر پس ماضی موصول و یا موصول



[illegible][illegible]



اسم فاعله منصوب ولما زجور قسح على انزل مقدم له منصوب ولور تقديرى اعطى ه  
 درجها وحوكاكه اسم فاعله الف دلام داخل اوله مطلقا على البراطه وحال واستقبال  
 معنسه نيزك اسم فاعل بوقتيرجه معلوم وصوله ولور ومعنا جسيبه فقدره كرمه صورته  
 اسمر واما وضع منه للبا لغته بضم اسم فاعله كماله كجور مرفوع اولان صيغه لى  
 اسم فاعل مكندة وشرطه كندة كوزيد فرب عمر الآن اوغدا ويا الفرب عمر  
 الآن اوغدا اوس نيزك فاعل مضارع معلوم مشابيهت اكرجه فوت اولوى ليكن مفاده  
 مباغدا لك قائم متايد على دنى اول اولو سلب اورزه باقى نالور واسم فاعلك تيشه  
 وجمي عله وشرطه عله مود صيغه كى كسيد كوزيدان وفتاربان عمر الآن اوغدا  
 والفتاربان الآن اوغدا اوامس جنك حاليله بويله در كوزيدان مضارع عمر الآن  
 اوغدا والفتاربان عمر الآن اوغدا اوامس وحوكاكه كى مثنى وجمع موف باللام اوله  
 واما بعد لى منصوب بده لرجا زركه بولوى كينفا خذف بده نك قول شاعره وانقدر  
 الخافطوا عره العشير لا ياتهم من درايهم نطفه اصلا الخافطوا ايدى  
 نواج كينفا خذف اولوى وبعده ارتكبا بك سبى والدركه الف دلام موصول در وصله  
 على واسطه سيل اول منصوب بده بيد اولوى كه دنى مناسب اسم المنعول ما استحق  
 من فعل لمن وقع عليه وصيغه من التثاني على المنعول كعزوب ومن قره صفة اسم الفاعل  
 بنفع باقبل الاخر كخرج وسترخج واره فى العمل والاشتركا كاسم النعل كوزيد معطى كلامه  
 درجها اسم المنعول استحق من فعل لمن وقع عليه وصيغه من التثاني على المنعول من قره  
 على صيغه اسم النعل بنفع باقبل الاخر اعاده اسم فاعل ما استحق اه كسيد واره مبتدا  
 فى العمل مقدرة متعلق والاشترط اكما مطوف كاسم النعل فاعل مرستدا كاف خلا مرفوع اكر  
 مثل معنسه تقدير اوله تقديرى واره شبيه باهر اسم النعل فى العمل والاشترط واما كوزيد  
 فاعل منصوب ولى كونه اضمار له تقديرى واره اسم المنعول يكون مثل اسم النعل فى العمل

والاشترط كذا معلوم زيو مبتدا معطى خبرى علامته قائم مقام فاعلى درجها منقول به وجهه محلا  
 جوره مضاف اليه خبره تركيب اسم المنعول بضم اسم المنعول برا سمد كه  
 مشتق اوله فعلك بضم مصدر دن كنه ايجون كه نزل انك اوزرينه واقع اوله وصيغه اسم  
 منقول ثمانى جردون وزنى اوزرينه درجوب مغرب كى انا غير ثمانى ثيدل اوله يك اسم  
 فاعله صيغى اوزرينه در افوك قبلينك فخيلا فحصل كلام بود كم اسم فاعل غير ثمانى جردون  
 هو باك مضارع معلوم صيغه اوزرينه درجوب مضارعت ميرينه بمضمومه وضع  
 اليك وافوك باقبل كسور اليك لانه ساقى اولوى اما اسم منقول غير ثمانى جردون  
 اسم فاعل كسيد افونيك باقبل مشتق اوله واهم منقولك طالعده وشرطه عله  
 اسم فاعلك طالعده كسيد ايدى جهور فتوح كركدكه حال ويا استقبال معنسه اوله و  
 صاحبه اعتماد اليه ويا جويه ويا جوف فيه وحوكاكه كه موف باللام اوله باضم معنسه ده  
 على البراب اسم منقول قائم مقام فاعلى دنى ايدى وارا ينجيه بمنعول دنى اولو سبى بقبلى اوزر  
 باقى نالور لانه كدر سمن زيو معطى كلام درجها الصفة المشبهة ما استحق من فعل  
 لازم لمن قام به على معنى الثبوت وصيغتها خالفة لصيغة اسم الفاعل على حسب السماع  
 كمن وضعب وشديد وتعمل على فعلها مطلقا وتبسم مسالبا اليه تكون باللام او مجردة  
 عنها وسموها مضافا او باللام او مجردة عنها فتوزسته والممول على كل واحد منها مرفوع  
 ومنصوب وجور صارت ثمانية عشر فالرفع على الناعية والنصب على التشبيه  
 بالمنعول فى المرفوع وعلى التمييز فى المكرة والرفع على اللفظة الصفة المشبهة مضافا  
 ويا موصوف استحق ما على جمل معلوم مستتر فاعله عايدور فعليه قائم به متعلق وغير منه  
 راجددر على معنى الثبوت قائم به متعلق وصيغتها مبتدا خالفة خبر مبتدا الصيغة اسم النعل  
 خالفة متعلق على حسب السماع بوده اكما متعلق ويا خبر اخر اى كانه على قدر السماع  
 من المواضع كمن خبر مبتدا وخذف وصعب معنسه بده اكما معطوفه درجها مضارع







بر خبر تقدیر اوله انشا بد انما صفت مشتقان خبر الحسن وجهه اضافتله  
 مبتدا، مخذوف خبر در ای محاسن وجهه الحسن وجهه معطوفه صرف عاطفه  
 و یا خبر بعد از خبر در و اخلاف فاعله مجهول در حسن وجهه جار مجرور فاعله مقام  
 فاعله اخلاف در و البوائی مبتدا موصول کان فیه خبر و ادر صله و غیره فاعله  
 در مایه موصول مکه سید نفث بوائی در ای البوائی الی کان فیه خبر واحد  
 و یا بل بعضدر انکه الحسن خبر مبتدا و یا مبتدا زمانیدر و مبتدا ثانیه خبر  
 مبتدا و اولدر در رابط مخذوف در و ما کان فیه خبر ان حسن مبتدا و خبر معطوفه در  
 ما کان سابقه و یا لا غیر فیه قیاس اعرابی سابقه کبیر و اما معطوفه در و متی  
 کلامه شرط وقت فعل شرط بها ای بالصفة رفت به متعلق فاعله خبرها ای  
 نه الصفة جمله اسمیه خبر شرط و اقدر الیک چون اوله فاعله داخل اولدی می مبتدا  
 کال فعل خبری جمله اسمیه بلدر فاعله خبرها و یا تعلیل به در متی رفت بها فلما  
 غیر خبرها به لا نهها کال فعل دیگر زیرا فعل قیاس کنه یکن صکره بر اسمی فاعلیه  
 رفع ابله انده غیر اولما پس اکا بکنین آنک کبیر و الا ای ان لا ترفع  
 بها جمله شرطیه فیه خبر غیر الموصوف جمله اسمیه خبر و مبتدا و ان شرط  
 و اقدر فتوت مضاف مجهول و مستتر فاعله مقام فاعله عائد در صفة و مستتر  
 و فتح الیک کبیر را عابده و استا مبتدا الفاعل مضاف الیه و المفعول اکا معطوف  
 بعض نسخه اسم الفاعل و و شش ازا و له غیر نفث فاعله مفعول در و یا بلدر  
 انزدن السعدیین مجرور در اضافتله مثل الصفة خبر مبتدا از حرف جر موصول  
 در مکه موصول مکه سیدله محلا مجرور بیان وجهه فاعله در فتنه مفعول ترکیب  
 و تفصیلها بنی تفصیل وجهه صفت مشبه اولدر که در حسن حسن وجهه  
 صفت مجرور و مفعول مضاف و فاعله مفعول مشبه اولدر که در حسن حسن وجهه

وصی وجهه اضافتله مجرور کنه بونک کبی و در حسن حسن وجهه صفت مجرور و مفعول  
 لامه متوقف حسن الوجه منقول مشابهه منصوب حسن الوجه اضافتله مجرور در حاصله  
 جوهر صورت او چرا و ابله عرب اولدر کنه بونک کبی و در حسن حسن وجهه  
 صفت و مفعول مجرور کنه بونک کبی و در حسن حسن وجهه صفت لامه متوقف و مفعول  
 اضافتله مجرور کنه بونک کبی و در حسن حسن وجهه صفت لامه متوقف و مفعول  
 و فاعله مفعول حسن وجهه منقول مشابهه منصوب الحسن وجهه اضافتله  
 مجرور و کنه بونک کبی و در حسن الحسن الوجه الیک سیده مفعول لامه و مفعول فاعله  
 مفعول الحسن الوجه منقول مشابهه منصوب الحسن الوجه اضافتله مجرور کنه  
 بونک کبی و در حسن الحسن وجهه صفت لامه متوقف و مفعول مجرور فاعله مفعول  
 الحسن وجهه تمیز لفظه منصوب الحسن وجهه اضافتله مجرور و مجموع اشکال و ان  
 سکر اولدی وجهی مستغیر بر ای الحسن وجهه اضافتله زیرا و اضافت  
 لفظیه تخفیف یوقدر و به سیده الحسن وجهه در زیرا که صورتها اضافت موصوفه  
 الی التکوه در و به وجهه مختلف فیه در یعنی حسن وجهه بعین و دیدلر که مستغیر  
 زیرا که اضافت شی الی الفقه در زیرا که حسن عین وجهه در که اکا مضاف اولمشدر  
 دیدلر که حسن اعداد و جهدن پس اضافت عام الی الخاص اولدر نفس زید  
 و کل القوم کبی چی بوسوز و اولدر که مذکور و وجهه بعدن باقی فاعله موصوفه شکل که  
 انده هر غیر در حسن در زیرا که مقصود حاصلدر و کلامه زیاده یوقدر و اولدر  
 طغوز و جهدر و موصوفه شکل که انده ایکی غیر در حسن زیرا که مقصود حاصلدر و کلامه  
 لیکن زیادله و اولدر ایکی شکلدر و موصوفه شکل که غیر در خالیدر رقیبدر زیرا که مقصود  
 اولان مذکور و کلدر و اولدر در و شکلدر و ضابطه حال غیر یسیده اولدر که هر  
 ضمیر که مفعول مفعول در اول باز در و حمله معلومدر که موجود دیدر و کلیدر اما



صفت اولان ضمیر مستر اولدغی واسطه سیده انده لوعا خفا واردر پس  
انی بیلده طریق بود که اگر صفت مابعدی رفع ایدرسه انده هیچ ضمیر اولماز ای  
انک حکمی همان فعل کلمه تذکیر و تأنیفی فاعل حبیب رعایت اولنور اما ثقیفه  
وحیی رعایت اولماز فعل کبی و حوکه که صفت مابعدی رفع ایلر کرک مابعدی  
منصوب اولسون و اگر که مجرد صفت بر ضمیر اولور موصوفه راجع پس تذکیر  
و تأنیث و افراد و ثنیه و جمع رعایت اولنور موصوفه مطابقی و اسما الفاعل  
و المنعول یعنی اسم فاعل که منقول بر معنوی اولیا یعنی فعل لازمون مشتق  
اوله قائم و قائم کبی و اسم فاعل که منقول بر معنوی اولیا یعنی بر فعلند مشتق  
اوله بر منقوله تعدیه ایده بوقدر وجه اول منقول قائم مقام فاعل اولور و انک  
منصوب معنوی اولماز موصوب کبی ایدی یونک کبی اسم فاعل و اسم منقول  
صفت مشتبه کیبیر مذکور اولان احوالده اولن سکر اشکالون یعنی کیسی  
ممتنع و بریسی مختلف فیه و طغوری احسن و ایکسی حسن و دور دی قبیح  
در نته که معلوم اولدی پس بویلیم دیرسن زید قائم ابوه و قائم اباه و قائم ابیه  
بو اوج سله و بریسه احسن و بریسی مختلف فیها در و بوقیس اوزره در  
افره و ارنجه یعنی مذکور اسم فاعلک معنوی فاعلیله رفوع ایدر و منصوب ایدر  
موصوفه و منقوله مشابهنه و ذکرده و تمیز لعله و مجرد ایدر اضافله کنه بویلیم اسم  
منقول مذکور که معنوی رفوع ایدر فاعلیله و یا قائم مقام فاعلیله یکی مذهب اعتباریله  
و منصوب ایدر موصوفه و منقوله مشابهنه و ذکرده و تمیز لعله و مجرد ایدر اضافله  
بر مسائل انکی منقوله و یا زیاده بر معنوی اولان اسم فاعله و اسم منقوله جاری  
دکلر زید که موجب انیس اولور مثلاً هرگاه که دیرسن زید ضارب ابیه معلوم  
دکلر که اب فاعل ضربدر که اسم فاعلی کا اضافت ایلش سن یا منقول ضربدر که

ضاربی کا اضافت ایلش سن کنه یونک کبی اگر دیرسن زید معطی ابیه معلوم اولماز  
که اب قائم مقام معطی که کا اضافت ایلش سن بوقه منقول فاعله که کا اضافت  
ایلش سن پس یونک کبی اسم فاعله و اسم منقوله اضافت و منقوله مشابهنه و یا تمیز  
لعله و موجب انیس ایدر پس جائز دکلر آما یونک خلافیه در بر اسم فاعل که منقول  
تانیسه اولیه و اسم منقول که منقول تانیسه اولما که انده انیس اولماز پس بو  
مسائل ذکر اولان دم اوزره مذکور فاعله و منقوله جاریه اولماز اسم التفصیل  
ماشتق سن فعل لموصوفه زیاده علی غیره و هو انفع و شرطه ان یبنی من  
نمائی مجرد لیکن لیس بلون و لا عیب لان منها انفع لغیره کوزید افضل الناس  
فان قصد غیره و تفصل الیه یقبل هو اشد منه استخراجا و یا ضا و عنی و قیاسه  
للفاعل اقد جا، المنعول نحو اغدر و الوم و اشغل و اشتر و استعمل علی احدثه  
او هر مضافاً او بمن او مضافاً باللام اسم التفصیل مبتدا موصول شوق  
ماضی، مجهول مستتر قائم مقام فاعلی عاید در مابین فعل مشتق بر متعلق لموصوف  
کذلک زیاده لموصوفه متعلق علی غیره زیاده نه متعلق ای غیر الموصوف و جمله  
صله در مابیه موصول علیه سید خبر مبتدا در و هو مبتدا عائد در اسم تفصیل فعل  
خبری و شرطه مبتدا ان یعنی مضارع مجهول تاویل موزده و مستتر قائم مقام  
فاعلی عائد در اسم تفصیل من نمائی انکا متعلق مجرد و نفی لیکن مضارع موزده  
منصوب بر لام کی ایله پس مابیه متعلق و مستتر فاعل عائد در بنایه که حکماً مذکور در  
بینی زید سید لیس فعل ناقص مستتر اسم بلون خبری و لا عیب انکا معطوف  
و جمله نفی نمائیدر لان منها ای من اللون و العیب افضل لغیره ای غیر التفصیل  
جاء و بر لیس بر متعلق نحو خبر مبتدا و حذف زید مبتدا افضل الناس خبر جمله  
معلقه و در اضافتک فان حرف شرطه ماضی مجهول فعل شرطه غیره ای غیر الکماله



نام تمام فاعل در قصد تک توصل ماضی در مجهول ایله ای غیر الثانی والی المقصود  
 نام تمام فاعل توصل در مبتدا استخراجه می باشد  
 متعلق استخراجه غیر وجهه محل جوده در اضافته توصل او جوا فان قصد در  
 بیاضا معطوف در ماقبله و معنی که لک و قیاسه ای اسم تفصیل متعلق لفظ  
 خبری و معروف تلیل جوا فاضی مودف و مستتر فاعلی عائد در اسم تفصیل لفظ  
 جاریه متعلق بخبر معلوم اعذر مضاف الیه والوم اکا معطوف است و اشترک لک  
 و استعمل مضارع مجهول و مستتر نام تمام فاعلی عائد در اسم تفصیل علی اعد ثلثه  
 و در مبتدا متعلق مضارع مضافا بدل علی اعد ثلثه اوجه دلای استعمل مضافا  
 و جاز در که مقدر کیون به خبر اوله ای بابان کیون مضافا و یک اوله و او حرف  
 عطف بمن مقدره متعلق ای متصلا بمن معطوف ماقبله او مضافا باللام بوده  
 ماقبله معطوف در محصوره ترکیب چون که در بیان که فاعلیت و یا مفعولیت معنی  
 ارتکاب و زیاده لک بنا ایدیه را بیا بچون به محصوره صیغه وضع المیدل الفاعل و زنی  
 او زره غالباً و انک مشتقاق و اکا اسم تفصیل و الفاعل تفصیل  
 او قد و طر غالباً و دیک زیر ابعثه الفاعل صیغه سندن افراج ایست در مثلاً خبر تک  
 و شتر منی کی که اصل کنده افیر و اشتراوی تغییر می بود خبر و شتر و دیر پس  
 اسم تفصیل مصدر دن مشتق بر اسمدر فاعلیت و یا مفعولیت خبری او زرنه  
 زیاده لفظ موصوفون و شتر علی ثانی جردن بنا و المقدر نام انون صیغه افضل  
 وضع ایلم ممکن اوله و اگر ثانی سندن و ایلم ب غیرین بنا ایلم بر به خبری حرف  
 ایلم لازم کلور دی صیغه افضل وضع ایلم بچون بوقدر بعد التباس لازم کلور دی  
 مثلاً اگر استخراجه دن و در فرج دن اسم تفصیل بنا ایلم دیک بر و هیچ حرف  
 حذف ایلم بر و صیغه مقصوره و الماز انردن و اگر حذف ایلم بر و استخراجه

افرج دیک بر و در فرج ده و در دیک بر و دیا افرج دیک بر معلوم الماز که افرجیک  
 معنای خروج ده زیاده لک در دیا استخراجه و معنی و در دیک بر ده زیاده لک در  
 یوسف و در افجه می و معنی افرج و در فرج ده زیاده لک دیک بر یوسف فرج ده می  
 دنی اسم تفصیلده شتر الماز و عید بدون و المقدر زیر که الماز و عید بدون  
 افضل صفت مشبه در که انده زیاده لک بوقدر پس اگر انون افضل تفصیل  
 بنا ایلم بر التباس لازم کلور دی ایلم دی معلوم الماز دی احر و اصر و خبر  
 و منقرده و تفصیلده یوسف قرل و صکار دیک میور کنه بونک کبی اعد و معنی  
 دیک معلوم الماز دی که عید و زیاده لک و وارد یوسف عید کنیدی و هرگاه  
 که ثانی سندن خبریده و الماز و عید بدون زیاده لک بیان ایلم است سکن  
 است لفظی و انک مثیله توصل ایلم کرک و اول بابک مصدر نی تمیز ایلم  
 کرک و بیلد دیک کرک هو اندر تک استخراجه و صغره و معنی و عید را  
 و در فرج و غیر بلی و قیاس اسم تفصیل فاعل ایچون بنا و المقدر زیر  
 که حال فاعلی بیان افیر و فاعل مفعولان اکثر در و هرگاه اولور که مفعول  
 ایچون ده اولور کخو افیر و الموم و اشغل و شتر و اعرف و نظایری و اسم  
 تفصیل اوج و هر یک بر یلمه استعذر یا مضاف یا من حرفیله یا لامه معرف  
 بود اوج و هر یک بر یلمه ایچون التزام ایلم شتر در که منفصل علیه معلوم اوله  
 زیر هرگاه که من حرفیله متعلق اولور اول من ابتداء اولور و ما بعد  
 منفصل علیه زیاده افضل من عمر کبی و هرگاه که لامه معرف متعلق اوله اول  
 لام عهد اولور و منفصل علیه بقیله مهود اولور زیاده افضل ایلم هر دو لک  
 الا افضل المدی علم افضلیت و چون افضلیت معلوم مهود اول و منفصل  
 علیه ایلم بقیله مهود اولور و هرگاه که مضافانک معنا و مشهوری تفصیل



اوله مضاف الیه اوزرینه مفضل علیہ اولان مضاف الیه مذکور اولور ووجه  
 تثنیه تک ایکیس بریده اولماز زید الافضل من عمر ویدیزل زید که برای و جهک  
 برسی لوز اولور ترک ووجه ثانیه جائز دکلدر ایدی هذا قولنہ تعلم  
 الس واهنی من مقدر ای واضع من الس ویکلدر فاذا اضيف فله  
 معنیان ادهی و هو الاكثر ان قصد به الزیاده علی من اضيف الیه بشرط  
 ان يكون منهم مثل زید افضل الناس فلیکوز یوسف احسن اخوة فوجه  
 عنهم باضافتهم الیه واثباته ان یصدر زیاده مطلقه و یضاف للتوضیح فیرید یوسف  
 احسن اخوة و یجوز فی الاذل الاوادم المطابقة لمن هو له واما الثاني و الموقوف  
 باللام فلما یمن المطابقة و الذی یمن خود مذکر لا غیر فلا یجوز الافضل من عمر  
 و لا زید افضل الا ان یعلم فاذا اضيف ای الاسم لتفصیل جمله شرطیه  
 فله ای الاسم لتفصیل معنیان جمله فوائده فیرید و مبتدا و ادهی مبتدا و مبتدا  
 ثانی و وجه معتبر منه در مبتدا و خبر یمنه ان یقصد به در ضمیر اسم تفصیل راجع در  
 الزیاده قائم مقام فاعل علی من زیاده بر متعلق اضيف ماضی مجهول الیه اکا  
 متعلق ای اضيف اسم التفصیل الی من یشرط مضارع مجهول ان یكون  
 تاویل مفزوده قائم مقام فاعل اسمی تختص موصوفه راجع در ضمیر ای و اخلا  
 فی المضاف الیه مثل معلوم زید مبتدا افضل الناس خبری فلا یجوز مضارع  
 مودف یوسف مبتدا احسن اخوة خبری و جمله محلا فروع فاعل لا یجوز در مودف  
 علت لا یجوز در و اکا متعلق و ضمیر یوسف راجع در ضمیر مودف متعلق باضافتهم  
 فوجه متعلق و ضمیر اخوه به راجع در الیه اضافته متعلق و ضمیر یوسف راجع و ان  
 مبتدا ان یقصد تاویل مفزوده خبر زیاده در قائم مقام فاعل مطلقه لغت زیاده در  
 و یضاف مضارع مجهول و مستتر قائم مقام عائد در اسم تفصیل للتوضیح یضاف

متعلق فیرید جواب شرط محذوف فاعلی مقدر ترکیب لتفصیل یوسف مبتدا  
 احسن اخوة خبری و جمله محلا فروع در مضاف الیه ترکیب در و کجوز فی الاذل  
 یجوز بر متعلق الا ان فاعل یجوز در و المطابقة اکا موقوف لمن جار و مجرور  
 مطابقه متعلق هو مبتدا ای اسم تفصیل خبری ای لمن و الثاني مبتدا و الموقوف  
 باللام اکا موقوف باللام مؤننه متعلقه فلا بد فاجرایه در و ایکی مبتدا به خبر در  
 و ضمیر خود در ای لابد لهما من المطابقة جمله استیسه جوا شرط و مقدر  
 مقدر خبر مذکور و الذی موصول بمن صلی موصول صلیله محلا فروع مبتدا  
 مؤخر خبری مذکور یمن لا غیر احوالی سابق اولوی فلا یجوز فی استقبال زید  
 الافضل من عمر و جمله متشبهه فاعل یجوز در و لا زید افضل اکا موقوف الا  
 ان یعلم مستتر منفع محصوره ترکیب اسم تفصیل چون مضاف متعل  
 اوله ایکی معنی و ابر برسی اولور که اکمله مضاف الیه اوزرینه زیاده قصد  
 ایدر ابر بر مضاف الیه داخل کرک و کندیکن غیر یله اصل مغایه شریک دلتی  
 کرک و بوا اعتبار یله داخل اولور و متناز کرک کندیکن غیر ندن زیاده الیه  
 و بوا اعتبار له اول مضاف الیه مضاف اولی تنه که دیر سن زید افضل الناس  
 زید ناس ندن و اصل فصول انله شریک و متناز در اندن فضل زیاده یله  
 پس جائز دکلدر که دیر سن ملک افضل بر بشر و زید که ملک بشره داخل  
 دکلدر که بونکی کبی جائز دکلدر که دیر سن بومضافه یله یوسف احسن  
 اخوة زیرا چون که اخوة یوسف راجع ضمیره مضاف اولوی انله مضاف  
 اولماز ایکی معنی اولور که اضافته مطلق زیاده لی قصد ایدر راجع  
 اولکی کیسه مضاف الیه اوزرینه زیاده لک و کل و اضافت توضیح  
 یجوز اولور راجع مثلاً هو باری که دیر سن انانص والا شج اعدا لانی











اول و فاعل منتهی به عمل ایک و کانی فاعلیه منوع ایک پس اعتبار فی تفضیل از آنچه مذکور  
افضل تفضیل فعل منتهی به اول و کانی عمل الیه و باقی بقوله و اقدر ان یجوز ان فی  
تفضیل معمول باحو حاصل اول و کانی عمل الیه نیز اگر باقی بقوله و اقدر ان یجوز ان فی  
عمل الیه ظاهره ایست که نه که درین ماریت رجلا احسن من زید مع انهم مع شال  
مذکور و مکرر است عمل ایک برایت دخی و در علت مذکور و تا باید و گناید  
ایدر زیر اگر احسن کلمه عمل اندر صله را حین ر نوع ایدر که تکلم خبر مبتدا او یک  
که کلمه و بوجه صفت رجل اول و در پس و مبتدا که خبر در اجنبیه و آنکه معمول و کلمه  
که منتهی به تفسیر کلمه راجع اول و مع واسطه سیله کلام موقوف اول و اندر اما اگر کمال اوزر  
مقدم اول و خبر زیر امر بوده کمال مقدم کند ینک خبریه متعلق اول و یک پس  
بو تقدیر مذکور فصل لازم کلمه لیکن معناه برر کانت حاصل اول و در کلام فتول  
یعنی مسئله کمال و آنکه خبر لفظی و آنان بر و جعل تعبیر که معناه مقصوده مطابق اول  
و آنده حذف و تقدیر اول و کلمه که کجی و سکن چون وارد معناه مقصود بر اخضر عیانیه  
تعبیر ایست که خبر عیان و در پس ماریت رجلا احسن فی عین الکل من عین زید  
پس من غیره و فی کلمه یه فذوق اول و کلمه و عبارت بو مقدار مختصر اول و اگر  
عین و یک که تفضیل علیه و مقدم ایست افضل تفضیل اوزر زید بویل و در پس که ماریت  
کعبین زید اینها الکل پس کلمه من الکل یه ۹ قدر حذف و افش اول و در کاف تشبیه که خبر مقدم  
انکه زید کایش اول و بوجه مقده زیاده اختصار اول و شک یوق که الیه زید لفظ  
عمل تقدیر کلام بود ماریت عین کعبین زید احسن فیها الکل و یا در پس ماریت عین  
زید عین احسن فیها الکل پس بو تقدیر بر احسن کعبیه صفت مقدم و در نه که کعبین  
زید ایک صفت و بجای زید در پس عین زید و در مسادر اول و بر عین دخی در پس

اول و موقوف

اول و موقوف تقدیر نه احتیاج اول و زید که مذکور و مع مقصود فاعله اول و تقدیر من بو تقدیر  
اختصار و زیاده اول و موقوف تقدیر نه احتیاج اول و مکرر کاف مثل ممکنه در یک چشم  
موقوف احسنه و فیها خبر با عین مقده و اجدر تقدیر موقوف و زیاده و یا اجدر کاف که مثل  
معنایند که اندر ماریت تقدیر نه احتیاج اول و زید بویل کانت شاکر شکر و وار  
و اول و کبیر در رت عین و ادا سباع و لاری کوا دی استماع عین لفظ و اذیا اقل به  
رکب انوه و اخوق الام و فی اند ساریا زید که شاعر بوده منفصل عین مقدم کنو شد  
و بدیند لاری که کوا دی استماع اگر ماریت بعبارت و اذیا معمول و اول و کوا دی استماع  
بو موقوف صغیر و جوف مقدم اول و کوا دی اول و اگر ماریت فلیت استماع و اذیا معمول  
و کوا دی استماع معمول ثانی و عین لفظ هم تقدیر کمال اول و کوا دی سباع و اذیا  
اری و اذیا شبیه و اذیا سباع یا ثانی زمان اختصار و اقل استماع مقصود رفت و اذیا  
بحسب معنای صفت کبیر کوا دی و اذیا کلمه شکر و یا توفیق شکر و اذیا کبیر استماع  
که فاعله و آنکه منوع اول و کوا دی که کمال احسن تفضیل و اخوق اقل و موقوف و در پس صفت  
و اذیر حقیقتا و معنای و آنده خبر و اذیر و کلمه مقصود بیداری الام و اذیا اخوق  
من و اذیر استماع فی وقت من الاوقات الا فی وقت و قایه اندر کان ساریا و اذیر  
استماع پس اول و کلمه بو شکر و عبارت ثانیته کبیر بود که لاری کوا دی استماع اقل به  
رکب و اخوق بو کوا دی کوا دی عبارت ثانیته تعلیق بقدر و چون که شکر و اذیر مذکور  
معلوم اول و کوا دی عبارت ثانیته و عین مقدم و در نه که مذکور اول و کوا دی عبارت کعبین  
زید عین احسن فیها الکل و اگر لفظ و اذیر کوا دی و اذیر یک تقدیر نه احتیاج و اذیر  
زید که کوا دی استماع مسادر و لاری کبیر و اذیر پس بو تقدیر بر اقل صفت  
کاف اول و کوا دی مثل ممکنه و در نه که و جانیته مذکور اول و کوا دی فعل ماضی فی نفسه  
مفتون باحد الا زمانه الثلثه و من حوا حقه دخول قد و السین و سوف و نحو انهم و بطریق







[illegible]

اولو

اوله ان شاء الله تعالى انه منزه عن التعلق بمزاد او التعلق بغيره وانما التعلق بالثبوت  
والموتوس غيبته والياء والغائب غيرهما وفي هذا معنى مضمون في الزمان منقول  
فيما سواه ولا يربس من الفعل غير اذ لم يتصل به بون ناكه ولا بون جمع الموتوس والياء  
رفع ونصب وهم ما يقع الخبز في خبره بارز مرفوع للتثنية والجمع والياء بالثبوت  
بالضمة والفتحة التعلق بالسكون مثل ضرب والمتصل به ذلك الموتوس وهذا والمتصل  
بالياء والياء بالضمة تقدير او الفتحة لفظ والحذف والمتصل بالان بالضمة والفتحة تقدير  
والحذف ويرفع اذا خبرت في انما جاء به لم يتقدم زيد فالحذف مبتدا للتكملة  
خبر مرفوع احوال من محذور كروا سله لم ينقله معنى تقدير فانه منزه زبدت للفتح  
حال كونه مرفوعا والثبوت له مع غيره اوابه سابق بغير ضمير عايد مسكونا والياء بالياء  
كأن مبتدا وخبره الموتوس والموتوس غيبته اي زبدت للموتوس والموتوس اذا غاب كل  
ذلك غيبته بون تقدير به مفعول الملق اوله وبانز در حال اوله اي سكون وغيبته  
غائبة معانته اوله اي زبدت التاء لهما حال كونهما غائبين والياء والغائب كأن مبتدا  
وخبر غيرهما صفة غائبة وما بدله راندن وجر وفي المضافة مبتدا مضمونة بالياء  
خبره ومضمونة بما سواه مفعولها قبله ولا يربس فعل نفي استقبال من الفعل  
انما متعلق بغيره تمام مقام فاعل اذ ادوات شرط لم يتصل فعل خبره بملق راغا متعلق اي  
بالضمة بون ناكه ما عاين لم يتصله او بون جمع الموتوس بون مفعول ضرر واوله مبتدا  
ان الضمير رفع خبر مبتدا ووصفها مسكونا ولام تامة بون ما يقع مبتدا الخ حرف في خبر  
جزء متعلق بارز مرفوع ضمير جفلة للتثنية بارز وكونه صفة خبر كذا والياء  
مفعول والياء بالياء بون ناكه بالياء اي يكون اوابه بالضمة والفتحة والسكون  
اي اليك مضاف ومن غير معلوم والمتصل تمت مبتدا وعدو در بون تقدير متعلق ومتر مضاف  
راجعه ذلك مفعول متصدر بالموتوس خبر در مبتدا وهذا بون مفعول تقدير الفاعل انما



























اوله لایق اولسه و منکلم سبب قیده ایله فعل مضارع ان تغییر اولتور و کوشیا کوجا بنده  
مضارع انکله بجوم اولتور و اولتور اولتور فعل مضارع انکله بجوم اولتور و اولتور  
ولا تکون فعل مضارع انکله بجوم اولتور و اولتور اولتور فعل مضارع انکله بجوم اولتور  
اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
ایده یارشی قیده اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
دیگر که بوجا بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
من الکس یا کلک من نمی عوق و کسکله بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
هجم عمل یو قیده اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
یطلب بهما الغسل من العمل محط بحدی عوق بالمضارع و حکم انهم حکم بحدی و هم فاعل  
بوده سکان و یس بر بانی زیوت محرمه و وصل محرمه ان بایده حتمه مکسوره قیاسه و وصل  
اقتراب علیهم فاعل کان ربانی مفتوحه معطوفه الیه بعض نسخه ده مثال الیه و اولتور  
صیغه یطلب بهما صیغه الفعل الی المصدر قیام متعارف علیهم یطلب بهما فاعل محط  
بحدی عوق بالمضارع یطلب بهما و حکم انهم حکم بحدی و هم فاعل کان  
بوده ایله عوق بالمضارع و یس بر بانی زیوت محرمه و وصل محرمه ان بایده حتمه مکسوره قیاسه و وصل  
وصل مضومته نعت محرمه و ان کان بعد حتمه مکسوره فایده صیغه قیاسه و وصل  
فیما کان بعد السکان مضومته مثل اقتراب مضومته مثل اقتراب مکسوره مثال علیهم مفتوحه معطوفه  
نحو اکرم محمول ترکیب الامر صیغه نحو علیهم محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
ایدر که معلومه و مجهول لیکن امر حاضر فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
دیگر که اول عوق بالمضارع و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
انکله بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور و اولتور بجوم اولتور  
اربعه و فاعل قیده امر حاضر فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط

معلوم

معلومی خارج قالد و بحدی عوق بالمضارع قیده ایله فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
منه زده وار و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
ای حکم امر حاضر فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
و کاه فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
بومضارع فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
که فعل مضارع فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
بجوم و در مشر که معنی امر مستند و طلب مکمل بونما فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
قتند امر حاضر فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
بجوم و کله و بومضارع فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
یعنی صیغه امر مستند فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
منحه کاه و اولتور و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
ضارب و کرم دن کرم دن و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
و قسم ظاهر ایله ذکر اولتور و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
مضارع و ورت فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
زاده ایله کرم دن کرم دن و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
بایده مضوم و اولتور و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
ادعای کرم دن کرم دن و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
اقترب و کرم دن کرم دن و فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
نکه انکله صیغه حاضر فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
قطع محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط  
مضارع فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط فاعل محط











جایز در اعطیت باشد و یک اما یکی و او بر چی منقول است بر نه نسبتا ضاف ابدا که جایز مگر  
 زیرا باینکه بید حقیقت عینت باینکه یکی منقول بر پس اگر کسی او در واقع را بر  
 مذکور و در لازم مگر و اما اخر در اخر افعال اوج منقول الیه اصل مگر در یکی که  
اندر اوج منقول است اول مگر معنا و اما شش اول مگر یک جفت در افعال اعلی  
ظنت و حسب و زعت و عینت و رایت و وحدت بر نفس علی جمله الاستیة  
 لیسان ماضی عنه منتصب الخیرین ومن خصایصها ان اذا ذکر احدھا ذکر الاخر بخلاف  
 باب اعطیت منها اثر جز فیها الانشاء اذا توسطت و تا قوت الاستقلال الخیرین کلما  
 بخلاف باب اعطیت مثل زید عینت قائم و منها ان تعلق قبل الاستنهام و التثنی و اللام مثل  
 عینت ازید عندک امر و منها ان تجوز ان یکون فاعلها و منقولها غیرین یعنی واحد  
 مثل عینت منطلقا و بعضها یعنی اقوی یعنی بهی واحد ظنت یعنی انتهت و عینت  
 یعنی عرفت و رایت یعنی اشرت و وحدت یعنی اجب افعال انعم و ابتدا الظنت  
 مکرر و یا غیر مبتدا و خود و ایچی ظنت و حسب و زعت و رایت و وحدت  
 معطوفه ظنت به ترضی علی الجملة الاستیة غیر مبتدا و یا غیر مبتدا و فی و فی ای ترضی  
 علی کذا و غیر افعال انعم کذا و کذا البیان ماضی عنه ترضی به تعلق یعنی ترضی عن افعال  
 علی الجملة الاستیة لیسان یا یکون ملک افعال الجملة عبارت عنه من تلویح او علم و مکرر که بر  
 وجه و فی تعذیر ابدا که ترضی علی الجملة الاستیة لیسان فی الذی یکون ملک  
 الاعمال شققة عنه یعنی عینت لاجل بیان العلم و ظنت لیسان الظن فقیه هر بنین  
 ومن خصایصها ان اذا ذکر احدھا ذکر الاخر ای که المنقولین ذکر الاخر بخلاف باب اعطیت  
 و منها ان من خصایصها که جز فیها الانشاء اذا توسطت و تا قوت الاستقلال الخیرین  
 کلما بخلاف باب اعطیت مثل زید عینت قائم و منها ان من خصایصها انھا افعال قلوب  
 تعلق ارباط علیها قبل الاستنهام و التثنی و اللام مثل عینت ازید عندک امر و منها ای و خصایصها

ان الامر و البیان بخیر ان یکون فاعلها ای فاعل افعال انعم و منقولها فاعلها  
 خبرین یعنی واحد یکون در نحو عینت منطلقا و بعضها مقدمه یعنی مؤخر مبتدا  
 خبریکه عاید در افعال قلوب اخر تفت معنا در نتیجه ای بعضی به ایندیک یعنی افعالی  
 واحد جمله تعلیقه صفت بعد الصفة معنایه ظنت مبتدا یعنی انتهت خبریکه و عینت یعنی  
 عرفت و رایت یعنی عرفت و وحدت یعنی اجب افعال انعم و ابتدا الظنت  
 محصول ترکیب افعال انعم یعنی بر چی فعله که کلمه متعاقب و کون مکرر جاد و در خارج  
 و اعضا در دکل یعنی خاص عضو کردن صادر اول و اول یک فعله که او چی علم مکرر  
 عینت و رایت و وحدت و او چی ظن مکرر در ظنت و حسب و زعت و سیر کاه علم  
 مکرر مکرر و کاه ظن مکرر و اول زعت در اعتققت معنی که کسه اعتقاد علم و کسه  
 ظنی اول سلیت و بوافعال جمله اسمیة به داخل اول و کربیان اید مکرر اول جمله شکری صادر  
 اولش در اوقه تلخیصی متناهی که یکدیگر نسبت زید فایم افعالی و اکر که بوسلم سندان علم  
 جفتدن اول و هر کاه که دیدی عینت زید قائما معلوم او یک که علم زیدند و هر کاه که  
 دیدی ظنت زید قائما معلوم اول و کز ظند پس بوافعال کلا مثل یک خبری بیکر مبتدا و خبر  
 اید مکرر منقول لیتکه منصوب بر ر و من خصایصها یعنی افعال قلوب مخصوص افعال که منقول  
 او زید نه اقتضایز دکل یعنی بر منقولی که کور اول و بر منقولی نسبتا مستیخ و فی  
 اول جایز و کدر زید معلوم اول یک که یاسند مسند الیه سیر و یا مسند الیه سیر فاعل  
 لازم معلوم یکس خبر زید اید حذف جایز در اکر بر قید زید یک یا ای یکی منقول بید نسبتا  
 حذف ابدا که جایز در اما اعطیت باشد ای یکی منقول بید و یا بر نه نسبتا ضاف ابدا که  
 جایز در نه که یکدن افعال اعلی جمله خصایص در الفا جایز اولی یعنی لفظا و معنی  
 علمدن افعال ابدا که شون زما که یکی منقول اینست توسط الیه و یا یکسندن تا قی اینست که  
 در پس زید عینت قائم و زید قائم عینت بوا یکی صورت افعال جایز در و ابطال عمل لفظا







[illegible]

جمع صفت اولور نافع اول صفت اوزره مقرر و ثابت قانعده بلیقا افعال ناقصه و موضوع له  
بحر و نافع صفت اوزره مقرر قانعده مجموع مرکب صفت و تغییر نامیدن دکل پس تغییر  
اوزره افعال ناقصه افعال نامیده داخل اولور و تفصیل کلام بود که فعل نام ضرب یک مشتاق دلا  
ایدر بر معین تنجسته کوفیه مسند اولمه صلاح اولور و او دنا تک نشسته دلا اولور و اول  
حک نامنه پس بدل اولور و اوچ نشسته مشتمل اولور و فعل ناقص کان کی دلا ایلمیز  
بر معنیبه کان تک مسند اولمه صلاحیت اولور بل که دلا تیر بر خردسته زمان سیکر اولور  
مستحب فعل نامنه مسند بر خرد دنا ناقص اولور و بوجهت فعل ناقص کنیدن با عدیل کلام  
نام اولوز بل که محتاج اولور و انکه بر سنده ذکر ایلمکه مسند اولمه صلاحیت اولور و اشل کان  
هوکاه که مستحب ثبوت شے فی نفسه اولور و اول کان نامنه اولور و با عدیل کلام غلام اولور و  
کاه که مراد داندن قاعله بر صفت اوزره اولور که اول صفت حیا یک دن خارج اولور  
کان ناقص اولور و خان رید قانما اولور دن بونده و جو دینور دکلر فی نفسه تا کمال نشسته  
اولور بلکه مراد زید که صفت قیام اوزره اولور و با قیام مذکور اولور کلام تمام اولور  
و سیبویه کنه کساننده افعال ناقصه دن دور و مثال کنور بدیشر هوکاه فعل کنور و فعل  
اسونده که کلور اولور و فعل ناقصه و محتاج دیشر و مضیف اولور یک مثال حسب ذکر  
ایلمکه که افعال ناقصه دن در دیو بدیشر رجاء و دنی فعل ناقص اولور و رجاء است  
و جتنک یک سرده اگر کلمه ناقصه سیبویه جرات بدیشر رجاء که ناقصه مذکور اولور  
و جاتنک حسب اولور بدیشر مذکور و مؤنث سکنه جاتنک مقدار یک کل بدیشر سکنه جاتنک  
اندن زیاده بدیشر و اگر کلمه کساننده نامی اولور بدیشر معنای اولور ای جاتنک جاتنک  
جاتنک حسب رجاء اولور و باقی معنی که مؤنث و جاتنک حسب و جاتنک در کسانند  
اعتبار بله اولور که من کانت ایلمکه و او قعد رجاء اولور و اولر کابن جاتنک و سیبویه  
اما مبلدن انرا ایلمکه و او سیبویه یعنی جاتنک جاتنک ایلم عباس و بدیشر که مضیف و سیبویه







یعنی خبری که تا بعد از آن قائم و انجمن در اول زمان که فاعل خبر بر سر قبول این خبر نباشد  
قابل اولند پس ما زال زمان را بر سر پیشه زید که اول زمان است که زید را بگوید و حکومت  
قابلیت و استحفاظی اولند و بواضا که بگویند سبب و علت اولند که بواضا فی نفس  
در آنکه ظاهر در چون بماند و باطل و اولی که بگویند نفی اولی که بگویند نفی استمراری  
و اعسار قابلیت و صلاحیت عقل جسمی معلوم در و نفی بواضا که لازمید لغفا و بافتیر  
که معنی بگویند استعاره و بی باطل در موقوفه حرف نفی که در قوله و بافتیر که معنی بگویند  
که در کرم حرف نفی که در اول لغفا و بواضا در بابتی که بگویند که قول باریده و اقدار تا نه تقو  
تو که بگویند استعاره و باطل در موقوفه حرف نفی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
ثابت اولی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
زید جالسی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
او تو و دیگر و بواضا که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
این جالس و باطل در موقوفه حرف نفی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
حتی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
مدت و بر سر و بواضا که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
معنی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
تعیین اما بواضا که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
اخبار باطلها علی اسماها و صحی فی مقدمه علیها غرضه اقسام قسم مجوز و هو من كان الى ارج  
و قسم لای مجوز و هو ما فی اوله باطلها لابن کسان فی غیره و اقسام قسم مختلف خبر و هو کس  
و مجوز تقدیم اخبار باطلها یعنی افعال ناقصه که علی اسماها یعنی افعال ناقصه که علی اسماها  
فی تقدیم اخبار باطلها علی افعال ناقصه اقسام قسم رفیع خبر مبتداء فی و خبر و جزم  
بدل و نشئه و ن و جمله فعلیه نعت قسم در احوال الان که قسم مجوز تقدیم اخبار باطلها و

من كان الى ارج و قسم لای مجوز معطوفه قسم مجوز و هو مبتداء و هو مبتداء و هو مبتداء و هو مبتداء  
فی اوله و ما فاعل حرف و باطلها مقدمه و هو مبتداء و باطلها و ما فاعل حرف و باطلها و ما فاعل حرف و باطلها  
موصوفه صفتیه خبر مبتداء و تقدیم اقسام قسم افعال ناقصه ثبوت و افعال ناقصه ثبوت  
اوقاتا فاعل حرف و باطلها مقدمه و قسم مختلف معطوفه قسم مجوز و هو من كان الى ارج  
لیس مبتداء و خبر در موقوفه حرف و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
لحسانه و ازین تقدیم اقسام قسم باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
تقدیم خبر و ازین تقدیم اقسام قسم باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
مقدمه و اقسام قسم باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
اولی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
قادر در مقدمه و اقسام قسم باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
اولی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
اولی که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
و اقسام قسم باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
او ازین مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
اینکه در جمهوره و اول و دوت فاعله و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
کند بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند  
نفی نفی یک باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
پس خبر است و ازین مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
فرع نفی و ازین مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه و باطلها مقدمه  
لیس در بر طائفه اول قول او زره در کس که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند



نفی ایچون رونفی صدر کلام اقتضایه و بطاقت مقتضایه اولور و بدیل زیر الیس نفی علی فعلت  
 ایچون رونفی ایچون و کلدی که سابق ذکر اولدی پس کنده معلومه که مقدم معنای مشابه  
 تصرف ایچون قادر اولور و قول هر که تنه ان یوم یا تنه یس مصر و فاعلهم دلالت ایدر بقدر  
 جواز نه زیر که یوم معلوم مصر و فاعل خبر یس بر یس موال خبر یس جازیه که یس اولور  
 مقدمه اوله ایچون مقدم خبر یس اولور و زید بطریق اولی جازیه در زیر ایدر و مکر معلوم واقع اولمغه  
 قابلد اولور معلومک علی واقع اولمغه بطریق اولی قابلد افعال المقارنه با وضع لدنوا خبر رجاء  
 او حصول اولمغه افعال اولی عسی و هو غیر حصر فاعل عسی زید ان تقوم و عسی ان یوم  
 زید و قد یخلف ان و الله کاد و قد یخلف کاد و زید یخلف و قد یخلف ان اذا فعل النفی علی خبره  
 کالافعال علی الاتح و قیل یکنون للانبات و قیل یکنون فی الارض الانبات و فی المستقبل  
 کالافعال استاتیلو بجان و تعالی و کاد و یفعلون و یقول فی کریمه بیت اذا غیر محسین  
 لم یکره یسئل طوی من جت سیرج و التائب جعل و طوی و کرب و فاعله و هو مثل کاد و او شک  
 و هو مثل عسی و کاد فی الاتح افعال المقارنه با وضع لدنوا خبر رجاء و حصول اولمغه  
فی الخبر فاعل اول عسی و هو غیر مضاف فاعل زید ان تقوم و عسی ان تقوم زید و قد یخلف  
ان و الله کاد فاعل کاد زید یخلف و قد یخلف ان و اذا فعل النفی فهو یکنون کاد کالافعال  
ان منقضى علی الاتح و قیل یکنون فی الارض الانبات و فی المستقبل کالافعال استاتیلو لدر  
قیل یقول تنه و کاد و یفعلون و یقول زید از زید از غیر الیه یخلف لم یکره یسئل طوی  
من جت بیت سیرج و التائب جعل و طوی و کرب و فاعله و هو ای الفاعل الیه ربه مثل کاد  
و او شک و یخلف ای کلمه او شک مثل عسی و کاد فی الاستعمال حصول ترکیب افعال المقارنه یعنی  
 بر بنجه فعلی که قرب دلالت ایدر و بوا فاعل افعال ناقصه خوانند که اسم و خبره مختار ایدر  
 لیکن افعال ناقصه در محاذ زید که بنو و کد خبری فعل مضارع در ان فاعله مصدر و یا ان خبر  
 و بنو خبری فعلی که موضوع اولمغه در قرب دلالت ایچون خبری که رجاء هستند و یا حصول و یا

افعاله

و یا انشاء فعلی که یکنون اولی سبی یعنی اولی که قرب خبره دلالت  
 ایدر رجاء هستند کلمه عسی و بوا کلمه غیر متصرف در معنی اندن  
 مایحی صیغه لوندن خبری که عسیست کی و بونکت استعمال ایکی و بوا  
 اولور در بر یس اولور که فاعلی اسم محقق اولور و خبری ان الیه  
 مصدر فعل مضارع در زید رجاء مستقبله مستعقله و ان و فی علم  
 استقباله کخوی زید ان یخرج زید بوا استعاره اولور عسی فعل نام  
 اولور که فاعله کلام نامدر و زید بوا ترکیب فاعل یخرج در و او کی  
 استعماله عسی فعل ناقصه در اسم و خبره محتاج لیکن چونکه خبری که  
 الیه فعل مضارع در رجاء الیه مناسبت هستند پس اول فعل مصدر  
 ما و اول اولور و بر معنای تقدیرنه محتاج اولور عسی زید فاعله و بوا  
 مصدر اسم فاعل مناسبت اوله کخوی زید جارح یعنی کویا و بونکت عسی  
 استعمال اولور فاعله مناسبت در ای قارب زید فاعله و استعمال  
 فاعله قارب مناسبت در ای قارب فاعله و بوا لیکن بوندن تو علم اولور  
 که ان یخرج مفعول عسی اولور خبری اولیه و بوا جمله کلمه عسی جمیع استقالات  
 و تعادیه انشاء رجاء معنای در رجاء خبر معنای در کلدی فعل  
 مقاربه بک سبی یعنی حصول هستند قرب خبره دلالت الیلین کلمه  
 کاد در و بونکت خبری فعل مضارع اولور ان لدر کخوی زید یخرج یعنی  
 تعیین اولور زید کد حرو و بی حاصل اولمغه و کاه اولور که خبره ان  
 داخل اولور عسی تشبیها نتمه عسی ان کاد و شرکا در تشبیها  
 کخوی زید یخرج و کاد خبر معنای در انشاء خبر معنای در کلدی و کاد  
 بر کلمه در که متصرف در یعنی ان دل مستقالات معنای در و غیره



































زیرا چون کسب جمله خبر باشد اندوهم عرض ایک کن و کلام تا کما کن علی معتبر اول و کم  
 ان تک جمله عطف می کشد شری اوله که خبر معطوف ان ایبر یک کون لفظ و باید بر لفظ  
 خوان زیرا تا یوم و غیر و تقدیر خوان زیرا و غیر و قایم از آن زیرا قایم و غیر و قایم از آن خبر  
 ان تقدیر ده بخش اول و غیر و محذوف اول و محذوف یک خبر است که دلالت ای بر کون معنی  
 خبر انچه کون شرط را که اگر پیش از لوله نه لفظ و نه تقدیر یکی عامه است یعنی لازم کلام و هر کلام  
 اوابی او زیرا نه خوان زیرا و غیر و ذاهب مشک یوق که ذاهب خبر و معطوف و معطوف  
 علیه و پس اسم ان یه فاعل اوله غی جفتدن رفته عامل ان در و بوجتدن که مود و در  
 که مود رفته ابتدا الفه عامل رفته ابتدا او پس ان و ابتدا ایکس مده بر رفتن او زیرا نه جمع  
 او و شش اول و مود باطل و مود و غیر و خبر علی ایلمه زیرا اند و کن فتنه ان اسسده  
 عمل ایدر اینجا و خبر که سابق یکجا ابتدا مود مود پس یکی کلام یک مود مود اوله او زده  
 اجتماع لازم کلام و لا اثر پس عطف با خبر پس اسم ان تک مده اوله جمع جمع تا خبر  
 یوقدر انکه جمله عطف ایلمه خبر خبر و اول جمع عایز و کلام که مده اوله ایلمه  
 و کلام انکه و زید ذاهب که مده با خبر و کلام ان زیرا و غیر و ذاهب از اول محذوف که بیان  
 اوله ایک می کشد بینه خبر که مده مود و کن فتنه مده که اسم ان مده اوله  
 انکه جمله عطف با خبر در خبر خبر و اول زیرا چون که عمل ان بنا و استیکر اسسده مده  
 اوله پس کویا خبر که مده مود و کلام و کلام ایدی مده و لازم کلام و بوقول ضعیف در خبر ان  
 کند سبی جمله که نصب در عمل ایلمه نه مده بنا و استیکر اول نصب مده اوله و چون  
 که خبر ده جمع مایه مودر ان انده عامل اول و پس اول محذوف لازم کلام و کن که کلام  
 لکه دخلت اللام مع المکسوره و ذاهب علی الخبر و اسم اذا فصل بینه و بینها و علی ما  
 بینها و غی کن ضعیف و خفف المکسوره فیلزما اللام و يجوز الغا و يجوز دخولها  
 علی فعل من افعال البتداء خلافا لکوفین غی التعم و خفیف المفعول فاعل خبر نشان

مقد تقدیر فعل علی مجهول مطلقا و بندها غی خبر و لکنها مع الخواص التین اوسوف اوقد  
 او حرف النفی و کان متشبه و خفف فتلقی علی اللاحق و کن لکسدر ان یوتصل بین  
 کلامین متغایرین معنی و خفف قلیع و يجوز معها او و ولیت التین و اما الغراء  
 لیست زیرا قایما و فعل لتری و شد خبر بها و کن که مده یعنی ان کیده اسسده جمله  
 ایک جواز زده و لکه یعنی ان جمله و تغییر ایدی چون و ان مفعول معنی مود و مود و خبر  
 دخلت القامی للام الابتداء مع المکسوره و ذاهب ان و ان المفعول علی الخبر دخلت مفعول  
 او علی الاسم اذا فصل بینه لیه بین الاسم و بینها ان ان نظرفا و علی ما بینها بین اسم  
 و الخبر و غی کن ضعیف لای کای للام الابتداء لضعیف و خفف المکسوره بدو تخفیف علی افعال  
 الابتداء و چون و طلت خلافا لکوفین غی التعم ای قوم خواب علی کل فعل و خفف المفعول  
 فاعل خبر نشان مقدیر فعل علی مجهول مطلقا زیرا مطلقا او طولا مطلقا و بندها غی خبر  
 این خبر نشان و مده ان المفعول مع الفعل التین اوسوف اوقد او حرف النفی و کان متشبه  
 و خفف فتلقی علی اللاحق و کن لکسدر ان یوتصل مع مود و خبر در بین کلامین  
 متغایرین ان نفی و انما معنی و خفف کن فتنه و يجوز معها ای مده او محذوف  
 الو او و لیست التین و اما الغراء لیست زیرا قایما یکج و خبر خبر و لکسدر ان کیده  
 الخبر بها ای مفعول محمول ترکیب کن که مده یعنی اسسده جمله عطف با خبر اوله مده لکن ان کیده  
 زیرا اوله مده مده و تغییر ایدی و ایک مودی اوله و مده در که مده ایدی و بوجی  
 اسسدر ان که مده در اول مده مده بقای مده مایه مود پس عایز در که انکه مده مده  
 اعتبار ایدی و ب بر سنه رخدا انما عطف ایدی و لکه ان ده معلوم اوله مده مده  
 اسسدر ان که مده و هم باطل و مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده  
 لازم تا یکم اسسدر ان مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده  
 حرفی مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده مده







[illegible]

المنعير

باعتقین و دون نام اولاد اسم المتعققة کیلئے الحذف بخوابا بل اسم شاد و قابل المعطوف علیہ  
لازمة مع اجابة جمع او لا و بل لاجتماعهما و لكن لازمة لدفع الحذف و لا العاطفة ای  
جماعت حروف عطف متعقبات تسبیل ذکر ایک کی اول حرف قدر خالار ربعه مبتدأ الاول انفت  
مبتدأ جمع اولی در نیت کہ اگر جمع اقوی در بابت اجادہ صفت او کو را کو و وجہ جائز در  
الجمع خبر مبتدأ و اولاد و مبتدأ خبر کئی و قدر کسبجی دلالتیہ مطلق منقولہ مطبوع  
یعا لدر حروف و قدر کئی و اولاد و الجمع المطلق الخفا یا جال کو مطلق و الغاء الترتیب و قسم  
مشتبهات اتمال الغایہ ہلک و حصہ متشابهات شمل معطوف ایں شمل معطوف حتی جزم من بتوء اتی و جمع  
المعطوف ببقیہ و مقدرة متعلق قوۃ معقولہ یا و ضعیف الخا معطوف معنیہ خفیف شرط  
اول کہ مابعدہ یا قبلندن جزو اولی قوت و یا ضعف افادہ ای یکگون و او و اما و ام  
اصد الایرس میں مابعدہ او و بکنہ بر سندن ایک سیغل لاجد الایرس حال کو مہر مہما  
وام مبتدأ المتصلة یعنی لازمة خبر مبتدأ الحذف الا انہما لازمة بمتعلق بیہما احدہ سنوین  
جدہ فعلیہ حال در لازمتہ مستتر ظہور و لا و الا الحذف معطوف در سابق او کا فاعل و  
منقولہ بعد شہوت احدہما ای اصد الایرس طرف بیہا در نظر فی التعین فی تعلید ریلیہا بلہ  
مابعدہ تقدیر اتما شرطہ و کل طلب التبعین و من تہم لیم خبر ازایت زید اسم کرم و من قنہ  
کان جوابہا ای جوابیجہ الیہ ذکر ات ام فیہا بل یلحق العطف باعتقین و دون نام اولاد اسم  
المتعققة کیلئے الحذف بخوابا بل اسم شاد و اما مبتدأ قابل المعطوف علیہ طرف لازمتہ در اوریزنا  
مقدّم او شل لازمتہ خبر مبتدأ اما لازمة متعلق جائزہ خبر بعد خبر مع او جائزہ کئے متعلق  
ولا و بل و لكن لاجتماعهما و لكن لازمة لدفع الحذف حاصل ترکیب الحروف العاطفۃ  
یعنی نہ جہ اصح او زرنہ حروف عطف و نہ زرنہ کہ کمن و نہ مذکور در و او کیسہ کہ او  
و فاعل و تم و حتی و رجع ای جزو معطوف و معطوف علیہ بنی خبر مکدہ کہ معطوف علیہ کدر یعنی  
معطوف علیہہ محصورہ ذکر و لا و مطلق جمع ای جزو کہ کمن خبر تہبہ و لا التایید و نہ معینہ



























[illegible][illegible]







